غروى اصفهانى

مؤلف: محمد صحتى سردرودى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی- اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# سخن پژوهشكده

درد امروز بشر، مولود فقر صنعت و تكنولوژى نيست، بلكه بيشتر نتيجه كمبود معنويت و اخلاق و فرهنگ است: انسانى كه سالهاست بر كره ماه قدم نهاده، هنوز يك بار در قلب مهتابى و كرانه باورهاى فطرى خويش خيمه نزده است. انسان روزگار ما با ابزارهاى پيشرفته و پيچيده، اوج كهكشانها و اقيانوسها را رصد مى كند، ولى در ميان امواج متراكم ظلمت برخاسته از كردار و رفتار ظالمانه، خويشتن خويش را گم كرده است. بشر هر روز كف درياها و دل آسمانها را با ابزارهاى قوى مى بيند و در مى نوردد، اما براى يك ساعت به عمق روح پهناور خويش نپرداخته و از خويش بيگانه شده است. نياز انسان فقط خوراك و پوشاك و تفريح و مسائل مادى نيست، عطش اين روح ناآرام و ماجراجو در تشنگى آب و جستجوى غذا و گشت و گذار زمين و آسمان خلاصه نمى شود آدميزاد قرن حاضر (حيات طيبه) را با رفاه و (توسعه اقتصادى و صنعتى) اشتباه گرفته و درپى اقتصاد و لذت و رفاه، بدون توجه به فرهنگ و عقيده و اخلاق، دويدن درپى سراب را تكرار مى كند، ولى هر چه بيشتر مى دود، دورتر، خسته تر، مايوس تر و ناكام تر مى گردد. در اين ظلمت آباد كه مدعيان هدايت انسان، وى را در ميان گرد و غبار كوير جهل و نفاق و فقر و بيداد، سرگردان كرده اند، تشخيص آب از سراب و راه از بيراهه بسيار دشوار است. در اين (حيرت آباد انديشه ها) نسل جوان چگونه راه را پيدا كند و صراط سعادت را از جاده هاى منتهى به سوى پرتگاه و گردنه هاى دزدان فضيلت، باز شناسد؟

معرفت درست و نادرست را با كدام ميزان بسنجد و اخلاق و ادب را در كدام مكتب بياموزد؟ بدون شك، بسيارى از مذاهب و فلسفه ها و برنامه ها و سياستهاى فرهنگى، اجتماعى با پوشش واژه هاى (بين المللى) و (آزادى) و (حقوق بشر) و (دموكراسى) شكارگاه شيطان است و دامگاه طاغوت و كوير خشك و خشن و تاريك زندگى جوانان.

براى مامسلمين جهان چه برنامه اى مطمئن تر از قرآن و چه تفسيرى صادقانه از فهم عترت و كدام كلاس غنى تر و عميق از محضر درس اهل بيت پيامبر عليه‌السلام كه قرآن و حديث را در زندگى خويش تجسم بخشيدند واسوه هاى ايمان و آزادگى و دانش و اخلاق بودند و هم اكنون كه در عصر غيبت امام (عج) دست از دامن بركت خيز و نگاه مهرآميز و حضور روح پرور آنان كوتاه است، تماس با چه كسانى مى توان ما را ميهمان كلاس علم و تهذيب ايشان كند و از زلال كوثر آسمانى سيرابمان سازد؟

مسلم هر كه آنان را بهتر شناخته و در درياى گوهر خيز ايشان شنا كرده، لولو و مرجانشان را به كف آورده و در سفينه فقاهت ريخته است، مى توان راهنماى گمشدگان وادى حيرت شوند و درفش رهبرى بشر برافرازد.

عالمان ربانى و ابرار دانشور كه رنگى از عصمت و پاكى در رفتار دارند و نورى از عرفان و الهام در انديشه، قلبى سرشار از عشق در سينه نگهبان فرهنگ وحى اند و غريوبيدارى، آفتاب نيمه شبهاى زندگى، ستاره سعادت و ميزان معرفت و شكوه مرجعيت، ابوذر امام و الگوى قيام زندگى پربار ابرار، آينه حيات امامان نور است وسفير آزادى از زنجير بيداد و جهنم استبداد نسل جوان بايد بالاله محراب آشنا شود و ماه مجلس را بشناسد و در كنار مفسد نور بنشيند و به تماشاى ساحل صحيفه برخيزد، تا آب را از سراب باز شناسد.

دانشوران اسلام و علمداران فرهنگ شيعى در جاى جاى زمين و لحظه لحظه زمان، پرچم پرافتخار دفاع از انسان و ايمان را به اهتزاز در آوردند و خود سوختند تا زندگى نسل فردا را روشن كنند و بر چوبه دار بالا رفتند تا نشستن مشروطه انگليسى در جايگاه عدالتخانه مسلمانى را فرياد بر آورند.

عالمان ربانى گرچه خود در طول حيات ارزشمندشان در ميان مثلث زندان تبعيد و اعدام طعم تلخ شلاق و تحقير را بر جاى جاى جسم و جان خويش احساس كردند، اما سربلندى و مقاوم ميراث پيامبران را زنده و سرزنده و فروزنده، آفاق آسمان و اقطار زمين را روشن كردند و راست قامت و جاويد بر پا ماندند. العلماباقون مابقى الدهر تا تاريخ تداوم دارد، عالمان عامل ميدان دار تاريخند و زمينيان را به سوى كمال بى نهايت و عظمت آسمانى پيش ‍ مى برند...

انبوه مردم مسلمان به دليل اشتغال فراوان كار و زندگى، فرصت پرداختن به تحقيق و تحصيل معارف دينى و علوم قرآن و حديث را ندارند و تنها با گام نهادن در مسير عالمان عامل و فقيهان پارسا مى توانند راه زندگى و روش آزادى از طاغوت و بندگى خدا را بشناسد. راستى چه دشوار است، انسان تمام جاده عمر را استوار و بى لعزش و درست و بى دغدغه بپيمايد و از فصل فصل زندگانى اش يك فصل را نيز زمستان تباهى بى برگ و بار و سرد و سياه نسازد.

مجموعه ديدار با ابرار در پى آن است كه از محضر عالمان بزرگ، درس چگونه زيستن بياموزد و راه مسلمان زيستى را بى توجه به هاى و هوى همه كسانى كه با نقاب بين الملل و دموكراسى و توسعه و مدرنيسم به تحقير ملتها پرداخته اند، در پيش ديد نسل نو قرار دهد.

اگر در بوستان سرگذشت عالمان راستين گشتى بزنيم، در تمام اين گلزار قدسى، خارى ناسازگار بامجموعه گل نمى بينيم، گرچه هر گلى بويى و هر سبزه صفايى دارد، اما اينان همه آرمانهاى آسمانى را جستجو مى كردند و دست در دست هم گلستانى پاك، شاداب و معطر را تشكيل داده اند، تا آن جا كه مى توان از مجموعه انتخابها، موضع گيريها طرد و نفى ها، تاييدها و سكوت و فريادهاى علماى اسلام، خطى از نور پديد آورد كه فرهنگ اسلامى را از فرهنگهاى بيگانه ديروز و مهاجم امروز جدا مى كند. فرهنگ تلاش و بيدارى، جهاد و تهجد، همدردى با محرومان و قيام عليه رفاه طلبان بى درد، فرهنگ صداقت و آزادى و نظم و انضباط اجتماعى، فرهنگ خداگرايى و ايثار، كه نمودهاى عينى و عملى خود را در سيره عالمان ربانى نشان مى دهد.

اينان مدافعان حريم ارزشها بودند و سرباز جبهه عقيده و ايمان، باغ باورهاى دينى را سبز و شاداب نگه داشتند و از هجوم بادهاى مخالف از برون مرزها و روش خارهاى التقاط و انحراف در درون ميهن اسلامى، سرسختانه جلوگيرى مى كردند....

عالمان ربانى در سيماى فقيه و عارف و مفسر و سياستمدار و به دور از رنگ تصوف و نيرنگ سياسى، خدا را در عمق جان باور داشته و زندگى را با ياد او معنا بخشيدند.

ياران پژهشكده و پژوهشيان اهل قلم، احساس مى كنند امروز كه بيش از هر روزگار ديگر، غريب غارتگربهشت شداد را به نسل جوان نشان مى دهد و زبان، خط، تاريخ، لباس، اخلاق و شيوه زندگى خويش را با استفاده از صنعت، سياست، نيرنگ، اقتصاد و علم، تنها راه زنده ماندن، توسعه و تمدن اعلام مى كند، ياد قله هاى شجاعت و ايثار و صفاى زاهدان وارسته و بسيجيان جبهه فرهنگ و فرزندان فرزانه فيضيه، غريو بيدارى است و آژير خطر..

در پايان اميدواريم الطاف الهى شامل حال دست اندركاران شود و ارباب انديشه و خوانندگان گرامى با ارائه نظرات خويش در تكميل و تداوم اين كار، ما را يارى كنند و ديدگاههاى خود را از طريق صندوق پستى 135- 37185 با ما در ميان گذارند.

مقدمه

نغمه اى كه اين نوشتار در آرزوى نواختن آن است، چيزى جز سرود سبز زندگى و نشيد نور نيست و نمى توان باشى، چرا كه كيمياى اين كتاب و قهرمان اين اوراق كسى است كه حديث حياتش سراسر حديث آرزومندى و الطاف خداوندى است، و صدايى كه از سطر سطر كتابهايش به گوش مى رسد، تنها همان صداى سخن عشق است، صدايى كه حافظ شيرازى هم از آن خوشتر نديد و نشنيد...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از صداى سخن عشق نديدم خوشتر  |  | يادگارى كه در اين گنبد دوار بماند  |

اينك 55 سال پس از خاموشى او، اين نخستين دفترى است كه روايت از آن يار را ويژه خود ساخته است. جا داشت كه در همان حال حياتش يالااقل پس از وفاتش در طول اين نيم قرن واندى كه از ارتحالش مى گذرد، دهها كتاب و ويژه نامه در مورد آن خدايى مرد نستوه نوشته مى شد، شگفتا كه جز دو سه مقاله مختصر چيز ديگرى نوشته نشده است..

كتابهاى تراجم و تاريخى هم حرفهاى يكديگر را تكرار كرده، بسيار با اختصار و ايجاز از او سخن گفته اند، و شاگردانش ‍ كه همه اهل علم و انديشه و قلم بوده اند- جز يكى دو نفر- درباره زندگى او چيزى نگفته و ننوشته اند. تو گويى ابهت يا هيبت خاصى هميشه همچون سايه اى بانام و ياد آن زنده ياد همراه بوده است كه تراجم نويسان را از تفصيل و توصيف باز مى داشته است، و گرنه او نه انزوا طلب بود، نه گمنام.

تنها كافى است به اين نكته توجه داشته باشيم كه افكار و انديشه هاى ابتكارى او هنوز هم پس از گذشت بيش از نيم قرن، در حوزه هاى معارف اسلامى، حاكم است. چنان كه در فصل آخر اين دفتر خواهيد خواند، ديده وران باريك بين و انديشمندان ژرفنگر- گاه گاهى كه از او يادى كرده اند

چنين گفته اند..

محقق اصفهان، شيخ محمد حسين غروى، مغز متفكرجهان فلسفه و اصول در عصر اخير است، او در تقوا و علوم عقلى و نقلى يگانه بود و انديشه اش هم اكنون جز انديشه هاى زنده اى است كه در ميان علما و فضلاى حوزه اى فقه و اصول مطرح است...

با اين حال، تنها كارى كه مامى توانستيم در جبران آن سهل انگارى و بى مهرى شاگردان او و تراجم نويسان بكنيم، اين بود كه دست اشتياق و طلب به سوى دست پروردگان و شاگردان ايشان دراز كنيم، اگر چه بسيارى از شاگردان بزرگ محقق اصفهانى، روى از اين سراى خاكى برتافته و به سوى ديار باقى شتافته اند، اما خوشبختانه بزرگان انگشت شمارى كه افتخار شاگردى او را داشته اند، هنوز در حال حيات به سر مى برند و امروز هر كدام در عالم علم و خلاق، آسمانى را آفتاب و جهانى را جمالى و كمال هستند، يا از مراجع تقليد محترم شمرده مى شوند ويا از مدرسان نامدار حوزه هاى علميه هستند. ما ضمن ديدارهاى چندى كه با بعضى از آن بزرگان در قم و تهران داشتيم بسيار سود برده، بهره مند شديم كه جاى شكرش باقى است.

ناگفته نماند كه در تهيه و تدوين اين دفتر بيشتر از هر كس ديگر ما مديون و مرهون بزرگ كتاب شناس شيعى، استاد بزرگوار، علامه عبدالعزيز طباطبايى يزدى- دام ظله الشريف- هستيم. (1)

استاد طباطبايى به آيه الله شيخ محمد حسين اصفهانى علاقه وارداتى فوق العاده دارند، هرازگاهى كه ازايشان ياد مى شود، با احترام خاصى از او نام مى برند و اين سخن ها و با تاكيد و با اعتقاد گويد.

من در تاريخ تشيع، فيلسوفى متعبدتر از آيه الله غروى اصفهانى نمى شناسم، او عاشق دعا و عبادت و شيفته نماز و زيارت بود....

محمد صحتى سردرودى 6- 10- 74، قم

فصل اول : از نخجوان تا نجف

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهى اگر به كوى حقيقت سفر كنى  |  | بايد ز شاهراه طريقت گذركنى  |
| گربى رفيق پاى نهى در طريق عشق  |  | خود را يقين دچار هزاران خطر كنى  |
| آن دم تو را ز سر حقيقت خبر كنند  |  | كز بى خودى ز خود نتوانى خبر كنى  |

علامه، متخلص به مفتقر

## نياكان نيك نام

ديار نخجوان و آذربايجان، از ديرباز داراى افتخارات و دانشمندان بسيارى بوده است و ما سرزمين قفقاز و نخجوان را بيشتر با شخصيتهاى سرشناس و درخشان آن شناسيم؛ همانان كه هر يك روزگارى روشنى بخش آن ديار بودند و امروز نامشا به عنوان بزرگان و مفاخر قفقاززينت بخش تاريخ است، به عنوان نمونه، از بزرگمردان زير مى شود نام برد:

1. شيخ شامل داغستانى، روحانى مبارزى كه سى سال رهبرى جهاد مسلحانه را عليه استيلاى ستمگرانه روس بر عهده داشت و بيش از ربع قرن، سجاده عبادت را جز در سنگر جهاد نگشوده بود. (2)

2. آخوند عبدالكريم ايروانى، معروف به ملاباشى (1220 1294 ق.)

3. آخوند ملا محمد، مشهور به فاضل ايروانى (1235- 1306ق)

4. آخوند ملا محمد على نخجوانى، نويسنده كتاب دعات الحسينيه.

5. آيه الله حاج سيد احمد نخجوان (ره).

6. شيخ ابراهيم قفقازى (متوفاى 1343ق و... (3)

خاندان محقق غروى هم از آن خانواده هاى متدين و معتبرى بودند كه نسل در نسل در سرزمين قفقاز و ديار نخجوان سكونت داشتند و هميشه ميان مردم جايگاه ممتازى را دارا بوده اند. از اجداد و نياكان محقق، تنها نام نيكى در تاريخ مانده است كه به ترتيب نام برده مى شوند:

پدرش حاج محمد حسن كه تاجرى درست كار و ديندآر بود، فرزند على اكبر پسر آقابابا فرزند آقا كوچك، پسر حاج محمد اسماعيل بن حاج محمد حاتم نخجوانى است (4)

## روايت تلخ تاريخ

پس از آن كه در سال 1243ق. (1827) قرار داد تركمانچاى با دستهاى خيانت پيشه قاجاريان امضا شد و درنتيجه خفت بار آن، بخشى از سرزمين پاك ايران، شامل قفقاز و نخجوان و قسمتى از آذربايجان از پيكر پاك ايران عزيز جدا گشت، مسلمانان آن سوى رود ارس دچار چه بلاهاى بزرگ و درد و رنجهاى سنگينى شدند، تنها خدا مى داند، همين قدر مى شود گفت كه آنها در زير فوج فاجعه ها و در حصار حادثه ها خرد شدند، گروهى مردند، گروهى ساختند و سوختند و گروهى ديگر هجرت را برگزيده، از خانه و كاشانه چشم پوشيده، تنها جان به سلامت بردند.

حاج محمد اسماعيل نخجوانى (پدر بزرگ محقق غروى) از اين گروه اخير بود. او تا چشم باز كرد نخجوان را ديد كه به دست روسهاى خونريز به روز سياه نشانده شده است، اگر چه وطن بود و بسيارى هم عزيز و گرامى، اما او با چشمان گريان و حسرت بارش هر چه نگاه كرد ديگر نخجوان را نخجوانى كه صداى اذان از مناره هايش برخيزد نيافت.

حاج محمد اسماعيل كه عزت و آزادگى را پشت در پشت از پدران و نياكان نامدارش به ارث برده بود، ديگر نمى توانست در خانه خود كه اكنون اسير دست بيگانگان بود، آرام و قرار گيرد، تنها راه چاره را در هجرت ديد و براى رهايى از اسارت و ذلت و براى فرار از خفت و خوارى فرار را برقرار ترجيح داد و به همراه خانواده اش به شهر قهرمان خيز تبريز كوچيد. پس از آن كه چند صباحى را در آن جا سپرى كرد، تبريز را هم جاى ماندن نديد، بلكه اوضاع دردناك آذربايجان آن روز وى را كه آشفته بود، آشفته ترك كرد. از بخت بد، روزها مصادف با روزهاى بس غم انگيز تبريز بود، همان روزهاى سياهى كه استبداد صغير در تبريز بيداد مى كرد و تبريز چنان بود كه شاعر تبريز گفته بود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طبيعت كلمه تب برافكند از سر تبريز  |  | به جايش لفظ خون بنهاد تا تبريز شد خونريز  |
| چنان خونريز شد اين شهر تب ريز و طرب افزا  |  | كه رفت از ياد مردم قصه خونريزى چنگى (5)  |

حاج محمد اسماعيل نخجوانى در تبريز هم تاب نياورد و به شهر تاريخى اصفهان روى نمود. ساليانى را در اصفهان زندگى كرد تا آن جا كه خود و فرزندان و نوادگانش به اصفهانى شهرت يافتند، اما ديرى نپاييد كه خاندان نخجوانى از اصفهانى هم كوچ كردند تا بالاخره به شهر كاظمين شهر حضرت امام موسى بن جعفر و امام جواد عليه‌السلام پناه بردند و همان جا را براى خود وطن اختيار كردند و در آن جا حاج محمد حسن اصفهانى براى خود اسم و رسمى يافت. وى (پدر محقق اصفهانى) تا به ديار حضرت دوست، شهر مقدس كاظمين راه يافت، عزتى پيدا كرد، تو گويى در سايه سار بارگاه ملكوتى دو امام معصوم عليه‌السلام زندگانى را دوباره از سرگرفت و در پناه دولت و ديار دوست آرام و قرار يافت. (6)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جز آستان توام در جهان پناهى نيست  |  | سرمرا به‌جز اين درحواله گاهى نيست  |

## مولود كاظمين

از آن روز كه حاج محمد حسن اصفهانى وارد كاظمين گشت، چندين سال مى گذشت. به بركت آستان قدس حضرت جوادين عليه‌السلام و دراثر اخلاص وارادت خاصى كه حاج محمد حسن نسبت به آن دو امام معصوم داشت، روز به روز پيشرفت كرده، داراى آبروى چشم گيرى شده بود و در ميان مردم- به ويژه در بين تجار بغداد و كاظمين- بسيار محترم و مورد اعتماد بود. تاجر با تقواى عراق با توكل به خدا و توسل به اهل بيت اطهار عليه‌السلام نه تنهام شكلات خود را يكى پس از ديگرى پشت سر گذاشت، بلكه تا آن جا كه در توان داشت، دستگيرى از درماندگان و يارى رساندن به ديگران را پيشه خود ساخت.

حاج محمد حسن ديگر آن مرد غريبى نبود كه روزى پس از روزگارى در به درى و آوارگى روى به كاظمين آورد. همه او را به عنوان مردى محترم و باكفايت و كسى كه خير و بركتش به ديگران هم مى رسيد، مى شناخنتد. بگذريم از اين كه او در ميان مردم و تاجران سرشناس عراق به نيك مردى و كارسازى پرآوازى بود، حتى در حوزه بزرگ آن روز نجف هم تاجرى صاحب نام و آبرودار بود و همگان وى را كه با شهرت معين التجار معروف شده بود، گرامى مى شمردند. اقبال خوش معين التجار، بيش از همه آن گاه به اوج خود رسيد كه از لطف خدا او صاحب پسرى سالم و كامل گشت و از اين جا بود كه نام محمد حسن در تاريخ ثبت شد.

روز دوم محرم از سال 1296 بود، دو روز از سال جديد قمرى مى گذشت. آسمان كاظمين هم مانند ديگر شهرهاى مسلمان نشين، بوى كربلا و عطر عشق و عاشورا مى داد.

همزمانى اين تولد مبارك با ماه حماسه هاى هميشه جاويد حسينى سبب شد كه كودك كاظمين و مولود محرم محمد حسين ناميده شود. با توجه به شخصيت شيعى و روحيه والايى كه بعدها محمد حسين در وادى ولايت و عرفان كسب كرد، ميتوان گفت كه پدر محمد حسين در انتخاب نام فرزندش از الهام و اشراق درونى بهره مند بود.

## در عالم شيرين كودكى

كودك كاظمين در كانون گرم خانواده اى شريف و عزيز، دوران شيرين كودكى را سپرى مى كرد و هر روزى كه مى گذشت در ميان همسن و سالان خود بيش از پيش مى درخشيد، كودكان كاظمين احترام او را كه فرزند مردى سرشناس و صاحب نام بود، پاس مى داشتند.

هر سحرگاه آن گاه كه خورشيد آسمان صورت به گنبد طلايى حضرت جوادين عليه‌السلام مى ساييد، محمد حسين همراه پدرش پاى از خانه بيرون مى نهاد و نخستين چيزى كه روح حساس و جستجوگرش را جلب مى نمود و در او نشاط نوجوانى را صد چندان مى كرد، گنبد و دو گلدسته بلندى بود كه در آستان قدس كاظمين مى درخشيدند و زمين و آسمان را به هم پيوند مى زدند.

پدر و پسر، هر روز پيش از هر كار ديگر نخست جانب حرم را در پيش گرفته و براى زيارت به خانه حضرت دوست مى شتافتند. گاهگاهى كه در ميان راه، چشمان محمد حسين به چشم پدر مى افتاد، او رامى ديد كه با شور و شوقى شگفت انگيز به گنبد و گلدسته ها چشم مى دوزد و آنچه در حلقه ديدگان پدر مى درخشيد، چيزى جز گلاب دل نيست كه هر از گاهى هم از سر شوق چون مرواريد درخشانى به محاسن سفيد پدر مى افتد و سيماى ديدنى پيرمرد را هر چه تماشايى تر مى نمايد و توجه محمد حسين را بى اختيار به سوى آستان مقدس كاظمين معطوف مى سازد، و آنچه كودك كاظم ين در اين تماشاها و كاوشها مى ديد، تنها سنگها و آجرها نبود كه روى هم نشسته و باظرافت هنرمندانه اى بناى با شكوهى را تشكيل داده بودند، اگر چه اين هم مى توانست براى كودك كنجكاوى چون محمد حسين بسيار جالب و جذاب جلوه كند، اما افق ديدى كه از دل پاك و دست نخورده آن كودك سر چشمه مى گرفت، خيلى فراختر و گسترده تر از اينها بود. آن آستان آسمانى با آن گنبد روح نواز وبا آن دو گلدسته دل انگيزش عابدى عارف را ياد مى آورد كه در محراب عبادت ايستاده و دو دست دعا و راز و نياز به سوى آسمان بلند كرده است.

چنين بود كه شراط لازم در يك تربيت موفق- از كانون گرم و پرمحبت خانواده گرفته تا محيط سالم و...- دست به دست هم داده، كودك كاظمين را در مسير كمال و ترقى پيش مى بردند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش تا صبح دولتش بدمد  |  | اين هنوز از سپيده سحر است  |

## حديث اشتياق

حاج محمد حسن معين التجار تنها همان يك پسر را داشت و دلش به اين خوش بود كه جانشينى دارد و مى تواند بعد از مرگش راه او را در جهان تجارت دنبال كند، اما پسرش محمد حسين در سر سودايى ديگر و فكرى فراتر از فكر پدر داشت، جوان پر جنب و جوش كاظمين تنها آرزويش اين بود كه پدرش اجازه دهد تا راه كمال طلبى و دانشجويى را پيش گيرد.

محمد حسين هر گاه كه فرصت را مناسب مى ديد، آرزوى دلش را با پدر در ميان مى نهاد و با اصرار از او مى خواست كه رضايت دهد تا وارد حوزه معارف اسلامى شود! اما پدر كه پسرى جز او نداشت، راضى به اين كار نمى شد. روزها پشت سر هم مى آمدند و مى رفتند و اين معما همچنان در خانواده معين التجار، حل نشده باقى بود و هرچه زمان پيشتر مى رفت، از طرفى اشتياق محمد حسين به تحصيل علوم اسلامى بيشتر مى شد و از طرف ديگر پدر خود را بيشتر از پيش پيرتر احساس مى كرد و با جديت از پسر مى خواست كه فوت و فن تجارت را ياد گيرد و فكر طلبه شدن را از سر بيرون كند.

و چيزى كه اين مشكل را از سر راه جوان كمال جوى كاظمين برداشت، تنها يك توسل بود، آرى تنها يك توسل، توسل به حضرت باب الحوائج، امام موسى بن جعفر عليه‌السلام، هفتمين رهبر معصوم، از آنان كه خاك را با يك نظر كيميا مى كنند (7).

چنان كه بعدها محقق غروى خود مى گفت، خلاصه قضيه چنين بود.

آن روز هم مثل هر روز با پدرم در نماز جماعتى كه عصرها در صحن مطهره كاظمين برپا مى شد، شركت جسته بودم. نماز تمام شده بود، اما صفوف نمازگزاران هنوز به هم نخورده بود، بعضى مشغول نمازهاى مستحبى بودند و حاضر نبودند به اين زوديها دست از طلب بردارند و برخى هم سر در سجده شكر، فرصت وصال را مغتنم شمرده راز و نياز مى كردند و گروهى هم سر در جيب تفكر فرو برده بودند، چنان كه گويى در آن حالت حيرت و حسرت با ياد حضرت يار- سبحانه و تعالى- تازه مى خواستند سير و سلوكى را در عالم معنويت شروع كنند، اندكى هم با آشنايان و دوستانى كه در بغل دستشان در صف نماز نشسته بودند، سرگرم گفتگو بودند. من هم در حالى كه زانوى غم در بغل گرفته بودم، با فاصله اندكى پدرم را مى پاييدم كه ديدم با يكى از تجار بغداد گرم صحبت است. همچنان كه نشسته بودم، داشتم در آتش اشتياق مى سوختم. چشمم به گنبد زيباى امام كاظم ( عليه السلام) بود كه گنبد فرزندش امام جواد عليه‌السلام هم در كنارش سر به آسمان داشت و تماشا زيارتشان عنان از كف هر صاحب دلى مى ربود.

در همين حال از دلم گذشت كه يا باب الحوائج يا موسى بن جعفر! تو عبد صالح و از بندگان برگزيده خدايى و در پيش ‍ حضرت حق آبرو دارى، تو را چه مى شد اگر از خدامى خواستى دل پدرم را به من نزديكتر مى كرد تا با تصميم من- كه چيزى جز تحصيل علم و كمال در مكتب شما نيست- راضى مى شد.. در همين انديشه ها بودم كه ديدم پدرم صدا مى كند.

محمد حسين! محمد حسين پسرم! اگر هنوز هم آرزومندى كه به حوزه بروى تا دروس اسلامى بخوانى برو! از طرف من خاطرت جمع باشد، ناراحت نمى شوم، آرى پسرم مانعى ندارد، اگر دلت مى خواهد به نجف اشرف بروى برو!

باورم نمى شد، لحظه اى مات و مبهوت شدم تا دوباره چشمم به گنبد مقدس مولايمان امام كاظم عليه‌السلام افتاد، ديدم هيچ جاى شگفتى هم نيست، توسل كار خودش را كرده است. (8)

از اين جا آن نقطه عطف مهم در تاريخ زندگانى محقق غروى آغاز گشت و او كه خشنودى پدر را نيز همراه داشت، با خيالى آسوده راه نجف اشرف را در پيش گرفت و رفت كه روح تشنه اش را از چشمه هاى جوشان علم و حكمت و عرفان، در شهر مولاى پارسايان، امام على عليه‌السلام سيراب سازد. او رفت و چنان شد كه خود در غزلى دلنشين گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بريدم از همه پيوند و بر تو دل بستم  |  | به مهر روى تو با مهر و ماه پيوستم  |
| مرا از ساغر ابرويت آن چنان شوريست  |  | كه بى تملق ساقى خراب و سر مستم  |
| كه آفتاب جمال تو ديده آب نشد  |  | صواب نيست كه با هستى تو من هستم  |
| به پاى بوس تو دارم سرى ولى بى مغز  |  | دريغ از اينكه جز اين برنيايد از دستم  |
| رها نشد تو تيرى كه بر دلم ننشست  |  | بخاك پاى تو سوگند ناز آن شستم  |
| به گرد كوى تو گرد ازوجود من برخاست  |  | اگرچه نيست شدم ليك باز ننشستم  |
| به جستجوى دهانت كه چشمه نوش است  |  | در اولين قدم از جوى زندگى جستم  |
| براستى به تو آراست مفتقر خود را  |  | نبودى ار تو من از خويشتن نمى رستم (9)  |

فصل دوم: سرچشمه هاى نور

## در محضر استادان

حاج محمد حسن معين التجار با خشنودى كامل اجازه داد كه پسرش به صورت تمام وقت، تحصيل علوم اسلامى را پى گيرد. وى كه تاجرى ثروتمند و دانش دوست بود، در تشويق و ترغيب پسرش از هيچ كوششى دريغ نمى ورزيد. طلبه نوجوان ناظمين هم كه مى ديد پدر مهربانش با خرسندى، همه سختيها را به تنهايى به جان خريده و هميشه در فكر او و ارتقاى اوست، روز به روز در راهى كه خود برگزيده بود، مصمم تر مى شد و بيشتر از پيش، تلاش و تكاپو مى كرد وبا موفقيتهايى كه همه روزه در تحصيل علم و كمالى كسب مى كرد، پدر پيرش را دلشاد و دعاگوى خود مى ساخت.

كودك كاظمين هنوز در فصل بهاران زندگى بود تازه در باق سبز و خرم حيات، نونهالى سر سبز بود كه توانست هنر ظريف خط و خوشنويسى را ياد گيرد. از آن جا كه آن روزها همچون روزگاران گذشته، صنعت خط از صنايع ظريفه و هنر خطاطى از هنرهاى بديع و چشمگير بود، مهارت محمد حسين- آن هم در دوران كودكى- وى را در ميان آشنايان انگشت نما ساخت. پدر هم كه به استعداد درخشان پسرش پى برده بود، با تمام توان، وسائل تحصيل و ترقى فرزند را در حوزه علميه نجف فراهم ساخت تا اين استعداد زلال و جوشان هر چه بيشتر و بهتر رشد كند.

محمد حسين در دهه دوم زندگى پا به حوزه بزرگ نجف نهاد و چيزى نگذشت كه مراحل كمال را در دروس مقدماتى، يكى پس از ديگرى پشت سر گذاشت و به زودى در حلقه درس بزرگترين اساتيد حوزه آن روز شركت جست. استادان او در مرحله سطح و خارج دوره اجتهاد و تخصص به ترتيبى كه در تاريخ و كتابهاى تراجم نوشته اند، عبارتند از:

### 1. شيخ حسن تويسركانى (متوفاى 1320ق.):

او دوره سطح را پيش ملا على خويى گذراند تا در درس خارج آيه الله شيخ محمد حسن ما مقانى- كه هشت سال به طول انجاميد- شركت جست. سپس در حلقه شاگردان نزديك ميرزا حبيب الله رشتى درآمد و چيزى نگذشت كه سرآمد شاگردان ميرزاى رشتى شد. شيخ حسن تويسركانى خود در نجف، مجلس درس با شكوهى داشت كه در مقبره ميرزاى بزرگ شيرازى برگزار مى شد. وى كتابهاى دوره سطح را مانند مكاسب و رسائل و... با تمام تواضع، تدريس ‍ مى كرد. در محضر درس او دهها دانش پژوه جوان شركت مى جستند كه پرآوازه تر از همه، شيخ محمد حسين غروى است

محمد حسين غروى، پله هاى نخست ترقى و تعالى را به پيروى از او پيمود. درس تلاش و تقوا را از او ياد گرفت، تا آن جا كه خود تنديس تلاش و تكاپو و آيينه اخلاص و پارسايى گشت و در سايه نام نيك و جاويدش، اسم استاد را نيز زنده و ماندگار ساخت. (10)

### 2. آيه الله سيد محمد طباطبايى فشاركى (1253 1316 ق.):

نوجوانى يازده ساله بود كه از اصفهان به حائر حسينى كوچيد. كربلا رانه براى سكونت كه براى اجتهاد و جهاد در سنگر مبارزه با نفس و ستيز با جهل برگزيد. بيش از بيست بهار از عمرش را در سايه سار آستان قدس حسينى شكوفا ساخت و به بار نشاند و در حدود 1286ق. براى درك درس پربار ميرزاى بزرگ شيرازى، به شهر مولاى پارسايان، نجف اشرف هجرت كرد. ساليان سال حلقه نشين درس ميرزاى بزرگ گشت و هيچ وقت از حوزه درس ميرزا دور نشد، حتى در سال 1291 ق. آن گاه كه ميرزاى بزرگ رفت تا در سر زمين سامرا پرچم رهبرى امت را بر افرازد، سيد فشاركى هم پشت سر ميرزا از نجف به سامرا كوچيد و همچون استاد بزرگش دل به ديار دلبر برد و در آن جا تا توانست به يارى استادش ميرزاى بزرگ قامت افراشت، چنان كه چيزى نگذشت تا در ميان مشاوران نزديك و شاگردان ممتاز و وفادار ميرزا، بنام گشت.

پس از ارتحال ميرزا در سال 1312ق. دوباره به نجف اشرف بازگشت و نخست در خانه خويش و سپس در مقبره استادش ميرزاى شيرازى و در نهايت نيز در يكى از مساجد بزرگ نجف، يعنى جامع هندى، حوزه درس و بحثى را كه روز به روز پررونق تر مى شد تشكيل داد و توانست در مكتب تربيت و تدريس خويش دهها فقيه نام آور و مرجع پرآواز تربيت كند.

فقيه فشاركى كه دانش و پارسايى را از بزرگمردانى چون ميرزاى بزرگ شيرازى و فاضل اردكانى و سيد على طباطبايى، فرزند سيد محمد مجاهد و پيش از همه از برادر دانشور و فرزانه اش سيد ابراهيم كبير آموخته بود به شاگردان عزيزش آموخت. شاگردانى كه پس از استاد، هر كدام استاد استادان شدند و سر حلقه سرآمدان در آسمان علم و فقه گشتند.

علاوه بر علامه غروى- كه خود به تنهايى كافى است تا نام استاد را جاودانه سازد- از اين بزرگان هم مى شود نام برد كه افتخار شاگردى در حوزه فقيه فشاركى را داشته اند.

الف- موسس حوزه علميه قم و استاد مراجع معظم معاصر، آيه الله شيخ عبدالكريم حائرى يزدى،

ب- فقيه و اصولى نامدار ميرزا محمد حسن نائينى، نويسنده تنبيه الامه، .

ج- اسطوره علم اصول، شيخ ضياالدين عراقى؛

د- فقيه فرزانه، شيخ محمد رضا نجفى اصفهانى؛

گذشت از اين شاگردان بزرگ، از محقق فشاركى آثار گرانبارى در علم فقه و اصول به يادگار مانده است كه در مجموعه اى چاپ و منتشر شده است. بالاتر از همه اينها اخلاق و باورمندى او بود كه وى را با او صافى چون سيد كريم، محقق متواضع و فقيه كرامتمدار مشهور ساخته است (11)

داستانى دلنواز

آن روزها كه حوزه سامرا درخشان ترين دورانش را سپرى مى ساخت، مسلمانان سامرا هم در سايه مديريت ميرزاى بزرگ و دستيارانش، چون فقيه فشاركى و... روزگار خوشى داشتند و پس از قرن ها غربت و غم تازه مى خواستند غبار قرون را از سيماى سامرا بشويند كه حادثه اى هول انگيز اين دلخوشى را در كام مسلمانان سامرا به سختى تلخ ساخت؛ چرا كه چند روزى بود مرض خانمان برانداز طاعون سامرائيان را گروه گروه به خاك مى نشاند و هر روز بيمارى و با بيشتر از پيش بيداد مى كرد. ديگر نشاط و قرارى در كسى نمانده بود. خوف و هراس، خواب را بر چشم مردم حرام كرده بود. مردمان به اميد اين كه راه چاره اى بيابند به هر درى مى زدند و...

روزى گروه زيادى از اهل علم و صلاح در خانه سيد محمد فشاركى گرد آمده بودند و صحبت از بيمارى مسرى وبا بود كه هر لحظه انسانى را از پا در مى آورد. ناگاه سيد فشاركى را ديدند كه خطاب به حاضران مى گفت:

آيا اگر من حكمى صادر كنم، تنفيذش واجب است؟

همگى يكصدا جواب دادند: بلى نافذ است، شما بفرماييد!

 من شرعا حكم مى كنم و فتوا مى دهم كه از امروز تا ده روز همه شيعيان سامرا زيارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح پاك حضرت نرگس خاتون مادر امام مهدى- عجل الله تعالى فرجه- كه قبرش همين جا در سامرا در جوار مرقد حضرت امام هادى و امام عسكرى عليه‌السلام است، اهدا كنند تابه سبب همين توسل، اين بلاى همه گير وبا برطرف شود.

همه حاضران اين حكم را تاييد كرده، به همه شيعيان در سامرا ابلاغ كردند كه ملزم به اين توسل هستند و شيعيان هم با جان و دل به اين فتوا جامه عمل پوشاندند و اين توسل دسته جمعى به زيارت عاشورا چنان موثر بود كه از همان روز فرداى فتوا ديگر كسى از شيعيان دچار وبا نگشت و هر كه طاعون مى گرفت و مى مرد ديگران بودند، نه شيعيان كه با زيارت عاشورا دست نياز به سوى حضرت پروردگار دراز كرده بودند. (12)

بارى، فقيه فشاركى با اهل بيت اطهار، به ويژه با امام حسين عليه‌السلام يك چنين ارتباطى عارفانه و كار آمد داشت و همين را علامه غروى به خوبى از استاد به ارث برده بود.

### 3. حاج آقا رضا همدانى (1250 1322 ق.)

تاريخ نگاران و تراجم نويسان وى را كه با كلماتى چون فقيه آگاه، عالم ربانى زاهد عابد، تقى، نقى و... توصيف كرده اند، فرزند دانشور و ژرف انديش ملا آقا هادى بود. از همدان به نجف هجرت كرد و در آن جا از حوزه درس ميرزا محمد هاشم خوانسارى و شيخ اعظم انصارى و ميرزاى بزرگ شيرازى بهره مند گشت. هنگامى كه ميرزاى بزرگ از نجف به سامرا كوچيد، فقيه همدانى به ميرزا پيوست و زمان زيادى را در محضر درس ميرزا، زانوى ادب به زمين زد تا اين كه خود حوزه مستقلى را كه در تدريس و تصنيف ممتاز مى نمود، ترتيب داد و گروه بسيارى از بزرگان نامدار و علماى برجسته، مثل: سيد محمد سعيد حبوبى، شيخ مشكور حولارى، شيخ هادى آل كاشف الغطاء، شيخ مرتضى آل كاشف الغطا، حاج شيخ على قمى نجفى و ديگران در حلقه درسش گرد آمدند.

فقيه همدانى كه در عصر خود از مراجع تقليد شمرده مى شد، آثار گرانبارى از خويش به جاى گذاشت است كه از آن ميان مصباح الفقيه در شرح سرايع مشهور است و برخى از آثار ديگرش عبارتند از:

كتاب الطهاره، كتاب الصوم، كتاب الخمس، كتاب الزكاه، (13) كتاب الرهن كه گفته مى شود در موضوع خود كم نظير است، حاشيه بر رسائل شيخ انصارى موسوم به العوائد الرضويه على الفرائد المرتضويه- كه در سال 1318ق. و در 141 صفحه بزرگ به صورت سنگى چاپ شده است، حاشيه بر كتاب بيع شيخ اعظم انصارى، كتاب البيع- كه تقريرات درس استادش ميرزاى بزرگ است- حاشيه بر رياض المسائل، رساله اى در لباس مشكوك، رساله عمليه و...

ايشان در نجف اشرف بود تا به بيمارى كشنده سل گرفتار گشت و براى استشفا به آستان قدس عسكريين عليه‌السلام پناه آورد، پس از چند ماهى كه در سامرا سكونت داشت وفات يافت. پيكرش را در همان جا در آستان قدس سامرا به خاك سپردند. (14)

### 4. آيه الله شيخ محمد كاظم خراسانى، معروف به آخوند خراسانى (1255 1329ق.):

آخوند خراسانى كه نامش بيشتر با اثر گرانسنگش كفايه الاصول برده مى شود و تاريخ زندگانى اش با تاريخ مشروطيت پيوند خورده است، دانشورى پرآوازه و شناخته شده است و چون در كتابهاى سلسله ديدار با ابرار، حديث حياتش ‍ آمده است (15)، ديگر ما تفصيل را روا نديده و براى پرهيز از تكرار به همين قدر كفايت مى كنيم كه علامه غروى از شاگردان طراز اول آخوند بود، سيزده سال در درس آخوند شركت داشت و در همين سالها بود كه بيشترين بخش از شرحش بر كفايه الاصول را نگاشت (16) و تا آخوند زنده بود، به احترام او از تدريس مستقل و متشكل اجتناب مى كرد، تا اين كه آخوند خراسانى وفات يافت. (17)

### 5. حكيم محمد باقر اصطهباناتى شيرازى (متوفاى 1326ق):

دانشورى بزرگ و حكيمى بزرگوار بود. پس از آن كه روزگارى را در اصفهان پيش حاج شيخ محمد باقر اصفهانى و آقا ميرزاهاشم چهارسوقى به تحصيل علوم و تهذيب نفس گذرانيد، به شيراز بازگشت و در آن جا ميان مردم مرجعيت يافت، تا آن جا كه حكمران شيراز را دچار ترس و وحشت ساخت! آن چنان كه آتش عدالت و دشمنى با حكيم و مرجع شهر در نهادش زبانه كشيد. نزديك بود فتنه اى در شهر به پا گردد، كه حكيم اصطهباناتى شيراز را به قصد سامرا ترك گفت و در سامرا تا ميرزاى بزرگ زنده بود، در درس و بحث او شركت جست. پس از وفات ميرزا به نجف اشرف رفت و تا سال 1319ق. در نجف به تدريس و اقامه نماز جماعت اشتغال داشت. بعدها به شيراز بازگشت. اين بار بيشتر از پيش در ميان مردم احترام يافت و در كارهاى دنيا و دينى مردم، مرجع و پناهگاه آنان گشت، تا اين كه در سال 1326ق. (17اسفند 1286ش.) به دست مخالفان مشروطيت و همراه چند تن از مشروطه خواهان و يارانش به شهادت رسيد.

كتاب شناس بزرگ شيعى، مرحوم شيخ آقا بزرگ تهرانى مى نويسد: حكيم شهيد در معقول و منقول علامه و در فقه و اصول محقق بود و تصنيفات زيادى دارد.... (18)

از آثارش مى توان كتابهاى زير را نام برد:

احكم المدين: در خصوص احكامى كه مربوط به قرض و قرضدار مى شود، (19) احكام الدين، رساله اى در حديث عالم و....

ناگفته نماند كه حكيم اصطهباناتى روزگارى را نيز در تهران بود و علوم عقلى را در محضر آقا محمد رضا قمشه اى و آقا على مدرس و حكيم ميرزاى جلوه آموخته بود و شهرتش بيشتر در علوى معقول و فلسفه بود، تا فقه و اصول. در تخصص و تبحر او در اين وادى همين بس كه نابغه نجف، علامه غروى در حكمت و فلسفه تنها شاگرد او بود، شاگردى كه سيماى علمى استاد را در آسمان دانش و حكمت، آفتابى ساخت كه غروب ناپذير مى نمايد (20)

### 6. شيخ احمد شيرازى (متوفاى 1332ق):

معروف به شانه ساز و داراى آثارى در علم اصول و فقه و... است. نابغه نجف پيش او فلسفه خوانده بود. (21)

### روايت ياران

داستان دوستان حكايتى بس دلكش و آموزنده است و كارساز بودنش در شناخت شخصيتها چنان پراهميت است كه استاد سخن، سعدى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو اول بگو با كيان زيستى  |  | من آنگه بگويم كه تو كيستى  |

اما از ياران علامه غروى در تاريخ، صحبتى به اجمال هم كه شده ديده نمى شود. تنها از يكى دو شخصيت نام برده شده است كه مانيز با نامشان به دفترمان زينت مى بخشيم:

1. بزرگ عارف معاصر، آيه الله ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى (22)

2. ميرزا على اصغر ملكى تبريزى،

3. ميرزا حبيب ملكى تبريزى.

ميرزا على اصغر و ميرزا حبيب، دو برادر و پسر عموهاى ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى بودند و علامه غروى با هر سه بزرگوار رفت و آمد، داشت اما بيش از همه با ميرزا على اصغر ملكى مانوس بود. با ايشان از ديرباز آشنا بود. هر دو تاجر زاده بودند و از دوران طلبگى تا آخر عمر با هم بودند و ميرزا على اصغر ملكى تبريزى دوست ديرينه علامه غروى شمرده مى شد. (23) رفاقت و مصاحبت با عارف واصل، ميرزا جواد آقا ملكى هم از دير باز بر قرار بود. علامه غروى و آيه الله ميرزا جواد ملكى، هر دو از شاگردان حاج آقا رضا همدانى بودند و تا سال 1320 ق. كه ميرزا جواد آقا از نجف به ايران برگشت، با هم مانوس و همدم بودند، حتى پس از آن نيز توسط نامه از حال همديگر با خبر و مستحضر مى شدند. (24)

4- فقيه اصولى، ميرزا محمد حسين نائينى (1277- 1355) ق:

ميرزاى نائينى و غروى اصفهانى ارتباط تنگاتنگى باهم داشتند و در مواقع دشوار يار و ياور يكديگر بودند. حضرت آيه الله حسينى همدانى- دام ظله الشريف- در اين خصوص مى گويند:

در آن تنگناهاى اقتصادى، مرحوم آيه الله نائينى و مرحوم آيه الله شيخ محمد حسين غروى اصفهانى، با يك صميميت خاصى به همديگر كمك مى كردند و رابطه بسيار خوب و عالى داشتند. (25)

5. آيه الله سيد احمد كربلايى تهرانى (متوفى 1332ق):

همان عارف نامدار كه در اثر راز و نيازهاى عاشقانه و عبادتهاى خالصانه، از عالم ماده و تن رسته و به حضرت دوست پيوسته بود و هر كس او را مى ديد، بى اختيار زير را به ياد مى آورد و ترنم مى كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رسد آدمى به جايى كه به جزخدا نبيند  |  | بنگر كه تا چه حد است مقام آدميت  |

علامه غروى در ياد كردى از او فرموده است:

من احدى را مانند آقا سيد احمد حائرى طهرانى متبحر در فقه نديدم. (26)

گذشته از اساتيد و ياران و دوستانى كه از آنها نام برده شده، آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانى و ضياالدين عراقى (اراكى) هم از بزرگان هم عصر علامه غروى بودند و نابغه نجف به نوعى با آنها در ارتباط بود.

و ناگفته نماند كه در انقلاب مشروطيت هم اين نابغه نخجوانى در صف انقلابيون و مشروطه خواهان و در كنار استادش ‍ آخوند خراسانى و دوست ديرين و صديقش ميرزاى نائينى از انقلاب حمايت مى كرد. حتى برخى از تراجم نويسان معاصر از تبعيد شدن او از نجف به قم، سخن گفته اند و نوشته اند:

در سال 1341ق به اتفاق مراجع، تبعيد به ايران و قم و پس از چند ماه مراجعت و باز به اتفاق مرحوم حاج ميرزا مهدى كفايى براى معاودت مراجع به قم آمده و با معيت آنان به نجف وارد شد. (27)

### از سوره هاى وصال

اجازه نامه مفصل و مشروحى در دست است كه او شخصيت علمى و چشمگير علامه غروى حكايت مى كند و نشانگر آن است كه او بسيار بيشتر از آنچه تصور مى شود، در ميان دانشمندان و انديشمندان بزرگ حوزوى شناخته شده بود. اين اجازه نامه روايتى توسط آيه الله سيد حسن صدر عاملى، نويسنده كتاب پر مايه تاسيس الشيعه لعلوم الاسلام نوشته شده است و ما تنها قسمتهايى از آن را برگزيده و ترجمه آن را در اين جا مى آوريم:

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدا را كه به ما اجازه داد تا سخن از نعمتهايش گوييم و روايت از آثار عدل و حكمتش به ميان آريم و دليلهاى روشن و صحيح دانش و توانايى اش را به ما الهام كرد. و سلام و درود از پروردگار آسمانها و بهترين آفريدگانش، ختم كنند راويان آسمانى، حضرت محمد و آل هدايتگرش باد، و رحمت و رضوان الهى بر دانشمندان شريعت و بزرگمردان شيعه ارزانى بادا، همانان كه حاملان اخبار و ناقلان آثار امامان هدايت عليه‌السلام بودند، آثارى كه هم ايشان نسل در نسل از جدشان رسول راستيها و پيام آور امين پاكيها روايت كرده اند.

اما بعد، به راستى كه علماى گذشته در هر عصر و روز گارى براى اجازه دادن و اجازه خواستن عنايتى ويژه داشتند وبه اين كار اهتمام زياد مى ورزيدند، حتى براى كسب اجازه اى حاضر بودند راههاى پر پرتگاه و مهلكه خيز را پشت سر بگذارند تا در عموم (راويان حديث ما) كه در توقيع مبارك از طرف مولا امام مهدى وارد شده است، داخل شوند، زيرا كسى كه به او اجازه داده مى شود، با آن اجازه روايتگرى مى گردد كه با اتصال اسناد به روايتگر ديگرى كه براى او روايت مى كند مى پيوندد، در حالى كه با نبودن اجازه نمى توانست راوى گردد.....

درست براى همين فايده بسيار بزرگ بود كه شخصيت بزرگى چون فقيه و علامه مجتهد، حجه الاسلام شيخ محمد حسين اصفهانى غروى دوست دارد كه به فوز فضيلتى كه در شركت جستن در اين نظم است نايل شود، تا به سلسله اهل عصمت بپيوندد. وى كه خداى جلال و جليل در شرفش بيفزايد- در نامه اى كه برايم نوشت همان را خواستار شده و من با همه راههايى كه در روايت دارم و با همه آنچه كه در آن مدخليتى براى روايت است، به او اجازه مى دهم تا از هر چه روايتش جايز است، از معقول و منقول گرفته تا فروع و اصول و فقه و حديث و تفسير روايت كند...

آيه الله صدر پس از آنچه مشايخ و اساتيدش را در روايت، يكى پس از ديگرى نام مى برد و چندين طريق به هم پيوسته را كه همگى به امامان معصوم عليه‌السلام مى رسند، بر مى شمارد، در ادامه مى افزايد:

شيخ محمد حسين- سلمه الله تعالى- مجاز است از من و از همه اساتيد و مشايخ روايتى من- كه نامشان را در بالا بر شمردم- روايت كند، با همان راههاى ياد شده اى كه همگى به آن سه محمد نخستين، يعنى نويسندگان كتب اربعه مى رسند و ايشان هم با همان طريقه هايى كه در جاى خود نوشته شده، سلسله وار تا به امامان معصوم مى پيوندند. همچنين ايشان- دام توفيقه- مجازند از من همه كتابها و آثار مرا- كه به بيشتر از هشتاد اثر در علوى دينى مى رسند- روايت كنند. اميدوارم مرا در اوقات دعاها و مناجاتهاى خودت با دعا ياد كنى.

اين اجازه نامه را در عصر روز چهارشنبه، هيجدهم شعبان برايت نوشتم، يعنى همان روزى كه نامه شريف تو به دستم رسيد. براى اين كه فرمايش شريف تو را امتثال كرده باشيم، در اولين فرصت و با تسريع، اين اجازه نامه را نوشتم، اميد كه از فيض دعايت محروم نباشم.

سال 1347 ق- الاحقر: حسن صدرالدين الموسوى (28)

نابغه اصفهانى علامه از آيه الله صدر كاظمى، از بزرگان ديگرى نيز اجازه روايتى داشته است، از جمله:

1. ميرزامحمد باقر اصطهباناتى شيرازى،

2. شيخ احمد شيرازى شانه ساز،

3. شيخ الشريعه اصفهانى،

4. حاج ميرزا حسين نورى طبرسى، معروف به محدث نورى، صاحب مستدرك الوسائل (29)

فصل سوم: در آسمان آثار و ابتكار

## چشمه انديشه

علامه غروى به معناى معمول نويسنده نبود. اگر چه خطى هنرمندانه و زيبا و قلمى بس سيال و توانا داشت و به راحتى مى توانست همچون نويسندگان زبر دست و شاعران نام آ ور در دو زبان عربى و فارسى قلم فرسايى كند و حتى چكامه هاى بلند و بالا بسرايد و قصيده هاى فاخر و غرا بپردازد، اما به هيچ وجه حريم مقدس قلم را نمى شكست و ساحت كتاب و كتابت را مقدس تر از آن مى دانست كه مرسوم و متداول بود. آن گاه كه اثر گرانسنگ شيخ عبدالله علائلى مصرى به نام سموالمعنى فى الذات اواشعه من حياه الحسين عليه‌السلام به دستش رسيد، پس از مطالعه خطاب به نزديكان و شاگردانش فرمود:

راجع به حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام يا اين چنين بنويسيد و يا هيچ ننويسيد! (30)

غروى دانشور هميشه پيش از تدريس روزانه، متن بحث و درسش را مى نوشت و براى قلم و نويسندگى اهميت زيادى قائل بود و هميشه دست به قلم در كمين انديشه هاى بكر و تازه بود تا با نوشتن آنها غزال معنا را شكار كند. از آيه الله حاج سيد احمد خوانسارى نقل مى كنند كه علامه غروى مى فرمود:

بسيار مواظب افكار و مطالب علمى كه به نظرم مى رسد هستم، به صورتى كه اگر موقع خواب در بستر، مطالبى به ذهنم بيايد، بلند مى شوم و مطلب را يادداشت مى كنم.

آن گاه آيه الله خوانسارى مى گويد:

كسى كه آن طور مطلب علمى را صيد كند و آن گونه قيد كند، به همان مقامى كه ايشان از علم رسيدند، مى رس. (31) با وجود همه اين حرفها، آثار مكتوب علامه- ، اعم از كتاب و رساله- چه آنها كه چاپ شده اند و چه آنها كه هنوز چاپ نشده اند، چندان هم زياد نيست و اگر رساله هاى مختصر و حاشيه هاى ايشان را بر كتابهاى ديگران در نظر نگيريم، كتابهاى ايشان اندك و انگشت شمارند و اين خود دليل خوبى است بر كه او بيشتر از آنچه نويسنده باشد، متفكر و انديشمند بود و بسيار بيشتر از آنچه بنويسد مى انديشيد و همين ويژگى، آثار پر بارش را آكنده از ابتكار و نوآورى ساخته است. اين قلم، خود را بسيار نارساتر از آن مى بيند كه بتواند معرف كتابهاى نابغه نجف گردد، تنها با تفكيك موضوع و به ترتيب علم اصول و فقه و فلسفه و عرفان و... از آثار ماندگار علامه نام مى برد:

### الف) علم اصول

1. الاجتهاد و التقليد و العداله: اين كتاب در دويست صفحه وزيرى و در سال 1376 ق. در نجف اشرف چاپ شده است.

2. الاصول على النهج الحديث: غروى در اين كتاب- كه آخرين اثر ايشان در علم اصول شمرده مى شود- تصميم داشت كه علم اصول را به سبك تازه و به اسلوب جديدى غير از آنچه معمول و رايج بود بنويسد، اما مرگ مهلت تكميل آن را نداد و علامه بيش از آن اين اثر ابتكارى را تمام كند، به ديار باقى شتافت. (32) به هر حال اين رساله همراه با رساله الاجتهاد و التقليد و العداله، و رساله الطلب و الاراده، در كتابى با نام بحوث فى الاصول، در 160 صفحه وزيرى چاپ شده است.

3. الطلب و الاراده عند الاماميه و المعتزله و الاشاعره (33) اين رساله در 65 صفحه چاپ شده است.

4. رساله فى موضوع العلم،

5. رساله فى الصحيح و الاعم،

6. رساله فى اطلاق اللفظ و اراده نوعه و صنفه و شخصه: رساله اى در اطلاق لفظ و اراده نوع يا صنف و يا شخص ‍ آن؛

7. رساله اى در مشتق،

8. رساله اى ديگر در مشتق،

9- رساله فى المشترك: رساله اى در مشترك،

10. رساله فى الحروف: رساله اى در حروف،

11. رساله فى اطلاق الامر هل يقتضى التعبديه اوالتوصليه اولا! ؟

رساله اى در اطلاق امر؛

12. رساله اى در وضع و تقسيم آن به شخصى و نوعى،

13. رساله اى در شرط متاخر،

14. رساله اى در علامت حقيقت و مجاز و حقيقت شرعيه،

15. حاشيه بر رساله قطع شيخ انصارى،

16. نهايه الداريه فى شرح الكفايه... و.. (34)

كفايه را كفايت

از علامه غروى در علم اصول آثار متعددى به جاى مانده است، اما مشهورتر از همه شرحى است كه بر كتاب كفايه الاصول استادش آخوند خراسانى نوشته است و اين شرح چنان كه در ميان اهل فن معروف است، به راستى كه كفايه را كفايت است و... قسمت زيادى از اين شرح پر بار زمانى نوشته شده است كه نويسنده كفايه الاصول، يعنى مرحوم آخوند خراسانى هنوز زنده بود و با تمام توان از افكار و انديشه هاى خود دفاع مى كرد و علامه غروى هم به صورت مرتب در بحثها و درسها او شركت مى جست، آن چنان كه اگر آخوند را آفتاب مجلس در آن درس و بحثها به حساب آريم، بى گمان علامه غروى هم ماه مجلس بود و هميشه از تقارن و تصادم اين مهر و ماه بود كه آذرخش انديشه ها مى درخشيده، به طورى كه با برق درخشانش تاريكيها و سياهيها را در آسمان آرا و افكار به يك سو مى نهاد و راه را براى راهيان وادى فكر و فقه هموار مى ساخت.

كتاب نهايه الدرايه فى شرح الكفايه حاصل آن آذر خشها و رعد و بر قهاست كه شير مرد بيشه انديشه ها، علامه غروى پس از عمرى سراسر تفحص و تفكر، آن را گرد آورده و در اختيار تشنگان دشت طلب نهاده است.

نهايه الدرايه پيشترها به صورت سنگى چاپ شده بود. با توجه به اينكه تنها يك شرح توضيحى نبوده، بلكه شرحى انتقادى و از سر دقت و باريك بينى نگاشته شده بود، از همان اول به عنوان كتابى مرجع در علم اصول شناخته شد و هميشه مطمح نظر اهل خبره و كاركشتگان در اصول بوده است. (35)

يكى از مجله هاى معروف، در ضمن اقتراحى، راى و نظر اهل فن را در مورد شرحهاى كفايه الاصول جويا شده است كه حاصل آن را مى توان چنين خلاصه كرد:

از نظرگاه صاحب نظران و بزرگان در حوزه علم اصول و فقه، نهايه الدرايه، هم از لحاظ علمى و عميق بودن و هم از جهت دقت نظر و باريك بينى، از همه شرحهاى كفايه بهتر و جامعتراست (36)

### ب) علم فقه

1. كتاب الاجاره: اين اثر بزرگ و قطور، در سال 1375 ق. در نجف اشرف چاپ شده است.

2. صلاه الجماعه.

3. صلاه المسافر.

اين سه كتاب در ضمن كتابى به نام بحوث فى الفقه توسط جامعه مدرسين قم در 740 صفحه وزيرى چاپ و منتشر شده است.

4. حاشيه كتاب المكاسب: حاشيه بر مكاسب شيخ انصارى، معروف ترين اثر فقهى غروى است كه پس از گذشت دو سال از وفات علامه غروى، يعنى در سال 1363ق. در دو جلد قطور و به قطع رحلى چاپ و منتشر شده است و در مقدمه اش حديث حيات غروى به قلم شاگردش مرحوم علامه شيخ محمد رضا مظفر به رشته تحرير كشيده شده است كه بهترين نوشته در موضوع خودش است.

5. رساله اى در تحقيق حق و حكم: اين رساله در ضمن كتاب بالا و در اول بيع مكاسب چاپ شده است.

6. حاشيه بر كتاب الطهاره شيخ اعظم انصارى،

7. رساله اى در اخذ اجرت بر واجبات:

8. رساله اى در طهارت: اين رساله غير از حاشيه بر كتاب الطهاره شيخ است. 9رساله اى در چهار قاعده فقهى: قاعده التجاوز، قاعده الفراغ، قاعده اليد و اصاله الصحه،

10. رساله اى در قاعده لاضرر:

11. رساله فى الجمعه: رساله اى در نماز جمعه:

12. منظومه اى در اعتكاف:

13. منظومه فى الصوم: منظومه اى در روزه. اين دو منظومه براى اولين بار در مجله الموسم چاپ و منتشر شد. (37)

14. منظومه فى صلاه الجماعه: منظومه اى در نماز جماعت،

15. الوسيله فى اهم ابواب الفقه. رساله عمليه ايشان است به زبان عربى.

16. ذخيره العباد: رساله عمليه ايشان به زبان فارسى است. (38)

### ج) فلسفه و حكمت

1. تحفه الحكيم: منظومه اى است به سبك و سياق منظومه حكيم سبزوارى ودر حكمت متعاليه به رشته نظم كشيده شده است. دانشمند فرزانه، مرحوم شيخ محمد رضا مظفر پس از توصيف و تجليل از ديگر منظومه هاى علامه غروى مى نويسد:

بالاتر از همه منظومه او در حكمت و معقول است كه موسوم به تحفه الحكيم مى باشد، منظومه اى به راستى آيتى از آيات فن فلسفه و حكمت است. اين منظومه كه هم سهل و هم ممتنع مى نمايد، با اسلوب عالى خويش اصول حكمت و عجايب و نوادر فلسفه را با پرده بردارى از اسرار اين علم و با زدودن تاريكيها از روى اين فن، در خود گرد آورده و جمع كرده است و اولين چيزى كه مى تواند به آن دلالت كند، همين است كه ناظم و سراينده آن از فلاسفه بزرگ اسلام و در رديف شيخ ابوعلى سينا و خواجه نصيرالدين طوسى و صدر المتالهين شيرازى است، همانان كه روزگار مانند آنها را نمى بيند، مگر در فاصله هاى بس فراخ و طولانى. اگر نبود اينكه استاد ما علامه غروى بيشتر خود را وقف علم اصول و فقه كرد، اين سخن قولى بود كه جملگى بر آن بودند... (39)

تحفه حكيم براى نخستين بار، با مقدمه و تحقيق شيخ محمدرضا مظفر و با اهتمام شاگرد ديگرش، شيخ نصرالله خلخالى در سال 1378 ق. درنجف اشرف چاپ شد. پس از آن نيز هميشه مورد توجه اهل فلسفه و حكمت بوده و برخى از بزرگان به شرح و تحليل آن اقدام كرده اند. تحفه حكيم با اين ابيات آغاز مى شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يامبدا الكل اليك المنتهى  |  | لك الجلال والجمال والبها  |
| يا مبدع العقول و الارواح  |  | و منشى النفوس و الاشباح  |

و پس از چند بيت مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سميتها بتحفه الحكيم  |  | معتصما بالواهب العليم  |

سرانجام هم با بيت زير خاتمه مى يايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صلى على محمد و عترته  |  | وراثه فى سره و سيرته  |

از ميان شرحهاى تحفه حكيم، از اين شرحها مى توان نام برد:

الف.) شرح حكيم و عارف نامى، ميرزا مهدى آشتيان (1306- 1372):

حكيم ميرزا مهدى آشتيانى كه از اساتيد مرحوم شهيد مرتضى مطهرى شمرده مى شود، شرح خويش را بر تحفه حكيم تا مبحث وجود ذهنى پيش برده و لكن قبل از اتمام، رحلت كرده است.

ب) شرح محقق معاصر، شيخ محمد باقر ساعدى خراسانى: بر خلاف آنچه كه در مقدمه اساس التوحيد آشتيانى نوشته اند، اين شرح تكميل شرح آشتيانى نبوده، بلكه شرحى است مستقل و بر تمام تحفه الحكيم نوشته شده اس ‍. (40)

ج) شرح مرحوم محقق حقانى لارى به نام منظومه الحياه اين شرح كه به زبان عربى است، توسط يكى از شاگردان علامه غروى، مرحوم آيه الله شيخ محمد بن شكرالله حقانى لارى (1325- 1388 ق.) نوشته شده است. نگارنده، دست نوشته اين شرح را ديده است، زبان عربى است و همه منظومه تحفه الحكيم را شامل مى شود. (41)

د- الحكمه المتعاليه، نوشته سيد محمد كاظم مصطفوى: اين شرح به زبان عربى و در 384 صفحه، توسط بخش ‍ انتشارات دفتر تبليغات اسلامى در قم چاپ و منتشر شده است.-

ه. فيض العليم فى شرح تحفه الحكيم: اين شرح به قلم آيه الله سيد عزالدين موسوى زنجانى و به زبان عربى نوشته شده است. شارح از شاگردان نزديك علامه طباطبايى بوده و اكنون از اساتيد بزرگ حوزه علميه مشهد رضوى است و شرحش به تحفه حكيم تا حال چاپ و منتشر نشده است.

و) هستى شناسى فلسفى، پژوهشى در تحفه الحكيم: اين شرح كه تنها امور عامه را در بر مى گيرد، توسط آقاى على اصغر حقدار و به زبان فارسى نگاشته شده است كه اكنون زير چاپ است.

1. رساله فى اثبات المعاد الجسمانى: رساله مختصرى است كه به سبك فلاسفه، معاد جسمانى را اثبات مى كند (42)

2. حاشيه بر اسفار ملاصدرا: علامه غروى علاقه عجيبى به اسفار صدرالمتالهين داشت و مى گفت:

اگر كسى را بشناسم كه اسرار اسفار را بفهمد، براى استفاده و آموختن اسرا اسفار به نزدش خواهيم شتافت، گرچه آن كس در دورترين نقطه جهان باشد. (43)

3. مكاتبات فلسفى و عرفانى: مجموعه اى است متشكل از چهارده نامه در شرح و توزيع دو بيت شعر از عارف نام آور و شاعر پر آوازه فريدالدين عطار نيشابورى، آن جا كه مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دائما او پادشاه مطلق است  |  | در كمال عز خود مستغرق است  |
| او به سرنايد ز خود آن جا كه اوست  |  | كى رسد عقل وجود آن جا كه اوست  |

سبب پيدايش اين مكاتبات از آن قرار بود كه يكى از فضلاى آن روز حوزه نجف به نام شيخ اسماعيل تائب تبريزى، معروف به مساله گو (44) پس از آن كه معنا و مفهوم شعر فوق را كتبا از آخوند خراسانى خواسته بود، همين را از شيخ محمد حسين غروى اصفهانى هم در خواست مى كند، ولى از آن جايى كه از جواب علامه غروى نيز قانع نمى شود، معناى شعر را از سيد احمد حائرى، معروف به واحد العين جويا مى شود. تائب تبريزى جواب سيد را پيش ‍ علا مه غروى برده و از ايشان توضيح بيشتر را مطالبه مى كند. پس از آن هفت بار اين كار را تكرار مى كند! يعنى جواب شيخ را پيش سيد و جواب سيد را پيش شيخ مى برد كه هر يك به رد نظريه ديگرى پرداخته و مناقشه جالب و سودمندى ميان اين دو بزرگوار رخ مى دهد، اين مجموعه حاصل آن مكاتبات و مناقشات است. شهيد مرتضى مطهرى در توصيف اين نامه هاى پر مايه مى فرمايد:

مكاتبات و سوال و جوابهايى كه ميان آقا شيخ محمد حسين اصفهانى غروى و مرحوم آقا سيد احمد تهرانى كربلايى رد و بدل شده است- كه خيلى با ارزش است- و آقاى آشتيانى در مجله جاويدان خرد چاپ كردند، در زمينه وحدت وجود است. مرحوم آقا سيد احمد يك مرد عارفى است و عارفانه فكر مى كرده است، اما مرحوم آقا شيخ محمد حسين، حكيمانه فكر مى كرده است. مرحوم آقا شيخ محمد حسين، طرفدار وحدت تشكيكى وجود است، به شكلى كه در كتب فلسفه، مثل منظومه و اسفار و غيره مطرح است و مرحوم سيد احمد طرفدار وحدت وجود عرفانى است.. و شايد در آن مكاتبات بيش از هر جاى ديگر اين دو مساله رو در روى يكديگر قرار گرفته و مورد بحث واقع شده اند. (45)

اين اثر هم مانند آثار ديگر علامه غروى همواره مورد توجه دانشوران و متفكران بوده و توسط بعضى بزرگان شرح و بسط داده شده است و همراه پاورقيهاى ممتدى چاپ و منتشر گشته است كه از آن ميان به شرحهاى ذيل مى توان اشاره كرد:

الف. رساله محاكمات: از علامه بزرگوار، سيد محمد حسين طباطبايى، نويسنده تفسير الميزان. علامه طباطبايى كه خود از دست پروردگان و شاگردان نزديك علامه غروى است، در اين رساله به نقد و بررسى و توضيح و تحليل انديشه هاى هر دو طرف (حكيم غروى و عارف كربلايى) پرداخته و ميان اين دو بزرگوار به داورى نشسته است. رساله محاكمات به ضميمه يادنامه شهيد آيه الله قدوسى و باتحقيق استاد حسن زاده آملى- دام ظله- چاپ و منتشر شده است (46)

ب) مكاتبات عر فانى: با تصحيح و تعليقات استاد سيد جلال الدين آشتيانى- دام ظله.

ج) توحيد علمى و عينى در مكاتيب حكمى و عرفانى: مرحوم علامه سيد محمد حسين حسينى تهرانى در اين كتاب، كار استادش علامه طباطبايى را- كه تا نامه هفتم پيش رفته بود- دنبال كرده و تعليقات ايشان را با پاورقيهاى خود تكميل كرده است.

كتاب توحيد علمى و عينى به زبان فارسى و در 342 صفحه وزيرى چاپ شده است.

4. تفسير قرآن: علامه غروى تفسيرى هم بر قرآن مجيد نوشته اند كه البته نيمه تمام مانده است. متاسفانه اين اثر هم مثل بسيارى از آثار نابغه نجف چاپ و منتشر نگشته است، حتى در كتابهاى تراجم و شرح حال نويسى هم نامى از آن برده نشده اس. (47)

5. الانوار القدسيه: مجموعه دل انگيزى از اشعار عربى آيه الله غروى است در مدح و مراثى آل هاشم، به ويژه در ستايش و سوگوارى چهارده معصوم و اصحاب و ياران شهيد آنها سروده شده است. اين اثر هميشه سبز چندين بار و در صورتهاى مختلفى منتشر شده بود هيچ كدام خالى از سهل انگارى نبوده و پر از اغلاط چاپى و... بود تا اين كه در اين اواخر به انضمام قصيده غديريه چاپ نشده اى از حكيم غروى به تحقيق آقاى شيخ على نهاوندى و همراه با پاورقيهاى راه گشايى از ايشان و تحت نظر استاد، علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى انتشار يافت.

6. ديوان مفتقر: اين كتاب كه شعرهاى فارسى حكيم غروى را در خود گرد آورده است، با نام نامناسبى كه هيچ برازنده ايشان نيست، دهها بار چاپ شده و انتشار يافته است و اين اشتباه از آن جا ناشى شده است كه پدر شاعر عارف و حكيم حوزه نجف، يعنى حاج محمد حسن اصفهانى، معروف به معين التجاركمپانى، يعنى شركت راه آهن بغداد- كاظمين را به عهده داشت و او بود كه براى نخستين بار بانى اين كار خير و عام المنفعه گشت. (48)

از اين جا و تنها به همين علت است كه مى بينيم ديوان اشعار او با نام ديوان كمپانى و حتى اسم خود او به نام آيه الله كمپانى معروف گشته است و شهرت يافته است!

ولى چنان كه به تواتر نقل مى كنند، او از اين اسم ناراضى بود و از شنيدن اين كلمه بيگانه به سختى ناراحت مى شد و از اين اسم بى مسمى خاطرى آزرده و دلى پر خون داشت.

در اين جا جا دارد از ناشر يا ناشرانى كه دست به انتشار ديوان او مى زنند، تقاضا شود از اين پس ديوان او را همان طورى كه خود در شعرهايش مفتقرتخلص مى كند، با نام صحيح و درست ديوان مفتقرچاپ و منتشر سازد.

7. ديوان غزليات يا مجموعه عارفانه ها: مجموعه اى از غزلهاى عارفانه علامه غروى هم با همان نام غلط و به ضميمه ديوان فارسى ايشان دهها بار چاپ و منتشر شده است.

با ذكر اين چهل كتاب از كتابهاى نابغه نجف، مى رويم كه او را در وادى عشق و ادب زيارتگر باشيم.

در وادى عشق و ادب

عمر جاويدى ست مدى كوته از احسان او

يادگارى از سخن، بهتر ندارد آدمى

او از شاعران معمولى نيست و شاعرى به هيچ وجه حرفه بزرگمردى چون او نبود. او شعر را نه براى تفنن و تفريح و نه از سر هنر نمايى و..

مى سرود. شعرهاى نابغه نجف چشمه هاى زلال و گوارايى است كه از ژرفاى دل پاك و بى آلايش او جوشيده اند و تنها چيزى كه در شعر او نمى توان ديد، همانا تكلف و تصنع است كه بسيارى از سرايندگان شعر به آن گرفتار شده اند. و اين امتياز پيش از هر جاى ديگر در شعرهاى ولايى او، به ويژه در ديوان عربى او الانوارالقدسيه مشهود و مكشوف است و همين است كه شعر حكيم غروى را سهل و ممتنع مى نمايد، آن چنان كه هر كس بخواند مجذوب مى شود و آن را چنان روان و سيال مى بيند كه گويى خود سروده است و خيال مى كند كه او نيز مى تواند شعرهايى چنين سهل و سيال بسرايد، ولى به زودى مى فهمد كه نمى تواند، چرا كه شعر حكيم در عين سهل بودن، سخت هم ممتنع و دشوار است.

علامه غروى شعرهايش را پس از نماز و راز و نياز و در حال و هوايى مخصوص مى گفت. داستان زير مى تواند حكايتى- گرچه كوتاه و نارسا- از آن حال هواى عارفانه باشد. يكى از نزديكان معنوى ايشان مى گويد:

روزى به خانه استاد رفتم و او را ديدم كه بر اثر گريه و ناله زياد، حال رفته بود، چنان كه احساس مى كردى نزديك است بميرد. عرض كردم:

استاد! اين چه حالى است؟ چرا چنين به خود سخت مى گيريد؟

فرمودند: در دست خودم نيست، گاهگاهى چنين مى شود و خود نيز گمان مى كنم كه دارم مى ميرم و تنها چيزى كه در اين حال مرا دوباره به دنيا باز مى گرداند، شعرهايى است كه در آن حال مى گويم و حلاوت آن حال و هوايى كه يافته بودم با آن شعرها حفظ مى كنم، تا بتوانم دوباره به آن حال برگردم.

سپس در حالى سخت گريه مى كرد، شروع كرد به خواندن تازه ترين شعرى كه سروده بود، نمى دانم، شايد هم با همان گريه و خواندن، داشت شعر ديگرى مى سرود. آرى او مى سوخت و مى سرود، مى سرود و مى سوخت... (49)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو مپندار كه من شعر به خود میگويم  |  | تا كه هشيارم و بيدار، يكى دم نزنم  |

اديب پرآوازه نجف اشرف، مرحوم علامه محمد على اردوبادى در مقدمه اى كه بر الانوار القدسيه نوشته اند، مهارت علامه غروى را در وادى شعر و ادب فوق العاده دانسته و نوشته است:

و آن گاه كه رشته شعر را به دست مى گرفت و ستاره هاى سخن را در كهكشان شعرش به نظم مى كشيد، هر كس كه او را مى ديد، شگفت زده مى شد و نمى دانست كه آيا اين شعرى كه او مى سرايد وحى است كه برايش الهام گشته است، يا مگر سحر حلال است كه اين چنين دل و جان را تسخير مى كند، و سخن مولا را كه مى فرمايد: راستى كه بعضى از شعرها حكمت و برخى از سخنها سحر است به ياد مى آورد و تصديق مى كرد. (50)

و يكى ديگر از نويسندگان در مورد شعر علامه غروى مى نويسد:

و شگفت: آور اين كه هر كس اين شخصيت معروف را مى ديد، بر خلاف تصورش و با ناباورى تمام مشاهده مى كرد كه وى مثل كسى كه در ادبيات فارسى و عربى متخصص و كار شناس باشد، بر اسرار و رموز اين دو زبان واقف و وارد است. اشعارى را كه او به زبان فارسى سروده، به راستى كه باعث شگفتى و تعجب است و چنان جالب است كه حتى بزرگان ادب را هم به سوى خويش مى خواند.... (51)

اكنون به سراغ اشعار ماندگار نابغه نجف مى رويم و براى نمونه شعرهايى از ديوان عربى و فارسى و دو غزل از غزليات او را با هم ترنم مى كنيم، با اين ترتيب كه اول ترجمه اى از دو منظومه بلند و بسيار معروف او را از ديوان عربى اش ‍ (الانوار القدسيه) به همراه متن آن در پاورقى خواهيم آورد، سپس به زمزمه شعرهاى فارسى ايشان خواهيم نشست و از آن جا كه بنابر اختصار است، تنها بخشهاى برگزيده اى از دو منظومه ياد شده را خواهيم آورد.

منظومه شهيديه

- چگونه و چرا به در خانه او آتش زدند؟ خانه اى كه آيه نور مناره آن بود و نور خدا از آن جا مى درخشيد.

- و در آن خانه، در حريم پيامبر رحمت بود و در همه درهاى نجات امت بود.

بلكه آن در، در خداوند على اعلا بود و به هر سوى آن نظر مى شد، جمال خدا ديده مى شد كه تجلى يافته بود.

- آنان كه آتش به خانه نور زدند، جز ننگ و عار، حاصلى ديگر نديدند، ننگ و عارى كه عذاب نار و جهنم را نيز در پى خواهد داشت.

شگفتا اين قوم چقدر جاهل و نادان بودن كه ندانستند با آتش نمى توان نور خداى جليل و اعلا را خاموش كرد!

- ولكن شكستن پهلو، جز با شمشير عزيزى مقتدر (حضرت مهدى موعود- عج) جبران نمى شود.

- چرا كه خرد شدن آن پهلوهاى پاك، مصيبتى بس بزرگ است و هيچ مصيبتى به بزرگى آن نمى رسد.

- از آن خون كه از سينه او جارى شد، سختى و گستردگى آنچه كه بر او گذشت معلوم مى شود (52)

- جسارت و طغيان را آن كاه از حدس گذرانيدند كه سيلى به صورت او زدند، اى كاش دست تعدى و طغيان شل مى شد تا اين جنايت رخ نمى داد!

- با آن سيلى نه تنها چشم زهرا (س) كه عين وجودو چشم معرفت و شناخت، سرخ و پر خون شد و اين در حالى بود كه اشك از آن چشمها جارى بود...

- اثر زخمى كه همچون دستنبدى هميشه در بازوى زهرا (س) بود، دليل محكمى است بر شهادت و مظلوميت او.

- و آن گاه كه پشت و پهلوى او از ضربت تازيانه و... سياه شد، فضاى آسمان هم سياه گرديد، واى بر من چه مى گويم اى بازوى تواناى الهى، يا مرتضى على!

- نوك آهنين غلاف شمشير، آن گاه كه به پهلوى او خورد، به سر او آورد تمام آنچه را كه آورد.

- خبر مسمار و ميخ در را ديگر نمى دانم، از سينه زهرا (س)- كه گنجينه اسرا بود- بايد پرسيد.

- همين قدر مى گويم: به جنين مجد و نجابت، آن شد كه جگر را خون مى كند و با اين حال آنها چگونه مى توانند كارى را كه فاش شده است پنهان سازد؟

در و ديوار و خون، هر يك شاهد صادق و گويايى است بر آنچه پنهان داشته شده است..... (53)

مطلع نور ايزدى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دختر فكر بكر من، غنچه لب چو واكند  |  | از نمكين كلام خود حق نمك اداكند  |
| طوطى طبع شوخى من تاكه شكرشكن شود  |  | كام زمانه را پر از شكر جانفزا كند  |
| بلبل نطق من ز يك نغمه عاشقانه اى  |  | گلشن دهر را پر از زمزمه و نوا كند  |
| خامه مشكساى من گر بنگارد اين رقم  |  | صفحه روزگار رامملكت ختا كند  |
| مطرب اگر بدين نمط ساز طرب كند گهى  |  | دايره وجود را جنت دلگشا كند... (54)  |

گنجينه اسرار

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سينه اى كز معرفت گنجينه اسرا بود  |  | كى سزاوار فشار آن در و ديوار بود؟!  |
| طور سيناى تجلى مشعلى از نور شد  |  | سينه سينماى وحدت مشتعل از نار بود  |
| تاله بانو زد اندر خرمن هستى شرر  |  | گويى اندر طور غم چون نخل آتشبار بود  |
| آن كه كردى ماه تابان پيش او پهلوتهى  |  | از كجا پهلوى او را تاب آن آزار بود؟ (55)  |

طاووس كبريايى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر هم زنيد ياران اين بزم بى صفا را  |  | مجلس صفاندارد بى يار مجلس آرا  |
| بى شاهدى و شمعى هرگز مباد جمعى  |  | بى لاله شور نبود مرغان خوش نوا را  |
| بى نغمه دف و چنگ مطرب به رقص نايد  |  | وجد سماع بايد كز سر برد هوا را  |
| جام مدام گلگون خواهد حريف موزون  |  | بى مى مدان تو ميمون جام جهان نما را  |
| بى سرو قد دلجوى هرگز مجولب جوى  |  | بى سبزه خطش نيست آب روان گوارا  |
| اى رحمت الهى درياب (مفتقر) را  |  | شاهابه يك نگاهى بنواز اين گدا را (56)  |

اشعار زيادى را براى نقل در اين جا برگزيده بوديم كه مجال ذكرشان نيست، اما دل كندن از آن شعرهاى دلكش هم روا نمى نمايد، پس تنها اشارتى به بعضى از آنها مى كنيم و مى گذريم.

علامه غروى آن گاه كه دفتر دل را به پاس سالار شهيدان، امام حسين عليه‌السلام و به ياد شب عاشورا مى گشايد، چكامه ماندگارى را با بيت زير مى سرايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امشب شب وصالست روزفراق فرد است  |  | در پرده حجازى شور عراق فرداست  |

به ياد عاشورا و شهادت مولاى عاشوراييان، نغمه جان راچنين ساز مى كند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جهاد نشنيده ام تا بود اين چرخ كبود  |  | كز سليمان اهر من انگشت و انگشتر ربود  |
| دست بيداد فلك دستى جدا كرد از بدن  |  | كز نهاد عالم امكان بر آمد داد و دود  |
| از پى ديدار جانان كرد نقد جان نثار  |  | وه چه جانى يعنى اندر گنچ هستى هرچه بود  |

و به ياد سقاى كربلا، حضرت ابوالفضل العباس عليه‌السلام قصيده اى دارد به اين مطلع:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل شوريده نه از شور شراب آمده مست  |  | دين و دل ساقى شيرين سخنم برده زدست  |

و هفت بندى در رثاى امام هفتم، حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام با مطلع زير:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمرى ارموساى كاظم زجفا مسجون بود  |  | در صدف گوهر بحر عظمت مكنون بود  |

كوتاه سخن اين كه شعر او هم همه بيت الغزل معرفت است. (57) حال با نقل غزلى از غزليات حكيم مفتقر، اين فصل را به پايان مى بريم، باشد كه با غزلهاى عارفانه ايشان اندكى آشنا شويم.

جذبه شوق

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جزبه بوى تو مشام دل وجان عاطر نيست  |  | خاطرى كز تو فراغت طلبد خاطر نيست  |
| سالكى را كه دل از كف نبرد جذبه شوق  |  | گرچه عمرى به سلوك است ولى سائر نيست  |
| ديده اى را كه بود جز به تو سو نظرى  |  | به خدا در نظر اهل نظر ناظر نيست  |
| دل ارباب حضور و هوس حور و قصور  |  | حاش لله كه چنين همتشان قاصر نيست  |
| هر كه در دام تو افتاد بگرديد خلاص  |  | عشق را اول اگر هست ولى آخر نيست  |
| دل به معموره حسن تو بود آبادان  |  | گرچه از باده خر ايست ولى بائر نيست  |
| مفتقر را مگر از بند، تو آزاد كنى  |  | بال و پر بسته چه پرواز كند؟ قادر نيس (58)  |

علامه غروى در لابه لاى اشعارش تضمين و اقتباسهاى بسيار هنرمندانه و جالبى هم از آيات قرآنى و احاديث اسلامى دارد كه دو بيت زير از آنهاست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتم چو ديدم آن رخ و آن زلف تابدار  |  | آمنت بالذى خلق الليل والنهار  |
| از طور كوى دوست سنا برق روى دوست  |  | آمد چنان به جلوه كه آنست منه نار (59)  |

## نامه ها و مقاله ها

در ميان آثار علامه غروى به نامه ها و مقاله هاى چندى نيز دست يافته ايم كه بعضى به صورت دستورالعمل هاى عرفانى و اخلاقى نوشته شده و برخى هم به صورت تقريظ بر بعضى كتابهاى معروف و ماندنى مرقوم گرديده است، كه براى نمونه از اين نامه ها و نوشته ها مى شود نام برد:

1. روزنه اى به عالم ملكوت: دستور العملى كه بر شاگرد خويش، مرحوم آيه الله آقا ميرزا محمود موسوى زنجانى نوشته است و عنوان فوق را ما از متن نامه براى آن برگزيديم، تا اشارتى نيز به مضمون نامه كرده باشى. (60)

2. پاسداشت شهيدان: اين نامه مقاله مانند در تقريظ كتاب شهداء الفضيله علامه شيخ عبدالحسين امينى تبريزى نوشته شده است.

علامه غروى در اين تقريط، حسن انتخاب، و خوش بياتى و حسن ترتيب را از شرايط لازم: نويسندگى دانسته است و اين شرايط را كه به صورت كامل در كتاب شهدا الفضيله مشهود است، برهان و دليلى برنبوغ علامه امينى در زمينه نويسندگى مى داند و... (61)

3. تقريظى بر كتاب الغدير: اين تقريظ تنها در چاپ چهارم الغدير منتشر شده اس (62) و در چاپهاى ديگر ديده نمى شود.

4. اجازه نامه ها: استاد بزرگ نجف، اجازه نامه هاى چندى هم در اجتهاد و هم در روايت و حديث و هم در امور حسبيه، به بعضى از فقها و علماى برجسته نوشته است، و در مقدمه اجازه اى در اجتهاد كه براى شاگردش آيه الله سيد هادى خسروشاهى- دام ظله- مرقوم فرموده است، مى نويسد:

حمد و سپاس، خدايى را سزاست كه مقام و جايگاه دانشمندان را بلند و برتر داشت، تا آن جا كه آنان را به منزله پيامبران قرار داد و مركب قلمشان را بر خون شهيدان تفضيل داد، و بهترين درود و سلام و كاملترين تحيت و ستايش بر سيد و سالار رسولان و خاتم پيامبران، حضرت محمد و آلش، امامام امين بادا... (63)

و از اجازه نامه هاى ديگر مى توان از اجازه اى نام برد كه براى مرجع فقيد، آبه الله سيد شهاب الدين مرعشى نجفى در نقل حديث و روايت نوشته است (64) و همچنين اجازه نامه اى است در امور حسبيه كه براى شاگردش، آيه الله شيخ عباس خالصى قائينى مرقوم فرموده اند و...

(صفحه 77 کتاب در اینجا که حاوی اجازه نامه ای است، درج نگردیده است.)

فصل چهارم : شاگردان وبرگزيدگان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نهال معرفت از جويبار چشم جويد آب  |  | چنان آبى كه اندر چشمه كوثرنمى گنجد  |
| سلوك اهل دل از حيطه تعبير بيرون است  |  | به جز درهمت اين معناى فرخ فر نمیگنجد(65)  |

## در مكتب اخلاص و ابتكار

مكتب علامه غروى را- چه در علم اصول و چه در حكمت و فلسفه- بايد از مكتبهاى بسيار پر بركت به حساب آورد و از آن جا كه خود متفكرى مبتكر بود، مكتب فكرى و مدرسه اصولى اش هم به نوبه خود مكتبى ابتكارى به شمار مى رود. كافى است به سخنان بعضى از اهل نظر در اين مورد توجه داشته باشيم. مرحوم شيخ محمد رضا مظفر مى نويسد:

ايشان در همه مسائل دقيق فلسفى غور كرده و در همه استنباطهايش دقت نظر به خرج داده است، آن چنان كه در هر مساله اى داراى رايى استوار و در هر بحثى صاحب نظريه پيراسته و درخشانى اس. (66)

شهيد متفكر، مرتضى مطهرى هم آن جا كه به مناسبتى يادى از علامه طباطبايى و نظر ايشان در مورد انديشه ها و فكرهاى اعتبارى و...

مى كنند، مى نويسند:

اين بحث، بدون شك يك ابتكار خيلى با ارزشى است... يك مطلبى بوده كه ايشان شخصا به آن رسيده اند... و اولين الهام بخش ايشان هم حرفهاى مرحوم حاج شيخ محمد حسين اصفهانى بوده است در باب اعتباريات، كه ايشان دنبالش را گرفته اند و رفته اند. (67)

استاد محمد تقى جعفرى تبريزى نيز وى را در رديف فيلسوفان نامدارى چون دكارت و... نام برده و در خصوص مبناى فلسفى او نوشته است:

اين بحث، بدون شك يك ابتكار خيلى خيلى با ارزشى است... يك مطلبى بوده كه ايشان شخصا به آن رسيده اند... و اولين الهام بخش ايشان هم حرفهاى مرحوم حاج شيخ محمد حسين اصفهانى بوده است در باب اعتباريات كه ايشان دنبالش را گرفته اند و رفته اند (68)

دريافت مفهوم كمال در عالى ترين حد آن، مبناى فيلسوفان برجسته اى مانند آنسلم و دكارت و از شرقى ها مولانا جلال الدين (مولوى) و محقق مرحوم، شيخ محمد حسين اصفهانى، معروف به كمپانى بوده است. (69)

از علماى معاصر و معروف لبنانى، شيخ مهدى شمس الدين در مصاحبه با مجله حوزه مى گويد:

هنگام كه طرز تفكر مرحوم شيخ محمد حسين اصفهانى (غروى) را مورد بررسى قرار مى دهيم، مى بينيم اين طرز در حال رشد و نمواست و بسيارى از اساتيد و دوستان ما، كه به تدريس مشغول هستند، از اين روش جانبدارى و پيروى مى كنند. (70)

استاد محمد ابراهيم جناتى هم چنين مى نويسد:

آيه الله العظمى شيخ محمد حسين اصفهانى، بدون ترديد در بيشتر علوم، به خصوص در علم تفسير و فقه واصول و حكمت و عرفان و كلام و تاريخ و ادب و شعر و... تخصص و تبحرى كم نظير داشت. او بعد از وفات استادش مرحوم آخوند، بر كرسى تدريس قرارگرفت و از اين راه توانست به مبانى اصولى، محكم و استوار، استحكام بخشد و با عباراتى كوتاه، تحقيقات دقيق و گسترده اى را ارائه دهد، و نيز توانست با تلاش فراوان صدها فقيه و انديشمند تربيت نمايد... او آراى دقيق و نظرات موشكافانه خود را در قالب عباراتى كوتاه، ولى در عين حال واضح و روشن بيان داشته است. (71)

يكى ديگر از پژوهشگران معاصر، اجمالى از مكتب شيخ محمد حسين اصفهانى را چنين به دست مى دهد:

اين مكتب توسط نابغه معاصر مرحوم، شيخ محمد حسين اصفهانى (ره) بنا نهاده شد. وى مبادى را به دو گونه تصورى و تصديقى فرو كاسته و هر يك رابه لغوى و حكمى، بخش پذير مى سازد. اين مكتب بر خلاف مكتب مشهور، تعريف علم، موضوع، مسائل، تقسيم، غرض و فايده علم را تنها مقدمه شروع مى شمارد. گفتنى است، نخستين بار در اين مكتب بود كه مشتق از مباحث الفاظ دانسته شد و چنان كه از فهرست مباحث پيداست، اين مكتب نه تنهابه حذف پاره اى مباحث از مبادى لغوى روى مى آورد، بلكه آنها را از مباحث علم اصول نيز خارج مى شمارد و... (72)

اما سبك و روش علامه غروى اصفهانى در تدريس، طورى بود كه شاگردان به راحتى اشكالهاى خود را مطرح مى كردند و با استاد به بحث و مباحثه مى پرداختند (73) و قرار بر اين بود كه هر روز پس از تدريس استاد، يكى از شاگردان متن درس را براى ديگران تقرير كند تا همه به خوبى بتوانند به ژرفاى بحثهاى استاد پى ببرند و تقرير درس ‍ اصول، پس از اتمام بحث استاد و رفتن ايشان، به عهده شاگرد ممتازش، آيه الله سيد ابوالقاسم خويى بود. (74)

اكنون پس از آشنايى مختصر با مكتب نابغه نجف و سبك و روش تدريس ايشان، يادكرد گذرايى خواهيم داشت از شاگردان آن مكتب فقيه پرور و متفكر ساز كه شامل دهها مرجع تقليد و مجتهد معروف و نامدار هم مى شود. به اين ترتيب كه نخست از شاگردان كه در پنجاه سال گذشته از مراجع بزرگ تقليد بوده اند، يا امروز از مراجع تقليد شمرده مى شوند، نام خواهيم برد كه شامل فقهاى صاحب رساله هم مى شود، گرچه مقلد زيادى هم نداشته باشند. سپس از شاگردان فقيه و مدرسان فقه و اصول در حوزه امروز و ديروز ياد خواهيم كرد. پس از آن هم از بزرگان سخن به ميان خواهيم آورد كه از متفكران و فيلسوفان و انديشمندان معاصر محسوب مى شوند. عجيب اين كه در ميان شاگردان و دست پروردگان نابغه، همچنان كه بزرگانى از اقوام گوناگون، چون عرب وفارسى و ترك و... ديده مى شود،

متخصصان مختلفى هم از فقيه و مجتهد وفيلسوف گرفته، تا مدرس ومحدث نويسنده و واعظ و... به چشم مى خورند. به اعتقاد ما اين همه چيزى نيست جز حاصل پربار و ماندگارى از آن اخلاص و ارادت ويژه اى كه مرحوم آيه الله غروى اصفهانى نسبت به خدا و دوستان خدا، يعنى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله و اولاد اطهارش داشت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوش هاتف غيبى حل اين معما كرد  |  | سود هر دو عالم يافت هركه باتو سودا كرد  |
| از رموز لوح عشق هر كه نكته اى آموخت  |  | در محاسن رويت صد صحيفه انشا كرد  |
| عشوه گل رويش داد استانى داد  |  | طبع مفتقر را چون عندليب شيدا كرد (75)  |

## مراجع تقليد

همان طور كه مى نويسند:

در مجلس درس او بسيارى از اهل فضل و صاحبان نبوغ شركت مى كردند كه هر كدام توانايى به دست توانايى به دست گرفتن مرجعيت علمى و تقليد را دارا بودند. (76)

ما در اين جا به بعضى از آنها اشاره مى كنيم:

1. آيه الله سيد محمد حجت كوهكمرى (1310- 1372 ق.): مرحوم آيه الله حجت، خود بزرگ فقيهى است كه دهها فقيه و مرجع از پاى درسش بر خاسته اند و تفصيل و تشريح خدماتى كه او به عالم اسلام كرد، در اين مجال مختصر نمى گنجد و كتابى مستقل بايد تا حديث حيات سراسر تلاش و تكاپوى آن بزرگ مرجع را ترسيم كند، اما در مورد شاگردى كردن ايشان در پيش آيه الله غروى اصفهانى، حضرت آيه الله حسينى همدانى- كه خود نيز از شاگردان آيه الله غروى است- مى فرمايد:

مرحوم آقا سيد محمد حجت هم از شاگردان قديم مرحوم آيه الله كمپانى بودن. (77)

هم ايشان با عبارتى ديگرى مى فرمايد:

مرحوم آقا سيد حجت هم، به يك شخصى سفارش كرده بودند كه مى آمد و نوشته هاى مرحوم آيه الله كمپانى را از من مى گرفت و براى ايشان پاكنويس مى كرد. (78)

در اين جا بد نيست به سخن ديگرى در اين مورد توجه داشته باشيم، يكى از تراجم نويسان معاصر مى نويسد:

مرحوم حاج شيخ حسين اصفهانى، معروف به كمپانى... فرمودند:

آقاى آقا سيد محمد حجت گرچه به مباحثه من حاضر نشده، لكن شخصى فاضل و برجسته اى خواهد بود (79)

2. آيه الله حاج آقا حسين طباطبايى بروجردى (1292- 1380):

ايشان تنها در مراجعت از سفر حجى كه چهار ماه در نجف اشرف توقف داشته اند، از محضر آيه الله غروى اصفهانى استفاده كردند و در اين چهار ماه پيش ايشان فلسفه خواندند و هميشه افسوس مى كردند كه اى كاش مى توانستند بيشتر در نجف بمانند تا از علامه غروى هر چه بيشتر استفاده كنند. (80)

3. آيه الله سيد محمد هادى ميلانى (1313- 1395 ق.): آيه الله ميلانى دو دوره از درس اصول آيه الله غروى اصفهانى را درك كرده بود. علامه بر آن در فقه و فلسفه نيز از شاگردان بسيار نزديك ايشان بود و بيش از هر استاد ديگرى از او تاثير پذيرفته بود (81) و تقريرات استاد را در فقه و اصول نوشته است. آيه الله ميلانى احترام خاصى رابراى آيه الله غروى قائل بود. هر گاه كه ايشان را ملاقات مى كرد، دستش را مى بوسيد و هميشه عقب تر از او و پشت سرشان حركت مى كرد و چون به نماز مى ايستادند به وى اقتدا مى كرد (82)

وى 23 سال متمادى در درس و بحث استاد شركت جسته و سود برده بود (83)

4. آيه الله سيد ابوالقاسم خويى (1317- 1413 ق.): آيه الله خويى در فقه و اصول بيشتر از همه از ميرزاى نائينى و علامه غروى تاثير پذيرفته بود و ساليان سال از بحث علامه غروى سود برده بود و هرگاه كه از او نام مى برد، با عبارت شيخنا المحقق، استاد محقق ماياد مى كرد (84) و مى گفت:

براى هر چيزى علت مادى و علت صورى لازم است و اصول ما را علت مادى، انديشه هاى استاد غروى اصفهانى است و علت صورى، افكار محقق نائينى است (85)

علامه غروى هم علاقه مخصوص به دو شاگرد ممتاز خويش، يعنى آيه الله خويى و آيه الله ميلانى داشت و به وجود آنها افتخار مى كرد.

مرحوم آيه الله سيد نصرالله مستنبط مى گفت:

آن گاه كه در بحث محقق غروى اصفهانى شركت كردم، شاگردان و شركت كنندگان در بحث ايشان را اندك ديدم و از استاد غروى پرسيدم: با اين كه انديشه هاى شماژرف و درس و بحث شما با دقت نظر همراه است، چرا شاگردانتان چنين اندك است: اگر محل درستان را تغيير مى داديد و به جاى مناسبى مى بريد، حتما گروه زيادى از فضلاى حوزه در درس شما حضور مى يافتند.

استاد جواب داد: من در ميان شاگردانم، دو شاگرد دارم كه هر يك بهتر از هزار طلبه درس خوان است و آن دو عبارتنداز: سيد ابوالقاسم موسوى خويى و سيد محمد هادى ميلان (86)

و گاهى كه صحبت از اساتيد آيه الله خويى (علامه غروى اصفهانى و سيد بادكوبه اى) به ميان مى آمد و پرسيده مى شد كه كدام يك از اين دو استاد شما در فلسفه توانايى بيشترى داشتند، آيه الله خويى با عبارت جالبى جواب مى داد كه فرق ميان اين دو مثل فرق ميان صاحب كفايه (آخوند خراسانى) و صاحب حدائق (شيخ يوسف بحرانى) در فقه و اصول است. با اينكه سبك و سخن استاد غروى اصفهانى در اصول هميشه با اصطلاحات فلسفى همراه بوده است تا آنجا در حق او گفته مى شود:

فقه او، اصول، و اصول او معقول، و معقول او فوق معقول است (87)

ولى در فلسفه، نسبت استاد اصفهانى به سيد بادكوبه اى، مانند نسبت صاحب حدائق به صاحب كفايه است، چرا كه شيخ يوسف بحرانى متخصص در فقه بود و صاحب كفايه غرق در اصول و غواص اين دريا بود. (88)

5. آيه الله سيد عبدالاعلى سبزوارى (1328- 1414): وى بيش از هر استاد ديگرى از علامه غروى تاثير پذيرفته بود و بحث استاد را در فقه و اصول، به صورت تقريرات، نوشته است. اثر مهم آيه الله سبزوارى تفسير كبيرى است در بيست جلد كه با نام مواهب الرحمن فى تفسير القرآن چاپ شده است. از آثار ديگر ايشان، به ويژه آنها كه در تاثير از علامه غروى نوشته شده اند، اينها را مى توان نام برد:

الف) حاشيه بر اسفار،

ب) افاضه البارى فى نقص ما كتبه الحكيم السبزوارى، در رد منظومه ملا هادى سبزوارى است.

ج) لباب المعارف، دو جلد و در علم كلام است... (89)

6. آيه الله شيخ محمد رضا اصفهانى حائرى (1305- 1393) ق

7. آيه الله شيخ يوسف خراسانى حائرى (1313- 1397) ق

8. آيه الله سيد نورالدين جزايرى حائرى (1313- 1384) ق

9. آيه الله سيد حسن لكنهوى هندى (1322- 1412) ق

10. آيه الله سيد اسدالله اصفهانى (1308- 1399) ق

11. آيه الله سيد محمد كاظم موسوى حسينى (1322- 1405) ق

12. آيه الله شيخ سلمان خاقانى (1332- 1408) ق

13. آيه الله حاج شيخ محمد تقى بهجت فومنى رشتى (متولد 1332ق.) از مراجع معاص. (90)

## فقيهان و مدرسان

بسيارى از فقيهان نام آور و مدرسان بزرگ حوزه از شاگردان نابغه نجف، حكيم غروى شمرده مى شوند كه اسمشان را زينب بخش دفترمان مى سازيم:

1. آيه الله سيد هادى خسروشاهى (متولد 1327ق.): ايشان علاوه بر اين كه هشت سال از شاگردان نزديك علامه غروى بود، خانه اش در نجف اشرف روبه روى بيت استاد قرار داشت و همسايه نزديك او بود و به عبارت خودش ‍ خادم آيه الله بود. وى داراى اجازه نامه اجتهاد از استاد غروى اصفهانى هم اس. (91)

2. آيه الله سيد محمد باقر طباطبايى سلطانى بروجردى دام ظله (متولد 1332 ق.):

وى كه داماد آيه الله سيد صدرالدين صدر (ره) و پدر زن مرحوم

حجه الاسلام سيد احمد خمينى است، امروز از مدرسان بزرگ حوزه علميه قم شمرده مى شود.

3. آيه الله شيخ ابوالفضل خوانسارى دام ظله (متولد 1334 ق.): ضمن مصاحبه اى كه نگارنده با ايشان داشت، فرمود: من دو، سه سال آخر از درس و بحث علامه غروى را درك كرد. (92) او امروز از مدرسان حوزه علميه قم محسوب مى شود.

4. آيه الله سيد على بهشتى بابلى (متولد 1324 ق.) وى از فقهاى بزرگ نجف اشرف است و اكنون در آن حوزه هزار ساله شيعى با تدريس معارف اسلامى، به ويژه فقه و اصول، ايفاى وظيفه مى كند تا على رغم شرار بولهبى صدام چراغ مصطفوى را همچنان در آن ديار تاريخ و حوزه قديمى، روشن و مشتعل نگه دارند.

5. آيه الله ميرزاغلامحسين جعفرى همدانى (1324- 1416 ق.):

وى يك دوره از تقريرات بحث علامه غروى را در علم اصول نوشته است. (93)

6. آيه الله شيخ على خوزانى اصفهانى معروف به آيه الله مشكوه (

(1319- 1410ق) علامه غروى در اجازه نامه اى كه براى او نوشته اند، پس از تمجيد و تجليل از مقام علمى و اخلاقى وى، مى نويسد: وجود بلند پايه او از حسنات روزگار است و آيه الله كشكوه هم در مقام مقايسه استادش علامه غروى بااساتيد ديگرش مى گويد:

شيخ محمد حسين غروى اصفهانى، در فقه خيلى عميق و دقيق بود، به طورى كه ما به ايشان اشكال مى كرديم كه آقا اين همه دقت و باريك بينى لازم نيست...

مرحوم غروى اصفهانى در فقه يد طولايى داشت... به درس فقه آقاى غروى

اصفهانى، به خاطر همان دقت و مطالعه در جوانب مساله، نمى شد اشكال كرد (94)

7. آيه الله حاج شيخ على محمد بروجردى (1315- 1395 ق):

در بروجرد تولد يافت و در حوزه هاى درس شيخ محمد محلاتى، نويسنده كتاب شيرين گفتار خوش يارقلى، و ميرزاى نائينى و آقا ضياالدين عراقى، به ويژه حاج شيخ محمد حسين اصفهانى غروى ارتقاى علمى يافت. او در اخلاق از اصحاب عارف مشهور آقا ميرزا على آقا قاضى طباطبايى بود و در وارستگى نيز مقامى رفيع داشت. برخى از آثار او عبارتند از:

تقريرات فقه علامه غروى اصفهانى، مناسك حج، حاشيه بر عروه الوثقى و رساله عملى. (95)

8. آيه الله سيد محمد ميبدى حائرى (1314- 1402ق):

9. آيه الله شيخ عباس صفايى (1322- 1398 ق): از آثار او يكى حاشيه بر كفايه الاصول است.

10. آيه الله سيد محسن جلالى حائرى (1330- 1396 ق.): از آثار وى كتاب لحظه اى باامام (عج) را مى توان نام برد.

11. آيه الله شيخ محمد شاهرودى حائرى (1326- 1409ق):

12. آيه الله شيخ احمد شاهرودى حائرى (1329- 1409ق):

13. آيه الله سيد محمد على خيرالدين حائرى (1313- 1394 ق):

14. آيه الله سيد محمد گلپايگانى حائرى (1322- 1405 ق):

15. آيه الله سيد مختار هندى (1320- 1393 ق):

16. آيه الله شيخ عبداللطيف سمامى حائرى (1330- 1400 ق): از آثار او حاشيه معروف و مفصل استادش آيه الله شيخ محمد حسين غروى بر مكاسب شيخ اعظم انصارى نوشته اس. (96)

17. آيه الله شيخ ابوالحسين شيرازى: او در مورد استادش مى گويد:

مرحوم آقا شيخ محمد حسين (غروى اصفهانى) از آقا ضياء دقيق تر بود و اين دقت به خاطر اين بود كه مرحوم آقا ضياء به حكمت و معقول اشتغال نداشت، تنها اصولى بود، ولى مرحوم غروى اصفهانى به لحاظ اشتغال به حكمت و معقول، تيزبينى عجيبى داشت، چنان كه دقت ايشان در مسائل اصولى مشخص اس. (97)

18. آيه الله آقا ميرزا كاظم دينورى تبريزى (1320- 1416) ق: از فقهاى بزرگ و علماى خطه آذربايجان بود. در ميان اهالى شهر تبريز از احترام ويژه اى بر خوردار بود و در مسجد مدرسه طالبيه تبريز، معروف به

جمعه مسجداقامه نماز جماعت مى كرد. از آثار مكتوب وى، علامه بر تقريرات درس اساتيدشان، توضيح المسائل او را مى توان نام بر. (98)

19. آيه الله سيد مهدى اشكورى نجفى (متولد1336 ق.):

20. آيه الله شيخ احمد اهرى (1305- 1388 ق.): وى كه تا سال 1370 ق در نجف اشرف بود، علاوه بر علامه غروى اصفهانى، در حوزه درس آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانى و ميرزاى نائينى و آقا ضياء عراقى و سيد على، فرزند ميرزاى بزرگ شيرازى، معروف به مبرزا على هم شركت مى جست. پس از آن به آذربايجان برگشت و بقيه عمرش را در شهر تبريز به ارشاد و تبليغ و تدريس گذراند. از آثارش: رساله عمليه و تقريرات بحث ميرزاى نائينى و حاشيه بر مكاسب را مى توان نام بر. (99)

21. آيه الله شيخ عباس خالصى قائينى (متولد 1329ق.): ايشان اجازه نامه اى هم در امور حسبيه از استادش علامه غروى دارند كه كپى آن در بخش اسناد آورده شده است.

## دانشمندان و متفكران

بسيارى از انديشمندان بزرگ و متفكران ژرف انديش- از حكيم و عارف گرفته تا فيلسوف و نويسنده و عالم ربانى- هستند كه از حوزه درس علامه غروى بر خاسته اند و امروزه نام نيكشان زينت بخش تاريخ معاصر است و اسم بعضى از آنان كه به دست ما رسيده چنين است:

1. مفسر كبير، آيه الله سيد محمد حسين طباطبايى (1321- 1402 ق.): شخصيت حكيم و عارف معاصر، علامه طباطبايى بزرگتر از آن است كه در مجال اين دفتر بگنجد، و در اين جا همين را بايد گفت كه او در فقه و فلسفه واصول و اخلاق از شاگردان بسيار نزديك علامه غروى است و ساليان سال از محضر پر نور او كسب فيض كرده بود و در علوم عقلى و نقلى از شاگردان بنام او شمرده مى شوند (100)

علامه به كتابهاو نوشته هاى اين استادش، بيش از همه عنايت و توجه داشت. چنان كه نقل مى كنند: شرح و حواشى استادش بر كفايه الاصول را محور درس و بحثهاى اصولى خويش قرار داده بود و كفايه را همراه با شرح استادش نهايه الدرايه با هم تدريس مى كرد (101)

2. آيه الله سيد محمد حسن الهى طباطبايى (1325- 1388 ق.):

او عالمى ربانى و عارفى ناشناخته است كه در نبوغ و نورانيت جان، مثل برادر بزرگوارش علامه طباطبايى بود. استاد، آيه الله حسن زاده آملى در مورد اين دو حكيم بزرگ مى فرمايد:

هر دو از ابتدا تا انتها هم درس و هم بحث بودند و اساتيدشان در فقه و اصول و ساير علوم و معارف يكى بود. هر دو بزرگوار، هم در فقه و اصول مجتهد بودند و هم در علوم عقلى، و نيز در عرفان عملى هر دو اهل كار بودند و بنده عرض ‍ مى كنم كه هر دو بزرگوار در مسير عرفان عملى چشم برزخى شان باز بود و اشخاص را به صور ملكاتشان مى ديدند...

برادر بزرگوارش (آيه الله سيد محمد حسن الهى) در علم و عمل همطراز جناب علامه بود، جز اين كه او در تبريز به سر برد و شرايط ايشان برايش پيش نيامد. جناب علامه طباطبايى آمد در حوزه و بذرافشانيها فرمود و خودش را نشان داد، ولى آن بزرگوار به انزوا و انعزال به سر بر. (102)

3. آيه الله علامه شيخ عبدالحسين امينى تبريزى (1320- 1390) ق: همان مجاهد و محقق بزرگى كه با نوشتن كتاب گرانسنگ و جاويدش الغدير آبروى شيعه و تاريخ اسلام را براى هميشه بيمه ساخت. علامه غروى در ضمن اجازه نامه اجتهادى كه براى او نوشته است، در معرفى وى چنين تعييرهاى پر معنايى دارد كه مى نويسد: ....

او از نوادر روزگار و از حسنات عصر و از مردان امت است.... (103)

4. آيه الله علامه اديب شيخ محمد على اردوبادى (1312- 1380 ق.): اين شخصيت بزرگ شيعى از آن چهره هاى درخشانى است كه ناشناخته مانده است.

حال براى آشنايى مختصر و مجملى با او، نوشته دائره المعارف تشيع را در معرفى ايشان نقل مى كنيم:

فرزند ميرزاابوالقاسم اردوبادى و از علما و شعراى شيعى است. در تبريز تولد يافت. در كودكى با پدرش به نجف اشرف رفت و مقدمات دانشهاى رايج را نزد جمعى از فضلاى نجف اشرف فراگرفت تا به درس حوزه پدرش راه يافت. همچنين از حوزه درس شيخ الشريعه اصفهانى و ميرزاى شيرازى بهره مند گشت. حكمت و فلسفه را نيز از پدرش و شيخ محمد حسين اصفهانى و كلام و تفسير را از شيخ محمد جواد بلاغى آموخت. بيش از شصت اجازه روايت و اجتهاد از فحول علماى عراق و ايران و سوريه و لبنان دريافت كرد و برجستگان علماى شيعه مقام علمى و فضل او را گواهى نمودند. اردوبادى در شعر و ادب عرب بر اكثر شعراى عرب نژاد برترى داشت و شيوه عالى وى در شعر و نويسندگى، شعراى بزرگ عرب را حيرت زده نمود. بيشتر عمر خود را خدمت دانش و دين صرف كرد و در كنار استاد خود، شيخ محمد جواد بلاغى، مبارزات خستگى ناپذيرى عليه تبليغات مسيحى و استمعار نو بر پا داشت. در دهها مجله در كشورهاى اسلامى مقالاتى منتشر نمود و با دشمنان اسلام و تشيع جنگيد.

وى داراى آثار قلمى مهم و تحقيقات ارزنده اى است، از جمله: يك دوره تحقيقات در شش جلد كه هر جلد آن نام خاصى دارد، يعنى، قطف الزهر، زهرالرياض، الحدائق ذات الاكمام، الحديقه المبهجه، الرياض الزاهره و زهر الربى. اين مجموعه از منابع آقا بزرگ تهرانى در طبقات اعلام الشيعه و الذريعه الى تصانيف الشيعه، و شامل شرح حال بسيارى از علماى شيعه است. آثار ديگر او عبارت است از: حياه ابراهيم بن مالك الاشتر، ابوجعفر محمدبن الامام على الهادى عليه‌السلام سبع الدجيل، سبيك النضارفى شرح حال شيخ الثار المختار، الكلمات التامات، رد البهائيه، الرد على ابن بليهد القاضى (كه رديه اى است بر مذهب ساختگى وهابيت)، الانوار الساطعه، على وليد الكعبه، حياه الامام المجددالشيرازى، سبك التبرفيما قيل فى الامام الشيرازى (در ششصد صفحه شامل اشعارى است كه درباره ميرزاى بزرگ شيرازى سروده شده است.) ديوان شعر (كه بيشتر در مدح اهل بيت عليه‌السلام است) و تفسير قرآن، كه فقط يك جلد آن پايان يافته است.

گروهى از علما از وى داراى اجازاتى هستند كه بعضى از اجازه هاى وى مفصل و خود كتابى مستقل است و ارزش ‍ رجالى دارد (104)

5. علامه شيخ محمد رضا مظفر (1322- 1384 ق.): از آثار قلمى مرحوم مظفر، كتابهاى المنطق و اصول الفقه و عقايد الاماميه را مى توان نام برد كه امروزه در مقطع مقدماتى دروس حوزوى از متون درسى ان.

مرحوم مظفر در مورد علاقه و دلبستگى شاگردان حكيم غروى نسبت به استاد مى نويسد:

شيفتگى و علاقه عاشقانه اى كه شاگردانش به وى (محقق اصفهانى) داشتند، آن قدر شديد بود كه ديگران را به شگفتى وامى داشت. شاگردانش وى را تا حدود تقديس احترام مى كردند و صد البته كه اين محبت فوق العاده و مقدس، بى جهت نبود و شاگردان، او را به دو دليل، شايسته اين همه احترام و عشق مى ديدند:

1. مقام شامخ او در علوم، فكر بلند، ذوق دقيق در اصلاحات محافل روحانى، مناعت، غيرت و عزت نفس او به راستى كه سزاوار تمجيد و تقديس بود و اين همه را شاگردانش تنها در او ديده بودند.

2. مهربانى و الطاف پدرانه او كه وى را در حقيقت براى شاگردانش نمونه اى از يك پدر رووف و يك استاد عطوف نشان مى داد. لطف بى ريا و صميمانه اى كه نسبت به بزرگ و كوچك داشت، وى را محبوب شاگردان و همگان ساخته بو. (106)

6. آيه الله شيخ محمد حسين مظفر (1312- 1381 ق): برادر بزرگ شيخ محمد رضا مظفر ونويسنده كتاب الامام الصادق عليه‌السلام است (107)

7. ميرزا شيخ نجم الدين جعفر عسكرى (1313- 1395) ق: از وى حدود پنجاه جلد كتاب به يادگار مانده است كه بيشتر در علم كلام و تاريخ است. (108)

8. آيه الله سيد عبدالحسين طيب (1312- 1412 ق.): مقدمات و سطح و خارج را پيشتر در حوزه اصفهانى و در حوزه اساتيد وارسته اى چون آقا سيد مهدى درچه اى، شيخ حسن يزدى، عبدالكريم گزى، مير محمد صادق مدرس و ديگران آموخت. پس از آن به حوزه نجف اشرف مهاجرت كرد و

خارج فقه و اصول را در نزد اساتيد معروف آن جا، چون آيه الله شيخ محمد حسين اصفهانى غروى، ميرزاى نائينى و آقا ضياعراقى فراگرفت و بيش از ده اجازه ام اجتهاد از فقهاى نجف و اصفهان و قم دريافت كرد.

او عاشق قرآن كريم بود و هر سال چهاده مرتبه ختم قرآن مى كرد و زيارت عاشورا را همه ساله در ماه محرم و صفر با آداب كامل آن قرائت مى كرد.

از آثار پر بارش كتابهاى زير را نام برده اند:

الف. اطيب البيان: در تفسير قرآن، نگارش آن هيجده سال طول كشيده و در چهارده جلد چاپ شده است.

بب. كلم الطيب: در علم كلام،

ج. العمل الصالح: در عقايد و اخلا. (109)

9. آيه الله سيد محمد حسينى همدانى، معروف به عرب زاده (متولد 1322 ق.): ايشان در ضمن مصاحبه اى مى فرمايند:

مرحوم آيه الله شيخ محمد حسين غروى، در مسجد كوچكى كه مقابل مسجد هندى بود، درس مى فرمودند. بنده هيچ گاه درس فقه و اصول ايشان را ترك نمى كردم. دوره درس اصول مرحوم آيه الله نائينى، حدود هشت تا نه سال طول مى كشيد، ولى درس مرحوم آيه الله شيخ محمد حسين غروى، بيشتر (110)

از آثار آيه الله حسينى همدانى- دام ظله- تفسير قرآن به زبان فارسى و شرح اصول كافى در چند جلد و كتاب مسيحا مژده است كه همه چاپ شده اند. اما تقريرات درس اساتيدشان تا حال منتشر نگشته است (111)

10. پژوهشگر معاصر، شيخ محمد حسين اعلمى (1320- 1393ق):

او بيشتر با اثر ماندگارش، دائره المعارف شيعه شناخته مى شود و اين اثر كه در سى جلد چاپ شده، به نام نويسنده اش ‍ دائره المعارف اعلمى شهرت يافته است.

11. سيدعلى اصغر ركنى لارى (متوفاى 1374 ق.) وى فرزند مجاهد معروف و مجتهد مشهور، آيه الله سيد عبدالحسين موسوى لارى است و مجموعه آثارش چاپ شده است (112)

12. شيخ محمد حقانى لارى ( 1325- 1388ق): وى از شاگردان آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانى و ميرزاى نائينى و اصطهباناتى شيرازى، مشهور به ميرزاآقا، و شيخ شمس الدين قفقازى و آيه الله ممتانى و شيخ محمد حسين كاشف الغطا است و علم حكمت و عرفان را هم پيش آيه الله غروى اصفهانى خوانده است و از اساتيد خود داراى اجازه هايى هست كه حالى از مقام علمى و معنوى اوست. آثارش علامه بر منظومه الحياه در شرح تحفه الحكيم، در حدود پنجاه كتاب مى شود و بيشتر در تفسير و علوم قرآنى و حكمت و عرفان و كلام و اديبات است.

13. آيه الله سيد ميرزا محمود موسوى زنجانى (1309- 1374) ق: وى كه بيشتر با نام امام جمعه زنجانى شناخته مى شود، از حكما و عرفان معروف است. گذشته از فقه و كلام و اصول و حكمت و عرفان، در اخلاق و عرفان عملى هم داراى مقام بر جسته اى بود و اداى حقش در اين مختصر نمى گنجد. در اين جا همين قدر مى توان گفت كه ميان او و استادش علامه غروى، علاوه بر ارتباط نزديك استاد- شاگردى، رابطه تنگاتنگى هم در سير و سلوك اخلاقى برقرار بود. در حقيقت، علامه غروى پير و مراد او در عوالم معنوى و عرفان عملى شمرده مى شد و اين مطلب از متن دستور العمل هايى كه حكيم نجف براى اين شاگرد بزرگوارش نوشته، به خوبى پيداست (113).

14. آيه الله سيد امير محمد كاظمى قزوينى (1335- 1414 ق): اين دانشمند بزرگ و مجاهد سترگ از علماى مشهور و مدافعان از حريم تشيع در عراق و كويت به شمار مى رفت. در كويت به دنيا آمد و از حوزه درسى بسيارى از بزرگان فقه و اصول در عراق استفاده برد كه نام نابغه نجف، علامه غروى در صدر فهرست نامهاى استادان گرانقدرش به چشم مى خورد و از او نيز چون ديگر اساتيدش موفق به كسب اجازه نامه اجتهادى شده است.

از رشحات قلمى علامه كاظمى، چهل كتاب مهم به جاى مانده است كه سى كتاب از آنها چاپ و منتشر شده اس ‍. (114)

15. علامه شيخ محمد جواد شرى (1330- 1415 ق.): روزگارى در لبنان از ياران نزديك علامه بزرگ سيد شريف الدين عاملى بود. سپس در آمريكا از داعيان بزرگ اسلام و مدافعان تشيع شمرده مى شد و آثار ماندگارى از ايشان به زبانهاى عربى، فارسى و انگليسى چاپ و منتشر شده است. برخى از آنها عبارتند از:

امير المومنين عليه‌السلام اسوه وحدت، شيعه و تهمتهاى ناروا، بحثهايى پيرامون اسلام، عمل يك مسلمان، تعليمات اسلامى، برادر پيامبر، امام حسين سيد الشهدا (115)

16. سيد محمد تقى آل بحرالعلوم (1318- 1393 ق): از نسل آيه الله سيد مهدى بحرالعلوم معروف و از دانشوران بنام عراق بود و از آثار قلمى اش تعليفه بر مكاسب و تحقيقات فى واقعه الطف نام برده شده است. (116)

17. آيه الله حاج شيخ مرتضى مظاهرى نجفى (1316- 1409 ق): (117)

18. علامه شيخ محمد رضا غراوى (1303- 1385 ق): (118)

19. آيه الله شيخ عبدالرحيم سامت قزوينى (متولد 1281 ش) (119)

20. آيه الله شيخ محمود شريعت مهدوى (متولد 1335 ق):

21. آيه الله سيد نورالدين ميلانى حائرى (متولد 1366 ق)؛

22. شيخ عبدالرزاق قائنى (1310- 1401 ق.)؛

23. آقا سيد على اكبر طسوجى (متولد 1319 ق.)؛

24. حاج شيخ محمد رضا طبسى (1322- 1450 ق.)؛ (120)

25. سيد باقر شخص احسايى (1316- 1381 ق.)؛ (121)

26. سيد محمدلنگرانى (1312- 1382 ق. (122)

27. سيد صدرالدين شوشترى جزايرى (1313- 1385 ق) (123)

28. آيه الله سيد محمد شبر (متولد 1330ق):

29. آيه الله محمد طاهر آل شيخ راضى (1322- 1400 ق): وى در نزد علامه غروى، فلسفه و اصول آموخته و موفق به كسب اجازه نامه روايتى و اجتهاد از وى گشته بود (124)

30. شيخ قاسم محى الدين (1316- 1375 ق) (125)

31. شيخ كاتب طريحى (1303- 1390 ق) (126)

32. مرحوم محمد طاها كرمى هويزى (1317- 1388 ق): وى نامه جالبى براى استادش علامه غروى نوشته كه در دست اس. (127) مدت زمان زيادى ملازم درس علامه غروى بود و علم اصول و فقه و فلسفه و... رااز او آموخته بود (128)

33. شيخ محمد امين زين العابدين بصرى (متولد 1333ق) (129)

34. شيخ عبدالمهدى مطر (1318- پس از 1390 ق.) (130)

35. آيه الله سيد ابوالفضل موسوى زنجانى (1318- 1412 ق.)

36. آيه الله شيخ نصرالله جعفرى اشكورى (1301- 1364 ق. (131)

37. آيه الله سيد محمد اشكورى (1320- 1394 ق.)

38. آيه الله سيد حسين اصفهانى حائرى (1322- 1387ق)

39. آيه الله شيخ عبدالجواد يزدى (1312- 1375 ق)

40. آيه الله شيخ محمد جواد فومنى (1330- 1384 ق)

41. آيه الله سيد محمد صدر حائرى (1320- 1390 ق) (132)

42. آيه الله حاج شيخ حسين انوارى همدانى،

43. آيه الله توسلى شيراز (133)

44. آيه الله سيد باقر طباطبايى قمى (1335- 1398 ق): فرزند آيه الله حاج حسين قمى (134)

45. سيد سجاد علوى گركان (1322- 1407 ق.)

46. آيه الله شيخ على اعتماد رشتى گيلانى (1313- 1387 ق. (135)

47. حجه الاسلام آقاى نجفى شهرستانى (1329- 1395 ق (136)

48. آيه الله حاج شيخ عباس قوچانى (1332- 1410 ق)

49. آيه الله شيخ محمد حسين دهاقانى اصفهانى (1328- 1403 ق.)

50. آيه الله شيخ ذبيح الله قوچانى (متوفى 1416 ق.): از اساتيد استاد بزرگوار، علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى.

51. آيه الله شيخ امان الله كريمى بابلى (1315- 1397 ق.)

52. آيه الله شيخ محمد تقى آملى (1304- 1391 ق)

53. آيه الله شيخ محمد حسن قوچانى لواسانى (متولد 1308 ق.)

54. آيه الله شيخ عمادالدين رشتى از نوادگان ميرزا حبيب الله رشتى.

55. آيه الله شيخ محمد على عراقى داماد مرحوم اصفهانى

56. آيه الله سيد اسدالله نبوى دزفولى (1313- 1403ق. (137)

57. آيه الله شيخ عبدالله راضى نجفى. ايشان داراى اجازه نامه اجتهاد و روايت از استادش شيخ محمد حسين اصفهانى غروى هم هستند كه به تاريخ نهم جمادى الثانى، سال 1358 ق، نوشته شده است (138)

58. آيه الله شيخ محمد طاهر شبيرى خاقانى (1328- 1406 ق.)

59. آيه الله سيد ابراهيم شبر (1308- 1378 ق. (139)

60. آيه الله حاج سيد على خلخالى (1322- 1393 ق)

61. آيه الله حاج سيد زين العابدين خلخالى، معروف به سيد آقا (1324- 1396 ق. (140)

62. استاد مرتضى مدرسى چهاردهى (1330- 1407 ق.) از نويسندگان پر كار معاصر بو. (141)

63. آيه الله ميرزايوسف ايروانى (1329- 1411 ق.) فرزند آيه الله ميرزا على ايروانى. وى يكى از شش بزرگوارى است كه در درس عرفان و حكمت علامه غروى كه در خانه خودش و به طور خصوصى برگزار مى شد، شركت مى كردند (142)

64. آيه الله نورانى تبريزى،

65. آيه الله ميرزاعلى اكبر مرند (143) (1314- 1414 ق.)

66. آيه الله حاج سيد مهدى كوهكمرى تبريزى، معروف به كمارى (1323- 1402 ق.)

67. آيه الله حاج شيخ محمد باقر كمره اى (1320- 1416) ق: (144)

68. آيه الله حاج شيخ نصرالله شبسترى (متولد 1330 ق (145)

69. آيه الله حاج سيد على مولانا تبريزى (1320- 1392 ق (146)

70. آيه الله حاج سيد على اصغر صادقى خويى (متولد 1312ق. (147)

71. آيه الله سيد محمد حسين نجفى عاملى (متولد 1323 ق. (148)

72. آيه الله آقا ميرزا غلامحسين تبريز. (149)

73. آيه الله حاج شيخ عبدالحسين فقيهى رشتى (1291- 1373 ق. (150)

74. آيه الله حاج سيد جمال هاشمى گلپايگانى (متولد1332 ق. (151)

75. آيه الله حاج سيد حسن امام سدهى همايونشهرى (متولد 1320 ق.) (152)

76. آيه الله شيخ محمد آقا تهرانى (1332- 1385 ق (153)

و دهها دانشمند ديگر و انديشمند نامى از حوزه درس علامه غروى سود برده اند كه نام بردن از همه آنها از حوصله اين دفتر خارج است.

## شاگردان برگزيده

چنان كه پيش از اين هم اشارتى رفت، آيه الله غروى اصفهانى، حوزه درس عرفانى هم داشته اند كه خيلى خصوص و در خانه خودشان برگزار مى شد، بزرگانى كه در اين حلقه حال و اشراق، گرد هم مى آمدند، عبارت بودند از:

1. علامه سيد محمد حسين طباطبايى،

2. آيه الله سيد محمد هادى ميلانى،

3. آيه الله سيد ابوالقاسم خويى،

4. آيه الله ميرزا يوسف ايروانى،

5. آيه الله امام زنجانى،

6. آيه الله اعتماد رشتى- رحمه الله عليهم اجمعى (154)

فصل پنجم : يك سبد داستان سبز

هركس خدا خواه است، بايد هميشه حاضر مع الله باشد و زبان او از ذكر او و قلب او از ياد او خالى نباشد.

از دستورالعمل علامه غروى به يكى از شاگردانش

## صورت وسيرت

اندكى كوتاه قامت، ولى چهاراشانه بود. در اواخر عمرش لاغر شده بود.

رنگ پوست او هم به زردى گراييد بود. بر خلاف ديگران او هميشه عمامه كوچك برسر مى بست. محاسنش پر پشت و چشمانش تيزبين بود، اما بيشتر سر به پايين داشت و زمين را مى نگريست، و حتى به طرف خطاب خود هم بيش از يك نگاه گذران نگاه ديگرى نمى انداخت، يعنى چشمانش به كسى خيره نمى شد.

بر سيمايش هميشه ابهامى ديده مى شد كه بيننده را به فكر فرو مى برد و گمال مى رفت اين قيافه هميشه غمناك است. هميشه در انديشه پايان ناپذيرش غرق بود، ولى با اين حال بسيار سريع الذهن و حاضر جواب بود. سخنانش غالبا چاشنى لطيفه و مزاح داشت، تا آن جا كه در هنگام تقرير مطالب علمى هم از اين بذله گويى هاى شيرين خودارى نمى كرد. محفلى گرم و ماءلوف، معاشرتى دور از تكلف و گفتارى سرورانگيز داشت و در عين حال حشمت زهد و وقار علمى اش همچون هاله اى شكوهمند وجود عزيزش را احاطه كرده بود و با همه حسن معاشرت و لطف مشرب، اين حريم همواره ميان او و مردم برقرار و شكست ناپذير بود.

با آن مقام شامخ، براى همه حتى براى كودكان هم فروتنى وتواضع داشت. بسيار آهسته صحبت مى كرد و اين آهسته گويى بارها شاگردانش را به فرياد درآورده بود، ولى او هيچ وقت اين آهسته گويى و وقار در سخن را ترك نمى گفت. شاگردانش تا بودند از اين آواى آرام او گله داشتند و خودش هم تا بود از اين آواى آرام دست نمى كشيد.

از اجتهاد او در عبارت هر چه گفته شود كم است، زيرا او سالكى و اصل و غارفى الهى بود و در مقام شهود، غرق و فانى شده بود. او از همه بريده و در حظيره القدس به حضرت دوست پيوسته بود. غير از مناجات روحانى و راز نياز، لذتى ديگر نمى شناخت و با هيچ چيزى چون خلوت و وحدت، انس و الفت نداشت، مثل اين بود كه به مقام المقربين رسيده اس (155)

## عبادت عاشقانه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر لذت ترك لذت بدانى  |  | دگر لذت نفس، لذت نخوانى  |

او سر و سرى با سجده، و رمز و رازى با ركوع، و قول و قرار با قيام و قنوت داشت كه شگفت آور بود و تا بود راز ميان دل سرگشته و صافى او و خدايش- كه عاشقانه او را مى پرسيد- سربسته و پوشيده بود و تنها پس از ارتحال او دهها داستان و صدها حكايت از آن عابد صافى دل به سر زبانها افتاده و اين قصه هم دلواره اى آن داستان هاست: بيشتر از آن كه در علم اصول، انديشه هاى تازه و افكار بكرش فرات فكرها باشد، در عالم عرفان، عارفى دلسوخته و عاشقى عاشورايى و شيعى مشرب بود. درس عرفانى كه به صورت محدود و محرمانه در خانه خويش داير كرده بود، از ديدگاه ديده وران دايره اى بس دل انگيز و روح نواز داشت.

درس به هنگام شبانگاهان، آن گاه كه قيل و قالهاى طلبگى پايان مى يافت، در حلقه اهل حالى چند داير مى شد. شبى از شبها شاگردان زودتر از وقت معمول حضور يافته و در خانه استاد گرد هم جمع شده بودند و لحظه شمارى مى كردند كه استاد هر چه زودتر تشريف آورده و درس را شروع كنند. در اين انديشه ها بودند كه ناگهان ناله هاى استاد از اتاق ديگر شنيده شد و همه را در جاى خود غرق سكوت سنگينى كرد.

هر كدام از حاضران با حيرت و ناباورى به روى يكديگر نگاه مى كردند. گوشها تيز بود و نگاهها ابهام آميز و حيرت انگيز مى نمود....

آرى، عارف نجف در نينواى نماز بود و بى خبر از آمدن شاگردان، در عبادت عاشقانه خويش حال و هوايى ديگر داشت. نه تنها از وجود شاگردان، كه از همه چيز حتى از خود هم ديگر بى خود و بى خبر بود، جسم در ميان جمع و جان در جاى ديگر داشت.

آيه الله غروى از زندان تن و از اين غربتكده دنيا نام، بلكه از هر چه غير از حضرت دوست باشد رهيده بود و چنان غرق در اقيانوس قنوت بود كه امواج آه و ناله اش توانست صخره هاى سياه غفلت زدگى را از پيش پاى شاگردانش بر دارد و چشم دلشان را چنان باز كند كه آنچه ناديدنى است آن بينند.

وناخواسته چنان شد كه شاگردان احسان كردند كه در و ديوار و فرش و فضاى خانه، همگى با استاد هم آواز و هم ناله اند، درس ناگفته آن روز همين كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم دل باز كن كه جان بينى  |  | آنچه ناديدنى است آن بين (156)  |

## سرمست سجده ها

علامه غروى از آن سخصيتهاى چند بعدى است و از ابعاد روحى و معنوى او، تنها بعدى كه اندكى شناخته شده است، بعد علمى، آن هم بيشتر در خصوص علم اصول و فقه است، اما چهره درخشان او در آسمان حكمت وادب، به ويژه در عالم عرفان و عشق همچنان در پشت ابرها پنهان است و با گذشت تاريخ و با توجه به اين كه شاگردان بازمانده او هم يكى پس از ديگرى به ديار باقى مى شتابند، اين ابرها متراكم تر و آن غربت، غصه آورتر و غمناك تر هم مى شود. خدا كند صاحبدلى پيداشود و تا دير نشده اقدامى را كه در اين مورد لازم است، عملى سازد و اين كار را مى شود به كمك شاگردان بزرگ او كه شكر خدا هنوز زنده اند و هم به يارى آنان كه وى را درك كرده و به نوعى با او در ارتباط بوده اند، سامان داد و كتاب جداگانه اى را در اين مورد لازم تهيه كر. (157)

حال آنچه را كه ما از بعضى اساتيد بزرگوار شنيديم، يا از لابه لاى كتابها و مجله ها يافتيم، نقل مى كنيم، باشد كه اندكى هم كه شده با چهره عرفانى اين عارف ناشناخته آشنا گرديم، تا رمز موفقيت مردان بزرگى از اين قبيل را بشناسيم.

استاد سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى فرمود:

معروف است كه آيه الله شيخ محمد حسين غروى، بعضى پس از نماز مغرب و عشا سر به سجده مى گذاشت تا سپيده سحرى كه به نماز شب بر مى خاست، او شبهاى زيادى را با يك سجده طولانى سحر كرده بود. (158)

آيه الله غروى در ضمن دستورالعملى كه به شاگردا بزرگوارش، آيه الله سيد محمود زنجانى نوشته است، خود هم به اين معنا اشارتى دارند.

آن جا كه مى فرمايد:

ومشايخ مى فرمودند كه اقلا چهار صد مرتبه ذاكر در سجده باشد كه اشرف حالات عبو ديت است، خيلى خوب است، خرده خرده بايد زياد شود: شايد بعضى كه مى شناسيد دو ساعت يا زيادتر اين سجده را ادامه داده اند.

بهترين اوقات، وقت سحر يا بعد از نماز عشا است... (159)

و در بخشى ديگر از همين دستور العمل مى فرمايد: ديگر آن كه هر كس خدا خواه است، بايد هميشه حاضر مع الله باشد و زبان او از ذكر او و قلب او از ياد او خالى نباشد....

(160) در قسمت ديگرى از همين نامه آمده است: به بنده فرمودند: هر وقت در مجامع عمومى هستى، مثل آنها باش ‍ و اگر به خلوت رفتى در توجه بكوش تا خرمن ها گل بردار (161)

آيه الله غروى، نابغه نجف بيشتر از آن كه چنين بگويد و بنويسد، مرد اين ميدان در عمل و اقدام بود، همان طور كه مى نويسند:

از تلاش او در عبادت هر چه گفته شود كم است، زيرا او سالكى و اصل و عارفى فانى بود. از همه بريده و به دوست پيوسته بود. معروف است كه حدود دوازده سال از درس و بحث كناره گرف (162) و به سير و سلوك پرداخت و اثر اين سير عرفانى تا آخر عمر در وجود و عمل او مشهود بو. (163)

آيه الله مشكوه، يكى از شاگردان او، آنچه را كه خود مشاهده كرده بود، از باب نمونه نقل مى كند:

يك شب قدر، من در حرم مولا على عليه‌السلام بودم كه مرحوم غروى اصفهانى وارد شدند و به نماز ايستادند. ايشان تمام صد ركعت نماز را ايستاده خواندن. (164)

عارف نجف در ميان زيارتهاى معتبر، بيش از همه به زيارت عاشورا و زيارت جامعه علامه داشت و آن دو زيارت را از حفظ و با حالتى ويژه قرائت مى كرد. او عارفى عاشورايى و حكيمى حسينى بود.

تركيب بندهاى زيادى را كه به سبك و سياق تركيب بند معروف محتشم كاشانى سروده است، در ميان نظيريه هاى آن، اگر هم نگوييم بهترين نظيريه هاست، بى گمان يكى از بهترين هاست و در مقام اقدام و عمل، برنامه زندگانى اش را چنين تنظيم كرده بود كه هر هفته روزهاى پنچ شنبه پيش از ظهر را مخصوص احياى نام امام حسين عليه‌السلام و عاشورا و كربلا ساخته بود و در خانه اش خود مجلس روضه و عزادارى را همه هفته برگزار مى كرد. همچنين تا آن جا كه مى توانست در ديگر مجالس حسينى هم كه در مساجد و بيوت مراجع نجف منعقد مى شد، شركت مى كر. (165)

كوتاه سخن اين كه او در خلوت و جلوت، هميشه با خدا بود و براى خدا زندگى مى كرد.

## هر روز با زيارت عاشورا

آن روزها حوزه علميه نجف، بزرگترين حوزه تشيع بود. همچون ديرينه درخشانش آسمانى آبى و روزهايى روشن و آفتابى داشت. در سايه سار آستان قدس علوى، شهر پر از پارسايان و پاكمردان بود. شهر نجف با وجود طلبه هاى جوان و با نشاط، سيمايى سبز و خرم و تماشايى داشت. از سپيده فلق تا پاسى از شب، كوچه پس كوچه هاى شهر، شاهد جنب و جوش جوانانى بود كه كتاب در دست گذرهاى منتهى به حرم مطهر را مى پيمودند. خيلى از خوبان را رسم هر روزه چنين بود كه روزه را با زيارت مولا عليه‌السلام و درس و بحثها را پس از طواف مرقد امير المومنين عليه‌السلام آغاز مى كردند. دسته ديگر از دلدادگان و دانشوران را عادت عاشقانه چنين بود كه هنگام عصر، پيش يا پس از وقت نماز مغرب و عشا، مراد دل در حرم مطهر دنبال مى كردند.

آنان كه پس از ظهرها توفيق حضور در حرم قدس مولا را داشتند.

هر از گاهى شاهد ماجراهاى شگفتى بودند. آنچه بيش از همه باعث شگفتى برخى مى شد، حضور هر روزه حكيم و عارف نجف بود كه هر روز عصر هنگام دل به ديار دلبر مى آورد و به هيچ قيمتى- به ويژه در ماه مبارك رمضان- حاضر نبود اين ديدار روزانه را از دست بدهد.

بارى، نابغه نجف همه روزه پس از ظهر در كنار ضريح مولاى پارسايان، على عليه‌السلام حضور مى يافت و به صورت ايستاده و با شور و شوق فراوان زيارت عاشورامى خواند، آن هم با همان صد سلام و صد لعن كه در دستور زيارت عاشورا وارد شده است.

شگفت آورتر اين كه مدرس پير حوزه و متفكر ژرف انديش شيعى، بيشتر براى دو ركعت نماز زيارت نماز جعفر طياررا بر مى گزيد تا ديدار با حضرت يار را هر چه مى تواند دوام بخشد و پر بارتر سازد و (166)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از آستان پير مغان سر چرا كشيم  |  | دولت در آن سرا و گشايش در آن دراست  |
| يك قصه بيش نيست غم عشق و اين عجب  |  | كز هر زبان كه مى شنويم نا مكرر است!  |

## اهتمام به درس واحترام به اساتيد

آيه الله غروى در تحصيل علوم و تكميل معارف، بسيار جدى و منظم بود و از هر فرصتى سعى مى كرد بهترين استفاده را بكند. آقاى مدرس چهاردهى، در مورد تقيد ايشان نسبت به حضور در درس مى نويسد:

خدا رحمت كناد استاد، علامه ما را كه حكايت كرد در اين مدت (دوازده سال) دو مرتبه به درس استاد خود نرفت: يكى آن كه گمان كرد محقق خراسانى به درس نخواهد آمد، قضا را به حوزه درس آمد و درس گفت: مرتبه دوم شبى بود كه ناگهان باران شديدى در نجف آمد كه در شب تاريك راه عبور و مرور تقريبا بسته شده بود، گمان كرد كه آخوند خراسانى به درس نخواهد آمد، از قضا استاد به درس رفته بود (167)

اما در مورد احترام و پاسداشت اساتيدش، يكى از شاگردانش داستانى نقل مى كند كه جالب است، آيه الله سيد محمد حسينى همدانى مى فرمايد:

در اين جا بد نيست خاطره اى را از مرحوم آيه الله شيخ محمد حسين غروى اصفهانى نقل كنم، تا مشخص شود كه بزرگان ما تا چه حد احترام اساتيد خود را داشتند.

در سال 1345، در ضمن درس اصول، صحبت پيرامون استصحاب بود. وقتى ايشان كلام مرحوم آيه الله آخوند خراسانى را در اين زمينه نقل مى كند مى فرمودند، در رد اين كلام فرمودند: اين كلام، و هم است. بعد ايشان فورا ساكت شدند و درس تعطيل شد. به جهت عظمتى كه ايشان داشتند، كسى نپرسيد چرا درس تعطيل شد. خود ايشان فرمودند:

ما كه اين نسبت به بزرگان بى احترامى مى كنيم و ظرفيت لازم را براى رعايت احترام اساتيد خود نداريم، لياقت درس ‍ گفتن را نداريم و نبايد درس بگوييم (168)

## تنديس تواضع

فروتنى و تواضع آيه الله غروى، زبانزد حوزويان و دانشوران دينى است و اساتيد بزرگ اخلاق، آن گاه كه صحبت از تواضع و ادب در نقد و انتقاد علمى مى كنند، از او و كمال فروتنى او نيز ياد مى كنند، تا نمونه ناب و اسوه سبزى را به دست داده باشند و داستانهاى زيادى هم در اين باب معروف و مشهور است كه ما تنها به نقل دو داستان مبادرت مى ورزيم:

آيه الله استاد سيد عزالدين زنجانى- دام ظله- مى گويد:

حاج شيخ محمد حسين اصفهانى بسيار متواضع بوده اند. از مرحوم والد شنيده ام كه فرمودند: حاج شيخ- به شهادت حواشى زياد ايشان همه متفق القولند كه اعلم علما و افقه فقها بود- مى آمد و پشت سر مرحوم شيخ على زاهد قمى، كه به زهد و تقوا در نجف معروف بود و علما و خواص به ايشان اقتدا مى كردند، در صف دوم يا سوم، مانند يك فرد معمولى عبايش را زيرانداز كرده و اقتدا مى كرد. بعضى از اوقات كه خسته مى شد، جلو دكان رفيقى كه در بازار داشت، براى رفع خستگى مى نشست. اگر كسى به حواشى ايشان كه بر كفايه الاصول يا مكاسب نوشته اند، مراجعه كند، مى بيند كه در مقابل استاد چقدر موذب بوده اند و حال آن كه پيداست كه افق كلمات از آن كه در متن است، بسيار اوج دارد و در جايى كه مى خواهند نظرات مرحوم آخوند را رد كنند، مى فرمايند: هذا مما لا يبلغ فهمى القاصر.

اين از آن مطالبى است كه من درست نمى توانم بفهمم، و يا اين كه در حاشيه كفايه مى فرمايند: اين مطلب را در حاشيه رسائل شان طور ديگر بيان مى فرمايند. اين طور با عظمت از مرحوم آخوند ياد مى كنند. اهل تحقيق در اين هم شايد متفق القول باشند كه چطور مرتبه كفايه از قوانين برتر است

مرتبه حواشى ايشان هم به كفايه از همين نوع است و بلكه خيلى برتر است. و حال اگر كسى ديگر مانند مرحوم غروى اصفهانى در مراتب اخلاص، كامل نبود، واجد اين كمالات نبود، به طور مسلم تعبيراتش اين طور نمى شد. از قضا و حسن تصادف سيد ناالاستاد، مرحوم علامه طباطبايى تحت تعليمات و تربيت و معاشرت چنين استادى در نجف بودند كه قهرا تاثير زياد برايشان داشته است كه به افكار ديگران احترام زياد مى گذاشت. (169)

داستان ديگر و جالبترى هم از ايشان، يعنى آيه الله سيد محمود زنجانى، معروف به امام زنجانى نقل شده است كه گفت:

من به يكى از شاگردان مرحوم حاج شيخ محمد حسين اصفهانى (يعنى مرحوم آقا عمادالدين رشتى، نواده مرحوم آيه الله حاج ميرزا حبيب الله رشتى) كه در درس مرحوم نائينى با وى طرح دوستى ريخته بودم، گفتم: قصد آن دارم كه در درس آقاى حاج شيخ شركت جويم. ساعتى بعدى، با كمال تعجب ديدم كه خود حاج شيخ، بى هيچ سابقه قبلى به منزل ما آمدند و فرمودند: شنيده ام كه شما قصد داريم در جلسه درس من حاضر شويم. اينك آمده ام كه بگويم: حضور شما در درس من مناسب مقام حوزوى شما نيست. چنان كه مطلب بنده، مطبوع طبع جناب عالى است، با اجازه شما، خود به منزل شما آمده و در همين جا مباحثه مى كنيم!

مى فرمود: اين طرح، عملى شد و مدتها معظم له- با آن مقام شامخ- به منزل ما مى آمدند و مطالب دقيق و دشوار را آن چنان با سهولت و به دور از تكلف، تقرير مى كردند كه چنان كه شخصى از در وارد مى شد، مى پنداشت كه ما دو تن مشغول گفت و شنود معمولى و عادى هستيم (170)

## فتواى بجابانثرى گويا

زمان مرجعيت حضرت آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانى بود و مرحوم علامه سيد هبه الدين شهرستانى، قاضى دادگسترى بغداد بود كه به چشم درد شديدى گرفتار گشت، به طورى كه سرانجام از نعمت بزرگ بينايى محروم شد. از اين روى ميان علماى بزرگ عراق- از شيعه و سنى- اختلاف افتاد كه آيا شخصى نابينا مى تواند قضاوت كند.

به دنبال آن از فقها و علماى بزرگ استفتا مى شد كه حروف حق در اين مورد چيست و چه بايد كرد. آيه الله غروى اصفهانى، جواب اين استفتا را با يك جمله بسيار زيبا و مختصر و گويا چنان نوشت كه مورد توجه قرار گرفته و در روزنامه هاى آن روز عراق چاپ شد. او در پاسخ به استفتا، اين جواب را مرقوم فرمود:

العبره فى القضاوه، بالبصيره، لا بالباصره. والله اعلم (171).

آنچه در قضاوت، لازم و معتبر است، بينش و بصيرت قاضى است نه چشم بيننده او! و خدا به همه چيز از همه كس ‍ آگاهتر است.

## حكايت زهد و فقر

حاج محمد حسن اصفهانى، معروف به معين التجار، از، تجار مشهور كاظمين و بغداد بود. ثروت چشمگيرى را براى يگانه پسرش، آيه الله غروى به جاى گذاشت، اما عارف نجف در اندك زمانى هر چه از پدر به ارث مانده بود، در راه دانش اندوزى و براى رضاى خدا مصرف كرد. او در بذل و بخشش به طلاب مستحق و نيازمند چنان سخاوتى به خرج داد كه ديرى نكشيد تا خود هم ته سختى فقير شد و ناچار گشت دهه هاى آخر عمرش را در خانه اجاره اى سپرى سازد.

به راستى كه جاى شگفتى است، در حالى كه بيشتر مردم و تا حدودى مى توان گفت: همه مردم با سر به سوى دنيا و امكانات مادى مى دوند، انسانهايى همچون علامه غروى هم بودند كه با انتخاب و با اختيار خود به پيشواز فقر و ساده زيستى و احسان به ديگران مى رفتند!

حكايتهاى چندى در مورد زهد و ساده زيستى او نقل مى شود كه داستان زير نمونه اى از آنهاست: يكى از شاگردان او مى گويد:

روزى در بازار از جلو يك مغازه قصابى مى گذشتم. ديدم قصاب در انتهاى مغازه اش گريبان يك روحانى ريش سفيد و پير مرد را گرفته است و رهايش نمى كند... دقت كه كردم ديدم عجبا اين روحانى كسى جز استاد بزرگ حوزه، آيه الله غروى اصفهانى نيست. با عجله و ناراحتى وارد قصابى شدم. ديدم كه قصاب با عصبانيت و قساوت پر خاش مى كند و داد مى كشد: چرا پول گوشتى را كه مديونى نمى دهى؟ مرا ببين كه به كى نسيه مى دهم، بايد نمى دادم تا... و استاد با آرامى و وقار مى گويد كه مهلت بدهى، به زودى- ان شاالله- حق تو را مى دهم. از قصاب مقدار بدهى استاد را پرسيدم. چيز

زيادى نبود. من بى درنگ قرض او را دادم و پشت سر استاد از مغازه بيرون آمدم و... (172)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق انديشه ندارد ز بد نيك جهان  |  | آرى انديشه گرى پيشه دورانديش است  |
| كامرانى دو گيتى طمع خام بود  |  | همت عاشق دلسوخته از آن بيش است  |
| (مفتقر) همت پاكان ز قلندر مطلب  |  | هركه درفقرو فنازد قدمى درويش است(173)  |

## تهذيب و تسخير نفس

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايهاالناس جهان جاى تن آسايى نيست  |  | مرد دانا به جهان داشتن ارزانى نيست  |
| حذر از پيروى نفس كه در راه خداى  |  | مردم افكن تر از اين غول بيابانى نيست  |
| عالم و عابد و صوفى همه طفلان رهند  |  | مرد اگر هست به جز عارف ربانى نيست  |

سعدى

مرحوم علامه سيد محمد حسين تهرانى در مقدمه شرحى كه بر مكاتبات فلسفى و عرفانى آيه الله غروى اصفهانى و آيه الله سيد احمد حائرى نوشته اند، داستانى را نقل مى كند كه بسيار معروف و مشهور هم است. علامه تهرانى (ره) مى نويسد:

بارى، مرحوم آيه الله حاج شيخ محمد حسين، اهل مراقبه، سكوت و محاسبه بود. پيوسته در فكر بود. سخن به ندرت مى گفت. در مجالس و محافل كه بين علما بحثى در مى گرفت، سكوت مى كرد. در هر جاى مجلس كه جا خالى بود مى نشست و بسيار متواضع و خليق و آرام بود، و با آن كه ثروت چشمگيرى از پدرش- كه از تجار معروف و سرمايه دار كاظمين بود- به او رسيد، همه را به فقرا و طلاب داد و خود چيزى نداشت، و گويند: در اواخر عمر با فقر دست به گريبان بود، ولى دلى شاد و سيمايى متبسم و قلبى استوار داشت كه دلالت از روحيات عظيم و مواهب معنوى او مى نمود.

يكى از سروران و دوستان حقير كه اكنون از علماى نجف اشرف هستند: جناب الايه الحجه، آقاى حاج سيد محمد رضاى خلخالى- ادام الله بركاته- براى حقير نقل كردند كه: من روزى در بازار حويش مى رفتم، ديدم آقاى حاج شيخ محمد حسين در وسط كوچه به روى زمين خم شده است و پيازها را جمع مى كند و پيوسته با خود مى خندد.

من جلو رفتم و سلام كردم و به ايشان كمك كردم تا پيازها را جمع نموديم آن گاه آنها را در گوشه قبايش گرفت و به منزل روانه شد. عرض كردم: حضرت آيه الله! معلوم بود كه پيازها از گوشه قباى شما ريخته بود، ولى براى من، خنده شما نا مفهوم ماند!

آن مرحوم فرمود: من وقتى در سن جوانى براى تحصيل وارد نجف شدم، در سن جوانى براى تحصيل، آن قدر مترفه بودم و لباس عالى داشتم و انگشترى و تسبيح قيمتى داشتم كه روزى در مقابل ضريح مطهر حضرت امير المومنين عليه‌السلام- كه موذب ايستاده بودم و مشغول زيارت بودم بند تسبيح من پاره شد و دانه هاى آن به روى زمين حرم ريخت.

اين تسبيح قيمتى بود، به طورى كه هر دانه از دانه هاى آن يك دينار ارزش داشت، اما عزت نفس و يا خود خواهى به من اجازه نداد تا خم شوم و دانه ها را جمع كنم و اين براى من غير قلبل تحمل بود. به همين جهت از تسبيح صرف نظر نمودم.

امروز به دكان بقالى رفتم و قدرى پياز خريدم و در گوشه قباى خود ريختم و اطراف آن را با دست گرفتم تا به منزل برم. در همين جا كه سر چهار راه بود و در ميان جمعيت مردم قبا از دستم رها شد و پيازها به روى زمين ريخت. من خم شدم و پيازها را جمع كردم و به هيچ وجه براى من اين مساله مشكل نبود، بلكه بسيار آسان و قابل تحمل بود و علت خنده من آن بود كه در همان وقت به ياد دوران جوانى. پاره شدن تسبيح قيمتى- كه ارزش هر دانه اش يك دينار بود- افتاد م كه آن روز از آن تسبيح كه يكصد دينار قيمت داشت گذشتم و براى من جمع آورى آن مشكل بود، ولى خدا را شكر و سپاس كه امروز جمع آورى پيازها ريخته شده از گوشه قبا بر روى زمين، براى من سنگين نيست و بسيار آسان و قابل تحمل است و پس شاد و سرور شدم. خنده من براى مسرت نفس من، با تداعى آن عمل گذشته بود (174)

در ادامه داستان، مرحوم علامه تهرانى حكايت ديگرى نقل مى كند كه بى مناسبت نيست نقل شود.

مى نويسد:

مرحوم حاج شيخ محمد حسين، اهل مكاشفه بودند. روزى در حرم مطهر حضرت امير المومنين عليه‌السلام مشغول سجده طولانى بود كه در آن حال حضرت سيد الشهدا عليه‌السلام را مى بيند كه مى فرمايند: اين جا در حضور جمعيت براى عمل سجده طولانى خوب نيست، اين گونه اعمال را در جاى خلوت انجام دهيد (175)

فصل ششم : ازديدگاه ديده وران

## سبد سبد سخن سبز

در تجليل و تمجيد از مقام علمى و معنوى آيه الله غروى اصفهانى، سخنان رسا و گويايى از برزگان و صاحب نظران نقل شده است كه همه حالى از اخلاص قلبى و نبوغ فكرى اوست. اينك براى نمونه به سخنان چندى از بزرگان توجه مى كنيم:

آيه الله سيد محمد هادى ميلانى

شيعه در دويست سال اخير، فردى به جامعيت مرحوم (غروى) اصفهانى به خود نديده است (176)

و معروف است كه پس از وفات آيه الله نائينى، اعلاميه اى به امضاى روحانيت تشيع پيدا نشده و در حوزه نجف اشرف نظير ايشان نيس (177)

علامه شيخ عبد الحسين امينى تبريزى

استاد فقه و فيلسوف و اخلاق، استاد بزرگ ما آيه الله شيخ محمد حسين اصفهانى نجفى فقيه فيلسوفان و فيلسوف فقيهان است (178)

علامه سيد محمد حسين طباطبايى

مرحوم شيخ، مردى بود جامع ميان علم و عمل، رابط ميان تقواو ذوق، داراى طبعى سيال و لهجه اى شيرين و... بود. در فقه و اصول و حكمت و عرفان مولفات زياد دارد كه غالب آنها مثل ضروريات يوميه (روزانه) و حياتى، ميان اهل علم دست به دست مى گردد. سيمايى داشت متواضع و ريانى خاموش و صورتى وارفته و غالبا غرق فكر و به خود مشغول بود زندگانى ساده داش. (179)

علامه طباطبايى در عبارتى ديگر به زبان عربى، استادش را چنين توصيف مى كند:

واشيخ الاجل الحكيم المتاله و الفقيه البارع الذى هو من فلك التحقيق دائرها و فى بسيطه التدقيق سائرها و ناظرها الشيخ محمد حسين الاصفهانى الغروى رفع الله در جته الساميه. (180)

استاد بزرگ، حكيم خداشناس و فقه پارسا، و دائر مدار آسمان پژوهش و تحقيق، و سالك و مرزبان سر زمين دانش و تدقيق، شيخ محمد حسين اصفهانى غروى است كه خداى مقام بلندش را بلندتر سازد.

متفكر شهيد، استاد مرتضى مطهرى

حاج شيخ محمد حسين غروى اصفهانى، در تقوا و علم، منقولا و معقولا يگانه بود... و انديشه اش هم اكنون جز انديشه هاى زنده اى است كه در ميان علما و فضلاى حوزه هاى درس فقه و اصول مطرح است... (181)

استاد محمد رضا مظفر

او- قدس الله نفسه العزيز- از آن گوهرهاى گرانبهابود كه از اقيانوس آفرينش كمتر به دست خواهد آمد. وى عنصرى عبقرى بود كه روزگاران زيادى بايد بگذرد تا مادر دهر نظير او را به دنيا بياورد.

اگر دست تقدير، او را بر كرسى مرجعيت و رياست عامه مى نشانيد و زمان روحانيت رابه كف با كفايت او مى گذاشت، ديده مى شد كه چه تحولات عظيمى در تشكيلات روحانى اسلام به وجود مى آيد و چگونه مجراى تاريخ عوض ‍ مى شود.

و حتى اگر فاجعه رحلت او چند سالى به عقب مى افتاد، اين حركت عظماى علمى آشكار مى شد، ولى افسوس كه خواست الهى به امضاى دعوت او تعليق گرفت و اين ثلمه جبران ناپذير در بنياد روحانيت پديدار گشت. شايد خوانندگان گمان برند كه نگارنده همچون بيوگرافيست هادر ترجمه شخصيت اين قهرمان عظيم الشان جانب مبالغه و گزاف را گرفته است، ولى آنان كه با تصنيفات بى مانندش آشنا مى شوند، شايد، از اين سو ظن استغفار كنند (182)

علامه اديب، محمد على اردوبادى

استاد بزرگ ما، يكه سوار هر ميدان بود و از هر نظر بى نظير مى نمود، و نسبت هر فضيلت به او، مانند نسبت دندانه هاى شانه به آن است.

چگونه مى شود يكى را بر ديگرى ترجيح داد، در صورتى كه او نقطه مركزى دايره است و تمام خطها براى او برابر و يكسان است؟ در هر يك از دانشهاى حكمت كلام، فقه، اصول، تفسير، حديث، شعر و ادب، تاريخ، معارف، اخلاق و عرفان به طور مساوى وارد بود و در هر كدام از ملكات برترى بخش و روحيات كريمانه و كارهاى نيكو و گسترده و فضيلتهاى توصيف شده، از جديت شديد در عبادت و خطر كردن در زهد و شب زنده دارى گرفته، تا سجده هاى طول و دراز و رياضت و تهذيب و محاسبه نفس، همه وهمه براى او يكى و مساوى بود... و به هيچ وجه براى خدا، مشكل بيست كه جهان را در يك فرد جمع كند، و حكمت نورى است كه خدا در دل هر كس كه سزاوار باشد مى اندازد... (183)

استاد بزرگوار عبد العزيز طباطبايى يزدى

من در تاريخ تشيع، فيلسوفى متعبدتر از آيه الله شيخ محمد حسين اصغهانى نمى شناسم. او عاشق دعا و عبادت و شيفته نماز و زيارت بود.

به اهل بيت اطهار عليه‌السلام ارادت ويژه اى داشت، مخصوصا به حضرت امام حسين عليه‌السلام و حضرت امام موسى بن جعفر عليه‌السلام عشق مى ورزيد و در مجالس روضه و عزادارى امام حسين عليه‌السلام گاهى آن قدر گريه مى كرد كه چشمش به سختى سرخ مى شد... (184)

عارف وارسته، آيه الله ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى

آن بزرگ مرد اخلاق و عرفان در دستورالعملى كه بنا به خواهش خود ايشان براى او نوشته است، با عبارتهاى جاندار و بسيار پر معنايى از او ياد مى كند كه حاكى از مقام بزرگ علامه غروى در عرفان عملى و سير و سلوك اخلاقى است. در برخى از فقرات دستورالعمل مى نويسد:

فدايت شوم... دعاى وجود شريف و جمعى از اخوان را براى خود ورد شبانه قرار داده ام...، البته براهين علميه را خود تان احضر هستى. (185)

آيه الله سيد محمد حسينى همدانى- دام ظله- :

غير از مهارت و استادى كم نطير در فقه و اصول، در تفسير و بهره بردارى از آيات قرآن نيز ابتكارهاى خوب و جالبى داشتند.. من به مرحوم آيه الله شيخ محمد حسين؛ احترام زيادى مى گذاشتم و تحت تاثير قوت روح ايشان بود. (186)

آيه الله خسروشاهى

اين جانب از اساتيد بزرگى مثل آيه الله حاج آقا حسين قمى و حاج سيد ابوالحسن اصفهانى و نائينى و آقا ضياء عراقى استفاده كرده ام، ولى در تعمق و توجه به نكات ريز و سرعت انتقال، هيچ يك را مثل مرحوم غروى نديده ام (187)

استاد، سيد جلال الدين آشتيانى دام ظله- :

مرحوم حاج شيخ محمد حسين علاوه بر احاله بر علوم اسلامى، در زهد و تقوا از نوادر بود، آن مرحوم سجده هاى طولانى... داشته است (188)

استاد جعفر سبحانى تبريزى- دام ظله- :

مرحوم آيه الله شيخ محمد حسين اصفهانى از اكابر علماى نجف و مراجع عالى قدر و عارف و سالك عصر خود بود. (189)

استاد محمد هادى معرفت- دام ظله- :

محقق اصفهانى، شيخ حسين غروى، مغز متفكر جهان فلسفه و اصول درذ عصر اخير (است (190)

علامه سيد محمد حسين حسينى تهرانى

مرحوم آيه الله، فقيه و اصولى و فيلسوف و حكيمى است كه در قرون اخيره به جامعيت او از جهت اتقان علم و دقت نظر وسعه انديشه و جامعيت بين علم و عمل و اعزاض از دنيا و زهد و پاكى، كمتر ديده شده است. هم ايشان پس از نقل چند داستان جالب و مكاشفه و... مى نويسد:

بارى، اينها همه دلالت به روشن فكرى و جهاد عظيم علمى و عملى و تقواى نفسى مرحوم غروى اصفهانى دارد و همه دلالت دارد بر حس كنجكاوى و حقيقت جويى او، و مراقبه و محاسبه و سكوت و اعراض از زخارف دنيوى، كه حقا بايد برنامه عمل پويندگان راه خدا قرار گيرد... (191)

بزرگ كتاب شناس شيعى، شيخ آقابزرگ تهرانى

پس از آن كه بخشى از فضائل و كمالات وى را مى شمارد، چنين مى نويسد: كوتاه سخن اين كه او از نوابغ روزگار بود. همانان كه با عنصر نبوغ و با ملكات و صلاحيتهاى خدا دادى ممتاز و در مواهب الهى غرقند. او پيش دانشمندان هم عصرش محترم و موقر بود، و در حوزه نجف چشمها به سوى او دوخته مى شد. زمان درازى را به تدريس فقه و اصول و علوم عقلى اشتغال داشت. مدرسه او مجمع اهل فضل و كمال بود. گروهى از طلاب با فضيلت از مكتب او فارغ التحصيل شدند. او جاى پاى محكمى را در فقه باز كرده بود و در علم اصول دست توانايى داشت. آثارى در اين دو وادى بر ديدگاههاى ژرف و آراى پخته و پاك او دلالت مى كند، ولى از آن جا نظر گاههاى فلسفى او بسيار استوار و محكم مى نمود، بيشتر به تدريس فلسفه شهرت بافت، بلكه اين بيشتر به خاطر اين بود كه كسى از اهل فلسفه در عصر او به پاى وى نمى رسيد... (192)

نويسنده فرزندانه، شيخ على خاقانى

گرد آورنده دائر المعارف ادبى شعراالغرى مى نويسد:

هنگامى كه او را ديدم، آثار ناشى از مطالعه رياد در چشمانش نمايان بود، يه طورى كه كه چشمايش ديگر حالت طبيعى و عادى خود را نداشت. هر كه بر او وارد مى شد، چنان بر خورد مى كرد كه گويى ساليانى دراز با او مراوده و دوستى داشته است و به گرمى و در نهايت گشاده رويى او را مى پذيرفت. از شهرت و رياست گريزان بود، با اين كه زعامت و رياست همواره به او رخ مى نمود. تواضعش حكايت از خوى اولياى الهى مى كرد.

روزى نسخه اى از كتاب متشابه القرآن ابن شهر آشوب را از او خواستم، وى بى درنگ و بدون اين كه امروز و فرداكند، آن را به من داد درست برخلاف كسانى كه تنها در پى انباشتن نسخه هاى خطى هستند و براين كار حريصند، تا روزى مثلا بگويند: فلانى، فلان تعداد نسخه خطى دارد و به همين دل خوش كرده اند، ولى براى احيا و نشر آنها هيچ اقدامى نمى كنند- حتى در حد عاريه دادن به محققان. بارى، پس از آن كه كتاب را به او بازگرداندم، فرمود: آيا تمامش كردى و يا نكند كه فكر كردى من منتظرم هر چه زودتر كتاب را بياورى؟ نه هرگز چنين نيست، اگر باز هم به آن نياز دارى، بردار. همين جا بود كه من از نيكمردى و بزرگوارى آن عالم گرانقدر در شگفت ماندم، رحمت خدا بر او باد! (193)

استاد خليق و پارسا، محدث و محقق معاصر، شيخ محمد غروى- دام ظله- :

شيخ محمد حسين غروى (ره) عبد صالح خدا و محبوب فرشتگان بود.

استاد برزگوار، سخن بالا را در جواب نگارنده كه پرسيدم: استاد اگر قرار باشد مرحوم شيخ محمد حسين غروى را در يك سطر معرفى كنيد، چه خواهيد فرمود؟ فرمودند.

اما حقير با شنيدن توصيف محبوب فرشتگان شگفت زده شده، پرسيدم: استاد منظورتان از محبوب فرشتگان چيست؟ در جواب فرمودند: اين سخن به اصطلاح شان نزولى دارد. توضيح بيشتر خواستيم فرمودند:

اين كه مى گويم: محبوب ملائكه الله بود، شان نزولى دارد كه معروف است و من به طور مستقيم از شاهد قضيه كه نمى خواست نامش فاش شود نقل مى كنم؛ وى كه خود از علماى صاحب حال و بسيار با اعتبار در حوزه نجف بود، گفت: روزى در عالم مكاشفه ديدم كه ميان مسجد كوفه و مسجد سهله پر از ملائك است و شيخ محمد حسين غروى اصفهانى هم در كنارى ايستاده و مشغول نماز و راز و نياز است، فرشتگانى كه به او مى رسيدند، توقف مى كردند و لحظاتى را به تماشاى نماز شيخ مى ايستادند و به يكديگر وى را نشان مى دادند. من پيش رفتم و از فرشته اى كه نزديكتر بود پرسيدم شما چرا چنين به شيخ محمد حسين نگاه مى كنيد؟ جواب داد: ما فرشتگان شيخ را دوست مى داريم و از تماشاى او، به ويژه در حال نماز لذت مى بريم.

استاد بزرگوار، شيخ محمد غروى از محققان معتبر و اساتيد بسيار متواضع و محترم در حوزه علميه قم، داستان ديگرى را نقل كردند كه حاكى از صفاى درون و رقت قلب نابغه نجف بود؛ استاد غروى فرمود: هيچ يادم نمى رود، آن روزها بيش از چهارده يا پانزده سال از عمرم نگذشته بود، روزى رفتم و در خانه شيخ محمد حسين غروى را زدم. خودش ‍ آمد و در را باز كرد. همان جلو رد، چند مساله شرعى از او پرسيدم. پس از آن كه با تواضع و گشاده رويى جواب مسائل را فرمود، ديدم از كثرت شوق، چشمانش پر از اشك شد، از اين كه مى ديد بچه اى كوچك دنبال مسائل شرعى است، خيلى شاد و خرسند بود. پيرمرد براى تشويق من به زحمت خم شد و وسط پيشانى مرا بوسيد. هنوز هم كه بيش از پنجاه سال از آن روز مى گذرد، هر وقت به ياد مرحوم غروى اصفهانى و آن لطف پدرانه اش مى افتم، لذت بوسه او را در پيشانى ام حس مى كنم... (194)

فصل فراق و هجران

و سرانجام چنان شد كه عارف و حكيم نجف خود مى خواست. آرزوى بزرگ او كه چيزى جز رسيدن به لقاى يار و پيوستن به ديار ابدى نبود، بالاخره تحقق يافت. او پس از 65 سال عمر پربركت و سراسر جهاد بانفس و تفكر و تحقيق، روى از اين سراى خاكى برتافت و به سوى ديار باقى شتافت.

پنجم ماه ذولاحجه، سال 1361 ق. روز دوشنبه بود، بلندگوهاى آستان قدس مولا على عليه‌السلام خبر از حادثه جبران ناپذيرى داد كه حاكى از وفات بزرگ استاد نجف در شب گذشته بود.

اين خبر ناگهانى، چنان نابهنگام بود كه همه فضلا و دانشوران حوزوى را غرق در ماتم و اندوه ساخت. بيش از يك هفته نمى گذشته حوزه نجف، يكى ديگر از استوانه هاى خود را از دست داده بود. آيه الله آقا ضياءالدين عراقى، درست در دوشنبه هفته گذشته (28 ذوالقعده 1361 ق.) وفات يافته بود. بعد از آن آيه الله غروى تنها استوانه بزرگ حوزه بود و همه چشمها به او دوخته شده بود، اما ارتحال نامترقبه او، سقف بسيارى از آرزوها را بر سر حوزويان آوار كرد. يكى از حوزويان و فضلاى نجف، سخن معروفى را كه ابن عباس در مورد رحلت حضرت رسول (صلى الله عليه و آله) گفته بود، با گريه و ناله تكرار مى كرد كه:

اى واى از دست اين دوشنبه! چه درد و غصه ها كه از دوشنبه نديديم. (195)

مى توان گفت: آن روز از سخت ترين روزهايى بود كه تاريخ نجف اشرف به خود ديده بود، آسمان شهر بوى غم و غصه مى داد، آستان قدس علوى سياه پوش و همه درس و بحثها تعطيل شده بود و مردم دست از كار و كاسبى كشيده، مشغول عزادارى بودند.

علامه اديب، مرحوم شيخ محمد على اردوبادى، يكى از شاگردان نزديك آيه الله غروى، سوگ سروده اى را كه در پاسداشت استادش گفته بود دهان به دهان گشت و ورد زبان همگان شد. و مردم- به ويژه- شاگردان و ياران و نزديكان استاد كه سخت از اين فاجعه اندوه بار و آزرده و آشفته بودند- بيتى از آن سوگواره دلسوز را با هم مى خواندند و ناله مى كردند؛ اديب اردوبادى در آن بيت گفته بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق ان تبكى عليه كل عين  |  | و على من تبكى من بعد الحسين (196)  |

تشييع پيكر نابغه نجف و خادم صادق امام حسين عليه‌السلام (شيخ محمد حسين غروى) با نام و ياد امام حسين عليه‌السلام برگزار شد و در آستان قدس علوى، زير ايوان طلاى مولا عليه‌السلام، جنب مناره شمالى در مقبره كوچكى در كنار مقبره علامه حلى به خاك سپرده شد. (197)

## پی نوشت ها:

1- دريغ ودردكه اكنون ديگرآن سيدكريم واستاداخلاق وايثاردرميان مانيست. شب هفتم رمضان (8- 11- 74حضرت آيه الله استاد، علامه طباطبايى يزدى به سوى حق شتافت عبد عزيز خدابراى براى هميشه مهمان خدا شد و رفت كه پس از 68 سال تلاش و تكاپو در ميدان محراب و تحقيق در بهشت جاويدان ودر سايه سارائمه معصومين بياسايدو پاداش عمرى راكه لحضه لحضه اش دردفاع ازامامان معصوم وفضيلتهاى مظلوم سپرى شده بود، درآن سراى هميشه باقى ببيند. حال كه چنين شد، لازم است اضافه كنم كه استاد آيه الله طباطبايى يزدى- قدس سره الشريف- به راستى معلم اخلاق وتنديس تقوا بود و دردادن اطلاعات به ديگران چنان دست ودل باز بود كه باتمام جرات مى توان گفت. او آيينه ايثار بود. و نيز جا دارد از همه دوستانى كه مارادرتهيه اين اثريارى كردندتشكركنم، به ويژه ازآقايان عبدالحسين جواهرى و احمد محمد رضا حائرى و سيدمحمد مجتهدى نجفى كه درفصل شاگردان اين دفتر، ازياد داشتهاى ايشان سود بردم

2- براى اطلاع بيشتراز زندگانى سراسر حماسه و جهاد اين دليرمرد، بنگرد به تاريخ وفرهنگ معاصر، شماره 3 و 4، ص 59 (سال اول، بهار و تابستان 1371.)

دائره المعارف تشيع، ج 2، ص 640، واعظ خيابانى، علماى معاصرين، ص 108؛ مجله نور علم شماره 47، ص 57، آقا بزرگ تهرانى، نقباء البشر، ج 1، ص 4.

- 3 دائره المعارف تشيع، ج 2، ص 640، واعظ خيابانى، علمامعاصرين، ص 108، مجله نورعلم

شماره 47 ص 57، آقا بزرگى تهرانى، نقباالبشر، ج 1، ص 4.

4- محمد حسين غروى اصفهانى، حاشيه المكاسب، مقدمه، به قلم علامه شيخ محمدرضامظفر ص، 1.

5- محمدعلى صفوت، داستان دوستان، 157ص.

6- علماى معاصرين ص 190، ديوان آيه الله غروى اصفهانى، (مقدمه)

7-

آنان كه خاك را به نظر كيميا كنند

 آياشود كه گوشه چشمى به ما كنند؟!

8- مااين قضيه را از استاد، علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى شنيدم و ايشان از فرزند محقق غروى، شيخ محمد غروى و اوهم ازپدرش محقق غروى نقل مى كرد كه پدرش ازاين توسل كه نقشى بسيار حياتى در زندگانى ايشان داشت، بارهابه مناسبتهاى مختلفى سخن به ميان مى آورد و خود را هميشه مديون اين لطف حضرت امام موسى بن جعفر مى دانست.

عليه‌السلام مى دانست.

9- 1- ديوان مفتقر، 261ص.

ديوان فارسى محقق غروى با نام ديوان كمپانى شهرت يافت است، اما ازآن جا اين

كه اين نام برازنده آن بزرگ مرد نيست و خود نيز از اين نام ناراضى بود، ازاين

به بعد ما از ديوان محقق- چنان كه تخلص معروفشان هم همين را اقتضا مى كند، با

نام ديوان مفتقر ياد خواهيم كرد.

10- نقباء البشر، ج 1، ص 365

11- سيد محمد فشاركى، الرسائل الفشاركيه، ص 5- 11؛ محمد هادى امينى، معجم رجال الفكر و الادب فى النجف، ج 2 ص 938

12- الرسائل الفشاركيه، ص 10. اين داستان با اندك تفاوتى در جزئيات قضيه در كتاب الكلام يجر الكلام، نوشته آيه الله سيد احمد زنجانى، ج 1، ص 54، هم چاپ شده است.

13- به نظر مى رسد كه اين كتابها از اجزاى همان اثر بزرگ ايشان، يعنى مصباح الفقيه باشد.

14- علماى معاصرين، ص 75، ذبيح الله محلاتى، تاريخ سامرا، ج 2، ص 328

15- ر. ك: محمد رضا سماك امانى، آخوند خراسانى، آفتاب نيمه شب؛ ر. ك: عبدالحسين مجيد كفايى، مرگى در نور.

16- از اثر اين پربار و ماندگار كه با نام نهايه الداريه فى شرح الكفايه چاپ شده است، در فصل آثار آيه الله غروى در همين دفتر به تفصيل سخن خواهيم گفت.

اين اثر پربار وماندگاركه با نام نهايه الدرايه فى شرح الكفايه چاپ شده است، در

فصل آثار آيه الله غروى، در همين دفتر به تفصيل سخن خواهيم گفت:

17- 4. حاشيه المكاسب (مقدمه)

18- 1. نقباالبشر، ج 1، ص 212.

19- 1. آقا بزرگ تهرانى، الذريعه، ج 1ص 301.

20- دائره المعارف تشيع، ج 2، ص 215.

21- رك: آيه الله سيد شهابالدين مرعشى نجفى، مسلسلات، 2ج، ص 3 6 3.

22- حديث زندگانى اسن عارف زنده نام را در سلسله ديدار با ابرار بخوانيد كه بسيار خواندنى و روح نواز است.

حديث زندگانى اين عارف زنده نام را

در سلسله ديدار باابرار بخو انيد كه بسيارى خواندنى وروح نواز است.

23- به نقل از آيه الله سيد هادى خسروشاهى در مصاحبه با نگارنده.

24- يكى از اين نامه ه كه توسط ميرزا جواد آقا ملكى نوشته شده است، در محله حوزه، شماره 4، ص 65 (ارديبهشت 1363) چاپ شده است. در خصوص ‍ ارتباط دوستانه آقايان ملكى ها با علامه غرئى، سخن جالبى از آيه الله سيد هادى خسروشاهى در مجله نور علم، شماره 4، از دوره چهارم، ص 57نقل شده است كه آوردنش در اين جا مناسب مى نمايد، ايشان مى فرمايد

يه الله آقاى حاج ميرزا على اصغر ملكى.... از اعاظم علماى تبريز بود و از شاگردان مبرز مرحوم آخوند خراسانى به شمار مى رفت و در تبريز تدريس كفافه تنها به عهده ايشان بود و از زمان طلبگى با مرحوم اصفهانى غروى رفاقت و ارتباط خيلى نزديك داشت و نوعا مرحوم اصفهانى قبل از ظهرها يكى دو ساعت در منزل ايشان با هم انس و بحثهاى علمى داشتند. بعد از فوت ايه الله نائينى، اعلاميه اى به امضاى مرحوم ملكى و حضرات آيات: آقاى ميلانى و آقاى خويى به اين مضمون نوشته شده كه: بعد از پيدا نشده و در حوزه نجف اشرف نظير ايشان نيست. بدين جهت در بغداد بعضى از مقلدين به مرحوم غروى رجوع كردند...

25- مجله حوزه، شماره 30، ص 43 (بهمن و اسفند 1367) در مصاحبه با استاد آيه الله حسينى همدانى نجفى.

26- كيهان انديشه، شماره 3، ص 50، به نقل از علامه طباطبايى (ره)

ناگفته نماندكه از عارف كربلايى دستورالعمل هاى در باب عرفان عملى به جاى

مانده است كه پس از مكاتبات ايشان و علامه غروى در خصوص شعرى از عطار نيشابورى

بهترين آثار ايشان شمرده مى شود. براى نمونه ر. ك: حوزه، شماره 15، ص 73.

27- اين سخن را تنها آقاى محمد شريف رازى در دو كتابش: گنجينه دانشمندان

ج 1، ص 225و آثار الحجه، جزاول ص 24- 26 نقل كرده است و ما نديديم كسى را

جز ايشان كه اين قضيه تبعيد علامه غروى را نوشته باشد. نه در كتابهاى تراجم

و رجال و نه در كتابهايى كه در تاريخ مشروطيت نوشته شده است، نامى از حاج شيخ

محمد حسين غروى در ميان تبعيد شدگان به چشم نمى خورد و...

28- اين سند را استاد بزرگوار، علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى در اختيار ما نهادندو متن كامل آن در بخش اسناد خواهد آمد.

29- ر. ك. ج 2، ص 363.

30- حوزه شماره 23، ص 52: در مصاحبه با سيد عزالدين زنجانى، به نقل از پسر علامه غروى، شيخ محمد على غروى.

31- همان، ص 39

32- حاشيه المكاسب (مقدمه).

33- محمد حسين غروى اصفهانى، بحوث فى الاصول، ص 161 به بعد.

34- حاشيه المكاسب، (مقدمه)، مجله نور علم، دوره چهارم، شماره 4 ص 53.

35- چندى پيش هم در موسسه آل البيت عليه‌السلام تحقيق شد و در شش جلد انتشار يافت.

36- نورعلم، دوره ششم، شماره 5، ص 213.

37- الموسم، شماره 16، ص 241- 257. در آن جا زندگينامه شيخ محمد غروى (پسر بزرگ علامه غروى اصفهانى) هم آورده شده است.

38- اين رساله با همين نام همراه باپاورقيهاى آيه الله بهجت- دام ظله الشريف- كه يكى از شاگردان ايشان است، به تازگى تجديد چاپ شده است.

39- : ر. ك: حاشيه المكاسب (مقدمه)

40- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 54، محمد باقر ساعدى، رياضى الفضلا.

41- نوه فاضل شارح، آقاى يحيى حقانى با انجام كارهاى مقدماتى، تصميم دارد كه آن رابه زودى چاپ و منتشر سازد. ناگفته نماند كه اين شرح بيشتر به صورت نظم و به وزن اصل منظومه نوشته شده است.

42- پيشترها به ضميمه مجله نور علم، شماره 12 منتشر شده بود كه به تازگى هم در ضمن كتاب الرسائل الاربعه عشره، ص 273- 280، به اهتمام آيه الله رضا استادى چاپ و منتشر شد.

43- محمد حسين غروى اصفهانى، نهايه الدرايه فى شرح الكفايه، (پاورقى)، ج 1، ص 20 (به نقل از: سيد محسين امين عاملى، اعيان الشيعه، ج 9، ص 321)

44- تائب تبريزى (تبريز 1286- مشهد 1374 ق.) فاضلى فرزانه، عالمى گرانمايه و واعظى وارسته، شاعرى متدين و نويسنده اى نيك نظر هم بود. از او كه به هر دو زبان فارسى و آذرى شعر مى سرود، علامه بر اشعار زيادى در اين دو زبان، آثار ماندگار ديگرى هم به يادگار مانده است، مانند: ابلاغ المبين، عقايد الاسلام، معيار الفهم، مر آه المتقن، تذكره المتقين، روح و ريحان، تحفه نامه، بلبل نامه و توحيدنامه ر. ك.: دائره المعارف تشيع، ج 4 ص 63 ( زير مدخل تائب تبريزى).

45- مجموعه آثار (پاورقى)، ج 9 ص 437.

46- يادنامه شهيد قدوسى، ص 266- 347.

47- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 57 (به نقل از آيه الله سيد عباس كاشانى)

48- نوار مصاحبه با آيه الله سيد هادى خسروشاهى- دام ظله.

49- اين داستان را استاد بزرگوار، محمد غروى- ادام الله عمره العزيز- براى نگارنده نقل كرد و اما نام آن نزديك معنوى را فاش نساخت. نيز ر. ك.: على خاقانى، شعراالغرى او النجفيات، ج 8، ص 186: در آن جا هم اشارتى كوتاه به اين معنا شده است.

50- محمد حسين غروى اصفهانى، الانوارالقدسيعه (مقدمه) (ص) 8.

51- شعرا الغرى، ج 8، ص 189.

52-

ايصرم الناربباب دارها

و آيه النور على منارها

وبابها باب نبى الرحمه

و باب ابواب نجاه الامه

بل بابها باب العلى الاعلى

فثم وجه الله قد تجلى

ما اكتسوا بالنار غير العار

و من ورائه عذاب النار

ما اجهل القوم فان النارلا

تطفى نورالله جل و علا

لكن كسر الضلع ليس ينجبر

الابصمصام عزيز مقتدر

اد رض تلك الا ضلع الزكيه

رزيه لا مثلها رزيه

و من نبوع الدم من ثدييها

يعرف عظم ما جرى عليها

و جاوزوا الحد بلطم الخد

شلت يد الطغيان والتعدى

فاحمرت العين و عين المعرقه

تذرف بالدمع على تلك الصفه

والاثر الباقى كمثل الدملج

فى عضد الزهرا اقوى الحجج

ومن سواد متنها اسود الفضا

يا ساعد الله الامام المرتضى

و وكز نعل السيف فى جنبيها

اتى بكل ما اتى عليها

ولست ادرى خبر المسمار

سل صدرها خزانه الاسرار

53-

وفى جنين المجد ما يدمى الحشا

وهل لهم اخفا امر قد فشى

والباب والجدار و الدما

شهود صدق ما به خفا

فاجعه احراق الباب و شهادت حضرت فاطمه زهرا عليه‌السلام رابسيارى از كتابهاى مرجع و منابع اوليه در تاريخ اسلام نوشته اند و ما براى نمونه از چند كتاب در اين جا نام مى بريم:

1. تاريخ طبرى، ج 3، ص 202، 2 ابن قتيبه دينورى، الامامه و السياسه، ص 19، 3. ابن ابى الحدبد معتزلى، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 134 و ج 3، ص 351، 4 تاريخ ابى الفدا. ج 1، ص 156، 5. ابن عبدربه، العقد الفريد، ج 3 ص 63 و 64، 6 مسعودى، مروج الذهب، ج 3، ص 77، 7. شهرستانى، الملل و النحل، ص 83، 8. كلينى، اصول كافى (ترجمه فارسى)، ج 2، ص 356، 9. احتجاج طبرسى (ترجمه)، 1،

240 و 241، 10: نصيرالدين عبدالجليل قزوينى رازى، كتاب النقض، ص 298، 11. مسعودى، اثبات الوصيه، (به نقل از محقق شوشترى، بهج الصباغه فى شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 15- 17)، 12. ديلمى، ارشاد القلوب (به نقل از: ذبيح الله محلاتى، رياحين الشريعه، ج 1، ص 271)، 13 اسراآل محمد عليه‌السلام مترجم، ص 33 و...

54- ديوان مفتقر، ص 39.

55- همان، ص 43: دومين بند از تركيب بند هفت بندى كه در رثاى حضرت فاطمه زهرا عليه‌السلام سروده است.

56- همان، ص 201- 203 (با تلخيص زياد).

57- ر. ك: ديوان مفتقر، ص 8، 17، 31، 42، 52، 62، 92، 114، 130، 174، 175، 177، 188، 199، 206، و...

58- همان، ص 239.

59- همان، ص 252.

60- خوشبختانه اين دستورالعمل در مجله حوزه، شماره 8، ص 74- 76 چاپ شده است.

61- عبدالحسين امينى، شهداالفضيله، (مقدمه)، ر. ك.: شهيدان راه فضيلت (ترجمه شهداالفضيله)، ترجمه جلال الدينى فارسى، ص 14- 16.

62- عبدالحسين امينى، الغدير، ج 1: در ضمن مقدمه اى كه فرزند علامه امينى، آقاى شيخ رضا امينى نوشته اند، بر چاپ مورد اشاره و مطلب بالا تصريح شده است.

63- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 49.

64- جزايرى، سيد عبدالله، الاجازه الكبيره، ص 176.

65- ديوان مفتقر، ص 244.

66- نهايه الدرايه، ج 1، ص 12 (به نقل از مقدمه مرحوم مظفر بر حاشيه مكاسب علامه غروى).

67- مجموعه آثار، ج 13، ص 717، دومين يادنامه علامه طباطبايى، ص 290.

68- مجموعه آثار، ج 13، ص 717؛ دومين يادنامه علامه طباطبايى، ص 290

69- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 166.

70- حوزه، شماره 66 ص 92.

71- كيهان انديشه، دوره هشتم، شماره 47، ص 92.

72- همان، دوره يازدهم، شماره 64، ص 37.

73- نور علم، شماره 10، ص 92.

74- حوزه، شماره 52، ص 28.

75- ديوان مفتقر، ص 248.

76- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 48 (به نقل از: جعفر الشيخ آل محبوبه، ماضى النجف و حاضرها، ص 281.)

77- حوزه، شماره 3، ص 27.

78- همان جا.

79- آثار الحجه، ج 1، ص 99. نويسنده آثار الحجه، شيخ محمد شريف رازى، اين سخن را از حجه الاسلام و المسلمين، حاج سيد على اصغر خويى نقل كرده اند كه ايشان مى گفت: از آيه الله شيخ محمد حسين غروى اصفهانى درباره آيه الله حجت پرسيدم، چنين گفت... يعنى همان كه نقل شد. به نظر مى رسد كه اين سخن نمى تواند صحيح باشد، چرا كه شهرت يافته است كه آيه الله حجت از شاگردان آيه الله غروى اصفهانى است. ر. ك. مجله مكتب اسلام، شماره 10، ص 65 پاورقى.

80- نوار مصاحبه با آيه الله سيد هادى خسروشاهى، نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 50.

81- مكتب اسلام، شماره 10، ص 34- 36، فاضل ميلانى، الامام الميلانى فى سطور، ص 16.

82- نور علم، شماره 25، ص 148.

83- حوزه، شماره 13، ص 20.

84- النور (مجله) شماره 27، ص 29.

85- همان، ص 53.

86- همان جا.

87- فقهه اصول و اصوله معقول و معقوله لا معقول

88- همان، ص 53

89- همان، شماره 28، ص 31، آينه پژوهش، شماره 20، ص 116.

90- نور علم، دوره چهارم، شماره 4 ص 48، كيهان فرهنگى، شماره 5، ص 43، نهايه الدرايه فى شرح الكفايه (مقدمه)، ج 2، ص 19- 16، آثار الحجه، ج 2، ص ‍ 62، احمد خوش حالت حائرى، تاريخ و بزرگان كربلا (دستنويس)، محمد شريف راضى، گنجينه دانشمندان ج 2، ص 91 و 162.

91- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 49.

92- نوار مصاحبه پيش نكارنده موجود است.

93- حوزه، شماره 52، ص 27، آينه پژوهش، دوره ششم، شماره 35، ص 114.

94- حوزه، شماره 31، ص 48 و 55.

95- دائره المعارف تشيع، ج 3، ص 201 (باتلخيص)، مجله مكتب اسلام، شماره 4، ص 17، مجله حوزه، شماره 44، ص 333.

96- احمد خوشحالت حائرى، تاريخ و بزرگان كربلا، (نسخه خطى)

97- حوزه، شماره 17، ص 24، سيد سيف الله نحوى، سيماى داراب، ص 63

98- زندگينامه بسيار مختصرى از او در مجله آينه پژوهش، شماره 32، ص 110 چاپ شد.

99- عبدالحسين جواهر كلام، بزرگان معاصر (دستنوشت).

100- كيهان انديشه، دوره پنجم، شماره 26، ص 10 (به نقل از استاد، آيه الله حسن زاده آملى- دام ظله.)

101- نگاه حوزه، شماره 8- 9، ص 34.

102- كيهان انديشه، دوره پنجم، شماره 26، ص 8و7.

103- يادنامه علامه امينى (مقدمه)، به اهتمام دكترسيد جعفر شهيدى و استاد محمد رضا حكيمى، (ص) 19- 21: ... انه من افذاذ الدهر و حسنات العصر و رجالات الامه...

104- دائرالمعارف تشيع، ج 2، ص 72 (باتصرفى جزيى)

105- شعراالغرى، ج 8، ص 452، حوزه، شماره 51، 73.

106- حاشيه المكاسب (مقدمه)، ديوان مفتقر، (مقدمه)،

107- شعرا الغرى، ج 8، ص 191، دائره المعارف تشيع، ج 1، ص 221.

108- نقاالبشر، ج 2، ص 299، محمد صحتى سر درودى، سيماى سامرا، سيناى سه موسى، ص 174.

109- آينه پژوهش، شماره 8، ص 100.

110- حوزه، شماره 30، ص 37.

111- همان، ص 55. ناگفته نماند كه كتاب مسيحا مژده در مورد حضرت مهدى عليه‌السلام نگاشته شده است.

112- نور علم، شماره 30، ص 135، نقباالبشر، ج 4، ص 1577.

113- تنها متن يكى از اين ستور العمل ها در مجله حوزه، شماره 8، ص 69، چاپ شده است، اما در ن

مورد بقيه نامه ها فرزند آيه الله زنجانى (استاد عزالدين زنجانى- دام ظله) در مصاحبه با مجله حوزه شماره 23، ص 44 مى فرمايد:

پدرم شاگردان مرحوم حاج شيخ محمد غروى اصفهانى و مرحوم نائينى بودند و از هر دو اجازه داشتند و مرحوم غروى اصفهانى نامه هايى به ايشان نوشته اند و در جواب مجله حوزه ص 50 كه مى پرسند: آيا اين نامه هايى به ايشان نوشته اند و البته همه نامه ها خير ولى بعضى موجود است... در تهاجماتى كه به منزل والد داشتند مقدار زيادى كتاب و قسمتى از نامه ها را (در زمان طاغوت، مامور ساواك) بردند و بعضى از كتابها خطى ديگر از جمله رساله شفا و بسيار مختصر موحوم آيه الله كمپانى (به غارت رفت) اما منظور حكمت كه مرحوم كمپانى قبل از چاپ امر به استناخ فرموده و در حواشى نسخه فلسفى نموده اند موجود است) و اما در مورد زندگانى و آثار آيه الله زنجانى مى تواند به كتابهاى زير مراجعه كرد دائره المعارف تشيع، ج 2، ص 390، كيهان فرهنگى شماره 25، ص 126- 128

114- آينه پژهش، شماره 25، ص 126- 128.

115- همان، شماره 28، ص 115. به نظر مى رسد تاريخ تولدش 1325 باشد.

116- نقباالبشر، ج 1، ص 249.

117- كيهان فرهنگى، شماره 4، ص 44

118- شعرا الغرى، ج 8، ص 390.

119- حوزه، شماره 27، 67

120- همان شماره 34، ص 55

121- نقباء البشر، ج 1 (ص) 213، شعراء ج 7 (ص) 304

122- همان، ج 2، ص 771.

123- علماى معاصرين، ص 230.

124- شعرا الغرى، ج 9ص 437، حرزالين محمد، معارف الرجال، مدخل محمد طاهر.

125- شعرا الغرى، ج 7، ص 85، سيد رضا هندى، چكامه كوثريه، ص 81.

126- شعرا الغرى ج 7، ص 106.

127- متن نامه را در بخش آخر كتاب در آينه اسناد بخوانيد.

128- شعرا الغرى، ج 9ص 396.

129- همان، ج 7، ص 294.

130- ماضى النجف و حاضرها، ج 3ص 357.

131- حوزه، شماره 30، ص 37، محمد سمامى حائرى، بزرگان تنكابن ص 282.

132- تاريخ و بزرگان كربلا.

133- نوار مصاحبه با آيه الله سيد هادى خسروشاهى- دام ظله

134- عبدالحسين جواهر كلام، بزرگان معاصر (دستنوشت)

135- ابوالفضل شكورى، خط سوم در انقلاب مشروطبت ايران، ص 255 (به نقل از: گنجينه دانشمندان).

136- مكتب اسلام، شماره 4، ص 16.

137- نهايه الدرايه فى شرح الكفايه، به تحقيق شيخ رمضان قلى زاده، ج 2، ص 17و18.

138- همان، ص 18.

139- بزرگان معاصر، (دستنوشت).

140- اين دو بزرگوار برادر هم بودند.

141- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 50.

142- حسين انصاريان، عرفان اسلامى، ج 5، ص 166، طباطبايى قمى، خاندان ايروانى، ص 57

143- نوارمصاحبه با آيه الله سيد هادى خسروشاهى

144- بزرگان معاصر (مخطوط)

145- محمد شريف رازى، گنجينه دانشمندان، ج 3، ص 318.

146- همان، ص 329.

147- همان، ج 4، ص 446.

148- همان، ص 579.

149- همان، ص 648.

150- همان، ج 2، ص 222. آثار قلمى زيادى از او به يادگارمانده است، محمد رضا سماك، سيماى رشت، ص 128- 131.

151- گنجينه دانشمندان، ج 7، ص 290.

152- همان، ص 347.

153- سيد احمد حسينى، تراجم الرجال، ج 2، ص 475

154- گنجينه دانشمندان، ج 5، ص 236، عرفان اسلامى، ج 5ص 166.

155- حاشيه المكاسب (مقدمه) و نيز ترجمه آن در ديوان مفتقر (مقدمه)، به قلم مترجم معروف، مرحوم استاد جواد فاضل (ره)

156- عرفان اسلامى، ج 5، ص 166 (به نقل از آيه الله ايروانى)، ر. ك. داستان نماز ابرار، از نگارنده، ج 1، ص 87

157- از لطف خدا، همچنان كه از فهرست اين دفتر پيداست، نزديك به بزرگوار از شاگردان علامه غروى هنوز (خرداد 1375) در قيد حيات هستند، متع الله المسلمين بطول بقائهم الشريف.

158- نوار مصاحبه استاد موجود است. ر. ك: مجله نور علم (پاورقى)، دوره چهارم، شماره 4، ص 45.

159- حوزه، شماره 8، ص 75.

160- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 45، حوزه، شماره 8، ص 75.

161- همان جا.

162- بايد توجه داشت اين كناره گيرى پس از رحلت آخوند خراسانى بود.

163- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 50.

164- حوزه، شماره 31، ص 50و 51.

165- به نقل از آيه الله شيخ ابوالفضل خوانسارى- دام ظله- كه خود نيز به تبعيت از استادش هر پنچ شنبه، پيش از ظهر در خانه اش مجلس روضه داير مى كند. استاد طباطبايى يزدى فرمود: من او راچندين بار در روضه امام حسين- عليه السلام- كه در بيت پدر بزرگمان، سيد كاظم يزدى منعقد مى شد، ديدم.

166- مضمون داستان بالا را نگارنده هم از استاد، علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى شنيدم و هم آيه الله شيخ ابوالفضل خوانسارى كه خود از شاگردان علامه غروى است، عنوان فرمود.

167- نور علم، چهارم، شماره 4، ص 51 (به نقل از: تاريخ روابط ايران و عراق، ص 136)

168- حوزه، شماره 30، ص 47.

169- كيهان فرهنگى، شماره 8، ص 2.

170- على ابوالحسنى (منذر)، سلطنت علم و دولت فقر، دفتر اول، ص 570 و 664.

171- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 42.

172- نوار مصاحبه با استاد، شيخ محمد باقر خالصى.

173- ديوان مفتقر، ص 242.

174- سيد محمد حسين حسينى تهرانى، توحيد علمى و عينى، ص 29 و 30، نا گفته نماند كه اين داستان را فرزند علامه غروى (شيخ محمد غروى كه امروزه ساكن لندن است) در مكالمه تلفنى كه نگارنده با وى داشتم، انكار مى كرد!

175- همان، ص 30. 31.

176- نور علم، دوره چهارم شماره 4، ص 57.

177- همان جا (به نقل از آيه الله سيد هادى خسروشاهى- دام ظله) در فصل دوم نيز به اين مطلب اشاره كرديم.

178- الغدير، ج 8، ص 27: خيرالدين رزكلى، الاعلام، ج 6، ص 106، الغدير (مقدمه شيخ رضا امينى).

179- رساله محاكمات علامه طباطبايى (ضمن يادنامه شهيد آيه الله قدوسى)، ص 271.

180- همان، ص 269.

181- مرتضى مطهرى، خدمات متقابل اسلام و ايران، ص 617.

182- ديوان مفتقر (مقدمه) متن عربى سخن را در مقدمه حاشيه مكاسب ببينيد.

183- متن بخشى از سخن كه در اصل عربى است چنين است:

هو البحر من اى النواحى اتيته

فنائله الافضال و العلم ساحله...

ليس على الله بمستنكر

ان يجمع العالم فى واحد

ان لحكمه نور يقذفه الله فى قلب من يشا. ناگفته پيداست كه از متن تنها دو شعر و يك حديث معروف آورده شد و متن كه بيشتر نثر است، خيلى فصيح و فاخر و خواندنى است. ر. ك: الانوار القدسيه (مقدمه)، ص 7.

184- نوار مصاحبه با ايشان.

185- حوزه، شماره 4، كيهان انديشه، دوره دوم شماره 8ص 73 و 74، سيرى در زندگى و آثار عالم ربانى ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى (مقاله) به استاد حسن زاده آملى.

186- حوزه، شماره 30، ص 37- 45.

187- نور علم، دوره چهارم، شماره 4، ص 57و 58.

188- كيهان انديشه، دوره اول شماره 3، ص 60.

189- يادنامه مفسر كبير، استد علامه طباطبايى، به قلم جمعى از دانشمندان.

190- انديشه حوزه، (فصلنامه)، شماره 2، ص 204.

191- توحيد علمى و عينى، ص 26 و 35.

192- نقباالبشر فى القرن الرابع عشر، ج 2، ص 561.

193- نور علم، دوره چهارم شماره 4، ص 52 (به نقل از: شعراء الغرى، ج 3 ص 451- 484). ناگفته نماند كه در چاپ جديدى كه كتابخانه آيه الله مرعشى منتشر كرده است، سخن بالا در ج 8، ص 184 قرار دارد.

194- استاد شيخ محمد غروى از نويسندگان نيك نظر و پركار حوزه قم است كه دهها اثر پربارش بارها چاپ شده است. از آن ميان كتاب الامثال و الحكم المستخرجه من نهج البلاغه را مى توان نام برد.

195- به نقل از آيه الله شيخ ابوالفضل خوانسارى- دام ظله.

196- اگر قرار اين باشد كه بر كسى هم بعد از امام حسين عليه‌السلام گريه كنند، سزاوار اين است كه بر او (شيخ محمد حسين غروى) همه چشمها گريه كنند.

197- نوار مصاحبه با استاد، سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى.

فهرست مطالب

[سخن پژوهشكده 2](#_Toc395950814)

[مقدمه 7](#_Toc395950815)

[فصل اول : از نخجوان تا نجف 10](#_Toc395950816)

[نياكان نيك نام 10](#_Toc395950817)

[روايت تلخ تاريخ 11](#_Toc395950818)

[مولود كاظمين 12](#_Toc395950819)

[در عالم شيرين كودكى 14](#_Toc395950820)

[حديث اشتياق 15](#_Toc395950821)

[فصل دوم : سرچشمه هاى نور 18](#_Toc395950822)

[در محضر استادان 18](#_Toc395950823)

[1. شيخ حسن تويسركانى (متوفاى 1320ق.): 19](#_Toc395950824)

[2. آيه الله سيد محمد طباطبايى فشاركى (1253 1316 ق.): 19](#_Toc395950825)

[3. حاج آقا رضا همدانى (1250 1322 ق.) 22](#_Toc395950826)

[4. آيه الله شيخ محمد كاظم خراسانى، معروف به آخوند خراسانى: 23](#_Toc395950827)

[5. حكيم محمد باقر اصطهباناتى شيرازى (متوفاى 1326ق): 24](#_Toc395950828)

[6. شيخ احمد شيرازى (متوفاى 1332ق): 25](#_Toc395950829)

[روايت ياران 25](#_Toc395950830)

[از سوره هاى وصال 27](#_Toc395950831)

[فصل سوم : در آسمان آثار و ابتكار 31](#_Toc395950832)

[چشمه انديشه 31](#_Toc395950833)

[الف) علم اصول 32](#_Toc395950834)

[ب) علم فقه 34](#_Toc395950835)

[ج) فلسفه و حكمت 36](#_Toc395950836)

[نامه ها و مقاله ها 48](#_Toc395950837)

[فصل چهارم : شاگردان وبرگزيدگان 50](#_Toc395950838)

[در مكتب اخلاص و ابتكار 50](#_Toc395950839)

[مراجع تقليد 53](#_Toc395950840)

[فقيهان و مدرسان 57](#_Toc395950841)

[دانشمندان و متفكران 61](#_Toc395950842)

[شاگردان برگزيده 71](#_Toc395950843)

[فصل پنجم : يك سبد داستان سبز 73](#_Toc395950844)

[صورت وسيرت 73](#_Toc395950845)

[عبادت عاشقانه 74](#_Toc395950846)

[سرمست سجده ها 75](#_Toc395950847)

[هر روز با زيارت عاشورا 78](#_Toc395950848)

[اهتمام به درس واحترام به اساتيد 79](#_Toc395950849)

[تنديس تواضع 80](#_Toc395950850)

[فتواى بجابانثرى گويا 82](#_Toc395950851)

[حكايت زهد و فقر 83](#_Toc395950852)

[تهذيب و تسخير نفس 84](#_Toc395950853)

[فصل ششم : از ديدگاه ديده وران 87](#_Toc395950854)

[سبد سبد سخن سبز 87](#_Toc395950855)

[فصل فراق و هجران 95](#_Toc395950856)

[پی نوشت ها: 97](#_Toc395950857)

[فهرست مطالب 111](#_Toc395950858)